

خالد ا. سليمان

فلسطين

و شعر معاصر عرب

ترجمة شهرة باقرى - دكتور عبد الحسين فرزاد



سازمان اسناد و کتابخانه ملی

شعر جهان - ۸

ISBN: 964-6194-25-7

شابک: ۷-۲۵-۶۱۹۴-۹۶۴

چون ساریان عزم رفتن کرد
قلب من از اندوه لبریز شد
گفتم: کمی صبرداشته باش
گفت: صبرم به آخر رسید
گفتم: به کجا می روی؟
گفت: به صحرائی جنوب
گفتم: با خود چه میبری؟
گفت: عطر و سقز
گفتم: از چه در رنجی؟
گفت: از اشتیاق دیدن یک دوست
گفتم: آیا طیبی می شناسی؟
گفت: اری، نود طیب می شناسم.
گفتم: مرا با خود ببر
گفت: نمی توانم، بارم سنگین است
گفتم: پیاده می آیم
گفت: راه دور است
گفتم: التماس می کنم، می توانم هزار سال پیاده راه بروم
گفت: آرام که زندگی مسافر تلختر از این سخن هاست
چون ساریان عزم رفتن کرد
قلب من از اندوه لبریز شد
اینگ، جز اشکهایی که برگرفته ایم می چکد
هیچ چیز برایم باقی نمانده است.

«از متن کتاب»



فلسطين و شعر معاصر عرب

ف ١/٦٠٠

٨/٤

سور

۱۹۰۰



نوشته
خالد ا. سلیمان

فلسطين و شعر معاصر عرب

ترجمة
شهره باقری - دکتر عبدالحسین فرزاد

PALESTINE AND MODERN ARAB POETRY

Khalid A. Sulaiman

Zed Books Ltd. London. First Published

in 1984



کریمخان زند، نبش میرزای شیرازی،
شماره ۱۶۷، تلفن ۸۹۷۷۶۶

فلسطين و شعر معاصر عرب

نوشته خالد ا. سليمان

ترجمه شهرة باقری - دکتر عبدالحسين فرزاد

لیتوگرافی: بهار

چاپ: حیدری

تعداد: ۲۰۰۰ نسخه

چاپ اول، پائیز ۱۳۷۶، تهران.

حق چاپ و انتشار مخصوص نشر چشمه است. ۹۰۰ تومان

شابک: ۷-۲۵-۶۱۹۴-۹۶۴-۹۶۴-۶۱۹۴-۲۵-۷ ISBN : 964-6194-25-7

فهرست

۷..... مقدمه

۲۳..... ۱- مکان و شعر

۲۳..... گام به گام همراه با رویدادهای سیاسی - تاریخی سالهای ۱۹۴۸-۱۹۱۷

۲۹..... شعر فلسطین از ۱۹۱۷ تا ۱۹۴۸

۲۹..... سیمای بریتانیای کبیر

۳۶..... اعلامیه بالفور

۳۹..... مرثیه بر کشته شدگان

۴۴..... فروش زمین

۴۶..... بدگمانی شعرا نسبت به رهبریت فلسطین و انتقاد از آن

۴۹..... پیش‌بینی فاجعه

۵۳..... ۲- گسترش دامنه کشمکش

۵۳..... توجه اعراب به مسأله فلسطین از ۱۹۱۷ تا ۱۹۴۸

۵۳..... عوامل مذهبی

۵۷..... عوامل ملی

۵۹..... عوامل سیاسی و اقتصادی

۶۰..... هشپاری افکار عمومی

۶۵..... شعر عرب راجع به فلسطین در فاصله سالهای ۱۹۱۷ تا ۱۹۴۸

۷۱..... مذهب‌گرایی در شعر

۸۱..... ملی‌گرایی

۸۹..... مبارزه اعراب فلسطین با حکومت تحت‌الحمايه

۹۴..... اعتراض به رهبری

۳ - درویدن گردباد.....	۱۰۵
تشدید گرفتاری اعراب.....	۱۰۵
ادبیات و مسأله فلسطین پس از ۱۹۴۸.....	۱۱۴
مجموعه‌های شعری و شعرهای بلند.....	۱۲۶
۴ - حرف‌های تازه.....	۱۳۳
آوارگان عرب فلسطینی.....	۱۳۳
در آرزوی بازگشت.....	۱۴۴
تجربه‌های تلخ شکست‌های بی دربی.....	۱۵۳
فدایی.....	۱۶۶
۵ - شیوه‌های تازه.....	۱۷۵
نماد.....	۱۷۶
اساطیر و مذهب.....	۱۹۳
فرهنگ عامیانه.....	۲۰۶
آداب و رسوم و سنت‌های عامیانه.....	۲۰۶
ترانه‌های عامیانه.....	۲۰۸
داستان‌های عامیانه.....	۲۱۰
۶ - جنبه‌های مختلف برخورد با مسأله فلسطین.....	۲۱۷
تکامل هویت ادبی فلسطین.....	۲۱۷
وابستگی به خاک وطن.....	۲۲۴
وفاداری به هویت ملی.....	۲۲۶
سادگی بیان و روشنی تصاویر.....	۲۳۰
تعمُّد سیاسی.....	۲۳۲
تأثیر مسأله فلسطین بر شعر نوین عرب.....	۲۳۵
آخرین گفتار.....	۲۴۵
فهرست نامها.....	۲۴۷

به نام خدا

مقدمه

این ادعا که تهدید صهیونیستها علیه فلسطین بطور ناگهانی پس از صدور «اعلامیه بالفور» در ۱۹۱۷ به وجود آمد، متضمن نادیده گرفتن وقایع و جریانات مهمی است که مقدم بر صدور این اعلامیه می باشد.

برای شروع می توان به این نکته اشاره کرد که از ۱۸۳۹ به بعد دگرگونیهای مهمی در حال و روز یهودیان خاورمیانه به وجود آمد. در سوم نوامبر این سال، «عبدالمجید» سلطان عثمانی (۱۸۳۹-۱۸۶۱) فرمان مهمی را صادر کرد (خط شریف گلخانه) که به موجب آن حقوق مساوی و تأمین امنیت جانی و مالی همه رعایای امپراطوری عثمانی اعلام شد. کمی پس از آن سلطان، انتصاب یک رهبر منتخب برای جامعه یهودیان (خاخام) را رسماً پذیرفت و به دنبال آن تعدادی از یهودیان به مناصب حکومتی رسیدند، چند مدرسه یهودی تأسیس گردید و درهای مدارس دولتی نیز به روی دانش آموزان یهودی گشوده شد.

چند سال بعد، یعنی در ۱۸۵۵ «سرموس مونته فیوری»^۱ (۱۷۸۴ - ۱۸۸۵)، جوانی از یک خانواده قدیمی یهودی ایتالیایی، ملکی در نزدیکی «یافا» خرید و از این زمان بود که استعمار فلسطین توسط یهودیان آغاز شد. در ۱۸۶۱ «انجمن اسراییلی لندن برای مهاجرت به سرزمین مقدس» در لندن پا گرفت.

1. Sir Moss Montefiore

این سال همچنین شاهد تأسیس مؤسسه‌ای بنام «اتحاد جهانی اسرائیل» است که هدفش پیشرفت و حمایت یهودیان، به‌ویژه یهودیان اروپا و یهودیان ساکن سرزمین‌های اسلامی بود. در سال ۱۸۷۰، اتحادیهٔ مزبور مدرسهٔ کشاورزی "Mikveh Israel" را در نزدیکی یافا تأسیس کرد. که اسکان یهودیان در فلسطین از جمله هدفهای اصلی آن به‌شمار می‌رفت. پس از ترور «تزار الکساندر دوم»، شکنجه و آزار یهودیان در روسیه آغاز شد. در ۱۸۷۲ نهضتی به‌نام «عشق به صهیون»، با این هدف که یهودیان را به‌مهاجرت به فلسطین تشویق کند، در روسیه تشکیل شد. در این‌زمان اسکان یهودیان نظر «بارون راتشیلد»^۱ را به‌خود جلب کرد و نتیجه آن شد که تا ۱۸۹۹، تعداد نه مهاجرنشین که بیش از دوسوم سرزمین‌های متعلق به یهودیان در فلسطین را دربرمی‌گرفت، تحت حمایت او بودند.

برای نشان دادن اشتیاق یهودیان به فلسطین قبل از آغاز قرن نوزدهم، بد نیست به این نیز اشاره کنیم که در ۱۸۷۹ یک یهودی انگلیسی بنام «لارنس اولیفانت»^۲ (۱۸۲۹-۱۸۸۸) که در ۱۸۶۵ به عضویت پارلمان درآمد، نقشهٔ گسترده‌ای جهت ایجاد یک مرکز مهاجرت در فلسطین برای یهودیان اروپایی و ترک به‌دولت عثمانی ارائه داد. براساس نقشهٔ او باید به یهودیان اجازه داده می‌شد که شرکتی بنام «شرکت فلسطین - عثمانی» تأسیس کرده و زمینهای فلسطین را برای مهاجرنشینی یهودیان بخرند. قرار بود این شرکت تحت حمایت سلطان و حکومتش باشد، شورای ویژه‌ای مأمور بررسی طرح «اولیفانت» شد. شورا، این پیشنهاد را رد کرد. زیرا تشخیص داد یهودیان در آرزوی آنند که روزی در فلسطین استقرار یابند و تأسیس چنین شرکتی سنگ بنای ایجاد یک دولت یهودی خواهد بود. به‌نظر شورای مزبور، این موضوع درآینده، برای امپراطوری عثمانی، مشکلات فراوانی را به‌وجود می‌آورد.

1. Baron Rothschild

2. Laurence Oliphant

اولین کنگره نهضت صهیونیست که در اوت ۱۸۹۷ در «بال» تشکیل شد، آغاز تاریخ جدید یهودیان به شمار می‌رود «تئودور هرزل» نمایشنامه‌نویس و روزنامه‌نگار یهودی اهل «وین» که رهبری کنگره را بر عهده داشت، در کتابش بنام «یک دولت یهود» مسئله‌ای را مطرح کرده و راه حل آن را نیز ارائه می‌دهد. او می‌گوید: مردمی هستند بدون زمین، یعنی یهودی‌ها و سرزمینی وجود دارد بدون سکنه، که همان فلسطین است، راه حل روشن است، سرزمین بدون سکنه باید به مردم بدون زمین برسد. این کنگره بسیار موفقیت آمیز بود. چنانکه «هرزل» در دفتر یادداشت روزانه‌اش در سوم سپتامبر ۱۸۹۷ چنین می‌نویسد:

«در «بال» در راه بازگشت به خانه، خسته‌تر از آن بودم که چیزی یادداشت کنم، اگرچه بیش از هر زمان دیگری لازم بود. حتماً دیگران هم این را ثبت خواهند کرد که نهضت ما در مسیر تاریخ قرار گرفت. کنگره «بال» را می‌توانم در یک کلام به این صورت خلاصه کنم: در «بال» دولت یهود را بنیاد نهادم. اگرچه این را به صدای بلند برای همگان اعلام نکردم، زیرا اگر امروز آن را اعلام کنم دنیا بمن خواهد خندید. احتمالاً تا پنج سال دیگر و یقیناً تا پنجاه سال دیگر، همه از آن آگاه خواهند شد.»

قبل از کنگره فوق نیز، «هرزل» مشتاقانه کوشیده بود سلطان عبدالمجید را وادارد تا فلسطین را به یهودیان بدهد. در کتابش می‌نویسد: «اعلی‌حضرت! فرض کنید که سلطان فلسطین را به ما بدهد، خوب ما نیز در مقابل تأمین امور مالی سراسر «ترکیه» را تعهد خواهیم کرد.»

در ژوئن ۱۸۹۶ «هرزل» به قصد ملاقات با سلطان به «قسطنطنیه» رفت. اما سلطان او را نپذیرفت و به‌نماینده او «فیلیپ مایکل نیوزلینسکی»^۱ اینطور

۱. Philip Micheal Newsilnski ، نیوزلینسکی نماینده سیاسی «هرزل» در قسطنطنیه و کشورهای بالکان بود.

جواب داد:

«اگر آقای «هرتزل» به همان اندازه که شما دوست من هستید، با شما دوست است، به او نصیحت کنید که دیگر هیچ قدمی در این راه برندارد. من نمی توانم حتی یک وجب از این سرزمین را بفروشم. بگذارید یهودیها پولهایشان را برای خود نگهدارند. هرزمان که امپراطوری من تجزیه شد، آنها هم می توانند فلسطین را به رایگان تصاحب کنند.»

هرچند «هرتزل» تا زمان مرگش در ۱۹۰۴ به کوشش خود در این مورد ادامه داد، ولی موفقیتی در این باب به دست نیاورد.

در ۲۴ ژوئیه ۱۹۰۸، انقلاب «ترکهای جوان» به وقوع پیوست. قانون اساسی ۱۸۷۶ اصلاح شد و انتخابات عمومی پارلمان برگزار گردید. در ژوئن ۱۹۰۹، مسئله صهیونیسم برای نخستین بار در پارلمان عثمانی مطرح شد. مخالفت رسمی ترکها با صهیونیستها، علیرغم اظهارات بعضی از عربها که معتقد بودند «کمیته اتحاد و پیشرفت» تحت نفوذ فراماسونها و یهودیهاست، ادامه داشت. البته یک دوره کوتاه، از پائیز ۱۹۱۳ تا تابستان ۱۹۱۴ را باید مستثنی کنیم زیرا در این دوره حکومت ترکها به حمایت مالی یهودیان اروپا چشم امید داشت. وجود چنین مخالفت هایی چه در دوران «سلطان عبدالحمید» و یا بعد از آن، مانع نفوذ یهودیان به فلسطین نشد و آنها سرزمین های بیشتری را به تملک خود درآوردند. در آغاز جنگ جهانی اول، به گفته ای، تعداد یهودیان ساکن فلسطین به بیش از ۸۵۰۰۰ نفر می رسید و حدود ۴۰ مهاجرنشین برای آنها تأسیس شده بود. اما پس از اینکه ترکیه به عنوان متحد آلمان وارد جنگ شد، هزاران یهودی کشور را ترک کردند. با پایان گرفتن جنگ تعداد یهودیان به ۶۰۰۰۰ تن کاهش یافت. در این زمان جمعیت فلسطین ۶۵۰۰۰۰ نفر بود.

بررسی واکنش عربها نسبت به افزایش نفوذ یهودیها در فلسطین نشانگر آنست که آنها حتی قبل از قرن نوزدهم، از این مسئله ترس و نگرانی داشتند.

آنچه در ذیل می آید به روشن شدن این وضع تا آغاز جنگ جهانی اول کمک می کند.

در ۱۸۹۱ گروهی از اعراب متشخص اورشلیم، از مقامات عثمانی خواستند تا با صدور فرمانی از تصاحب زمینهای فلسطین توسط یهودیها جلوگیری به عمل آورده و جلوی موج مهاجرت یهودیان به داخل کشور گرفته شود.

پس از تشکیل اولین کنگره نهضت صهیونیست، روزنامه های مصر و بیروت اشتیاق صهیونیستها به فلسطین را با دقت بیشتری دنبال کردند. برای مثال دو روزنامه «مقتطف» و «منار» خطر حرکت صهیونیستها به سوی فلسطین را مورد بحث قرار دادند. شش ماه پس از تشکیل اولین کنگره نهضت صهیونیستها به سوی فلسطین یک خواننده عرب نظر روزنامه «مقتطف» و سایر مطبوعات عربی را درباره این کنگره جویا شد. «مقتطف» در جواب، موفقیت صهیونیستها را در نیل به هدفهایشان ناممکن دانست و دلایلی نیز برای این شکست ارائه کرد. دو هفته پس از چاپ این جوابیه، «محمدرشیدرضا» (۱۸۶۵-۱۹۳۵) اصلاح طلب سرشناس مسلمان، این جواب را در روزنامه خود «منار» چاپ کرد و توضیحاتی نیز بر آن افزود. او تنقش را از احیای ملت یهود و اندوه خود را از بی تفاوتی عربها نسبت به خطر موجود، به تلخی و باصراحت چنین بیان می کند:

«آیا شما (عربها) راضی هستید که تمامی نشریات این کشورها (اروپا) بنویسند فقرای ضعیف ترین ملت ها که همه دولت های جهان آن ها را از سرزمین های خود طرد کرده اند، در دانش و آگاهی به روش های عمرانی و پیشرفت، به درجه ای رسیده اند که می توانند سرزمین های شما را به چنگ آورده و آن را مستعمره خود سازند تا آنجا که اربابان شما را جیره خوار و مزدور خود سازند و ثروتمندان شما را به بینوا بدل کنند.»

چندی پس از تشکیل پنجمین کنگره نهضت صهیونیست در ۱۹۰۲ در

«بال»، «رضا» مقاله دیگری در «منار» نوشت. در این مقاله، اعراب را به تقلید از یهودیان فراخواند و به آنان توصیه کرد اگر می‌خواهید قدرتمند باشید باید مانند یهودیان سرمایه‌هایتان را اندوخته، علوم و فنون جدید را بیاموزید و سازمانهایی، همپایه سازمانهای یهودی تأسیس کنید، که این تنها راه موفقیت و خوشبختی یک ملت است. او همچنین از روش حکام مسلمان در برابر تهدید صهیونیست‌ها انتقاد کرده آن را غیرقابل اعتماد خواند. در مقاله دیگری در مه ۱۹۰۳، یهودیان را متهم کرد که می‌خواهند فلسطین را به پادشاهی مستقل یهود تبدیل کنند. در واقع نخستین بار نبود که این واژه در یک روزنامه عربی منعکس می‌شد. برای مثال روزنامه لبنانی «مشرق» در نوامبر ۱۸۹۹ مقاله‌ای از «هنری لامنز»^۱ (۱۸۶۲-۱۹۳۷) چاپ کرد. این مقاله به کوشش صهیونیست‌ها در ترغیب «سلطان عبدالمجید» برای به‌زیر کشت بردن ۶۰۰۰۰۰ هکتار از اراضی فلسطین اشاره می‌کرد. به عقیده «لامنز» چنین اقدامی می‌توانست راه را برای ایجاد یک پادشاهی مستقل یهود در سرزمین مقدس و مشابه آنچه که قبل از میلاد مسیح وجود داشت، باز کند.

مهمترین مقاله «محمد رشید رضا» در این باره، در فوریه ۱۹۱۴ در «منار» چاپ شد. وی اصول نظریات خود را به این صورت خلاصه کرد:

«رهبران عرب کشور باید یکی از دو راه را انتخاب کنند، سازش با رهبران صهیونیست که در سایه آن هر دو ملت در رفاه و در کنار یکدیگر زندگی کنند و یا گردآوری تمامی نیروهایشان برای جنگ با صهیونیست‌ها، که آغاز آن ایجاد اتحادیه‌ها و شرکتهاست و در پایان تشکیل گروههای مسلح تا بتوانند در برابر صهیونیست‌ها با توان کامل مقاومت نمایند و این داغ کردن است و داغ کردن آخرین درمان می‌باشد (آخر الدواء الکئی).»

«عمر راسم» روزنامه‌نگار الجزایری و صاحب روزنامه «ذوالنون»

نظریات «رضا» را در مقاله‌ای که در روزنامه‌اش به چاپ رساند، رد کرد و چنین نوشت:

«هرگونه سازش بین رهبران عرب و صهیونیست‌ها غیرممکن است. زیرا به‌منزله شناسائی رهبریت صهیونیستی از طرف اعراب می‌باشد. تنها اعراب حق تملک این سرزمین را دارند و مادام که خون در رگ اعراب و روح در بدن مسلمانان است، هیچ پرچمی جز بیرق اسلام نمی‌تواند در این سرزمین به‌جنبش درآید.»

به‌خوبی مشخص می‌شود که در این مرحله، خطر صهیونیسم نه تنها در کشورهای عربی نزدیک فلسطین مانند مصر و سوریه بلکه در کشورهای دورتر عربی چون الجزایر نیز مطرح بوده است. در این دوره عربهای دیگری هم بودند که به نفوذ صهیونیستها و نقشه‌هایی که برای فلسطین کشیده می‌شد، حتی بیش از کسانی که در بالا نام بردیم، توجه می‌کردند.

در این زمینه باید از «نجیب عازوری» (۱۸۷۳-۱۹۱۶) چهره مشخص نهضت ملی‌گرایی عرب نام برد. وی در ۱۹۰۵ کتابی تحت عنوان «بیداری ملت عرب» در فرانسه منتشر کرد. «عازوری» که مدتی نماینده عثمانی در فلسطین بود، با استفاده از تجارب خود فعالیت‌های یهودیان را در آنجا مورد بحث قرار داد. پیشینی برخورد جدی نهضت صهیونیست با اعراب بر سر فلسطین و تأثیر این برخورد بر تمام جهان در آغاز این کشمکش، نکته پرارزش کتاب اوست. خلاصه نظرات او که عموماً توسط محققان نقل می‌شود به شرح زیر است:

«دو پدیده مهم با ماهیت یکسان ولی در تضاد با یکدیگر، در قسمت آسیایی ترکیه در حال ظهور است که هنوز کسی به آن توجه ندارد. یکی از این دو بیداری ملت عرب و دیگری کوشش یهودیان برای تشکیل مجدد و برپایی پادشاهی باستانی اسرائیل است. هر دو این جنبش‌ها تصمیم دارند تا پیروزی نهایی با یکدیگر بجنگند. سرنوشت تمام دنیا

به نتیجه نهایی این جدال بستگی دارد. جدال بین دو گروه از مردمی که هر کدام نماینده اصول متضادی می باشند.

چهره فعال دیگری که تا ۱۹۱۴ از مخالفین عمده صهیونیست ها در فلسطین به شمار می آمد «نجیب نصار» (۱۹۶۲-۱۹۴۸) است. او صاحب روزنامه «کرمل» بود و آن را به میدانی برای حمله به صهیونیست ها و هشدار به اعرابی که زمینهایشان را به یهودی ها می فروختند، تبدیل ساخت.

وی همچنین به برخی روشنفکران عرب آن زمان، به خاطر نظریاتی که درباره تهدید صهیونیست ها در فلسطین داشتند، حمله می برد. از جمله «شملی شمیل» (۱۸۶۰-۱۹۱۷) که در مقالات خود از نوشته های ضد صهیونیستی انتقاد کرده و آنها را اهانت هایی می دانست که از روی احساسات بیان شده و ناشی از شکست اعراب در یافتن یک راه حل سازنده می باشد. «شمیل» طی مقاله ای در روزنامه «مقتم»، مه ۱۹۱۴ ادعا کرد «شکایت اعراب که خود را قربانی تجاوز صهیونیسم می دانند بی فایده است و به هیچ راه حل مناسبی منجر نخواهد شد و تنها آتش جنگ را شعله ور می سازد.» به نظر او چاره کار در مخالفت با یهودیها نبود، بلکه به دست آوردن قدرت برابر و رقابت سازنده با آنها می توانست راهگشا باشد. در مقاله دیگری «شمیل» باز هم از رفتار ضد صهیونیستی نویسندگان عرب انتقاد کرد و گفت آنها فقط هشدار می دهند و بر تقلید از یهودیان پافشاری نمی کنند.

«نصار» در جواب «شمیل» نوشت: اعراب آنطور که او می پندارند ناتوان نیستند بلکه صرفاً از داشتن رهبران آگاه سیاسی محرومند. حال آنکه یهودیان این رهبری را دارند. او از «شمیل» می پرسد:

«چرا شما «صروف» و «نمر» از «هرتزل» و «نوردو»^۱ و سایر رهبران یهودی تقلید نمی کنید و آگاهی عمومی را در مردم به وجود نمی آورید،

۱. Max Nordau، از بنیانگذاران سازمان صهیونیستی، نخستین ملاقات وی با «هرتزل» در ۱۸۹۲ بود.

آنگونه که رهبران یهودی عمل کردند. چرا شرکتهای تجاری و اتحادیه و انجمن های فعال بهتر از آنچه که صهیونیستها برای یهودیها درست کردند، تأسیس نمی کنید؟»

«نصار» در مقالات دیگرش به نتایج کنگره ۱۹۱۳ عرب در پاریس می تازد. او حاصل این کنگره را نادیده گرفتن تهدید صهیونیستها علیه فلسطین می داند. تهدیدی که با مهاجرت یهودیان به فلسطین و خرید زمینهای آنجا، نمودار می شود.

این کنگره توسط گروهی از اعراب سوریه علیا (شامل فلسطین و لبنان) به استثناء دو گروه از عراق، تشکیل شد. هدف آن تحت فشار گذاردن حکومت عثمانی برای انجام اصلاحات و تحکیم تقاضاهای اعراب بود. ضمن آنکه نسبت به امپراطوری عثمانی اعلام وفاداری کرد.

یکی از مواد دستور کنگره، «مهاجرت از سوریه و به سوی سوریه» بود. صهیونیست ها انتظار داشتند موضوع مهاجرت یهودیان نیز توسط سخنرانان مطرح شود. «شیخ احمد طبری» که قرار بود سخنرانی اصلی مربوط به مهاجرت را ایراد کند، از اشاره مستقیم به مهاجرت یهودیان به فلسطین خودداری ورزید. اما سه هفته بعد، رئیس کنگره «عبد الحمید الزهراوی» در اعلامیه ای که در یک روزنامه فرانسوی چاپ شد، یهودیان را «مهاجرین سوری شبیه مهاجرین مسیحی» که در آمریکا یا هرجای دیگری زندگی می کنند، خواند.

می توان نتیجه گرفت که روشنفکران عرب، قبل از جنگ جهانی اول متوجه خطر صهیونیسم بودند و بیراه نیست انتظار داشته باشیم که این مسئله به آوای بلندتری در شعر عرب منعکس شده باشد چه شعر عرب در دوران حیات خود همواره نقش وقایع نگاری اعراب را داشته باشد. تحقیقات نشان می دهد که افکار شعرای عرب در آن زمان به کشمکش اعراب و ترکها که از نیمه دوم قرن نوزده صورت حادی به خود گرفت، معطوف بود. این موضوعی

است که در ادبیات آن دوره به خوبی منعکس است.
 شعرهای «ابراهیم الیزیقی» (۱۸۴۷-۱۹۰۶) در این زمینه از شهرت خاصی برخوردار شد:

ای اعراب به پاخیزید و بیدار شوید
 طوفان بلا تا زانوان شما را پوشانده
 ترکها موهنانه به شما می نگرند
 و حقوقتان را به یغما می برند
 شعر دیگر او که خشم شدید مقامات ترک در سوریه را برانگیخت و بدون ذکر نام در یک روزنامه سوری چاپ شد، ایات زیر را در برداشت:
 ترکها مردمانی هستند که
 تنها ستیزه جو در برابر آنان به پیروزی می رسد.
 چقدر با آنان از در صلح وارد می شوید؟
 درحالیکه ذاتاً شرور و بدکارند.

با آغاز قرن بیستم، روابط عرب ها و ترک ها تیره تر شد. در ۱۹۰۸، انقلاب ترکهای جوان به وقوع پیوست و در ۱۹۰۹ «سلطان عبدالحمید» برکنار شد.

«لویس شیخو یسوعی» (۱۸۵۹-۱۹۲۷) در روزنامه «مشرق»، حدود ۷۰ شعر از بیش از ۵۰ شاعر سوری (سوریه علیا)، مصری، تونس و مهاجری را چاپ کرد که همگی به این دو واقعه اشاره داشتند. پس از برکناری «عبدالحمید» و انتصاب برادرش «محمدرشاد» (۱۹۰۹-۱۹۱۸) به جای او، قدرت کاملاً به دست «کمیته اتحاد و پیشرفت» افتاد. خط مشی این کمیته آرزوهای اعراب برای نیل به یک موقعیت بهتر در امپراطوری عثمانی را، کاملاً خنثی ساخت. در نتیجه، نظر شاعران عرب متوجه این موضوع حساس شد.

وقایع ۱۹۰۸ و ۱۹۰۹ در ترکیه، موضوع سه رمان عربی قرار گرفت که

نویسندگان هر سه لبنانی بودند. این سه اثر عبارت بودند از:

۱- (حسناء سالونیک) «دختر زیبای سالونیکا» - ۱۹۰۹ - اثر «لبیه میخائیل سوایه» (۱۹۱۶-۱۹۷۶).

نویسنده در پیشگفتار کتاب، از اعضای کمیته اتحاد و پیشرفت که انقلاب را به ثمر رسانده‌اند قدردانی می‌کند.

۲- (الانقلاب العثماني) «کودتای عثمانی»، ۱۹۱۱، اثر «جرجی زیدان» (۱۸۶۱-۱۹۱۴).

۳- (مایین العرشین) «درمیان دواورنگ» اثر «فریده عطیه» (۱۸۶۷-۱۹۱۸). موضوع این رمان توصیف شرایطی است که به انقلاب منجر شد.

بدین ترتیب مشاهده می‌شود تا پایان جنگ جهانی اول، به مسئله عربها - ترکها در آثار ادبی اولویت داده شده و سایر موضوعات از جمله تهدیدی که نسبت به فلسطین در شرف تکوین بود، از نظر دور مانده است. علیرغم بی‌توجهی شاعران عرب به این مسئله، در همان زمان پاره‌ای از اشعار شاعران فلسطینی، بازتاب ترس و نگرانی آنان از آینده سرزمین فلسطین می‌باشد.

تا آنجا که تحقیق کرده‌ام «محمد اسعاف نشاشیبی» (۱۸۸۵-۱۹۴۸) نخستین شاعری بود که درباره تهدید صهیونیست‌ها علیه فلسطین شعر سرود. این شعر تحت عنوان «فلسطین و استعمارنو» در اکتبر ۱۹۱۰ در روزنامه «النفاث العصریه» به چاپ رسید و بیانگر نگرانی اعراب فلسطین از خریدن اراضی کشور توسط یهودی‌ها می‌باشد. شاعر بدینی روزافزون خود را نسبت به آینده فلسطین ابراز می‌دارد. او احساس می‌کند روزی تمام کشورش را یهودی‌ها خواهند خرید. آیات زیر بدینی شدید او را نشان می‌دهد.

ای دختر قبیله من!

چون به گریه درآیی سیلاب خون از مژه بگشای!

ای خواهر خوبم!
فلسطین رفت و دیگر چیزی جز خون برجای نمانده.
تو گریه و شکوه ساز خواهی کرد،
در روزی که دیگر گریه و شیون کار ساز نیست.
هان! استعمار را بنگرید که چه تکتاز است،
بی آنکه کسی بتواند غبارش را دریابد.
این درد، از درمان گذشته است.
برخیزید و با شتاب آن را چاره کنید!
هان! از خواب غفلت به درآیید!

اینجا وطن شماست، آن را به بیگانگان مفروشید!
نگرانی «نشاشیبی» احساسی بود که دیگر نویسندگان را نیز رنج می داد، اما او خطر را خیلی خوب به تصویر کشیده است. وقتی می گوید: «فلسطین رفت» یا «دیگر چیزی جز خون برجای نمانده» و یا آنجا که پیش بینی می کند: «گریه و شکوه ساز خواهی کرد، در روزی که گریه و شیون کار ساز نیست» ابراز چنین بدبینی، این تصور را پیش می آورد که در آن زمان یهودی ها موفق به فتح کامل فلسطین شده اند. اما در واقع انگیزه شاعر در بیان این موضوع معامله بزرگی بود که در اکتبر ۱۹۱۰ انجام گرفت.
در آن تاریخ یکی از ثنودالهای بیروت به نام «ایلیاس سورسوق» زمین های دوده کده «فوله» و «عفوله» را که بالغ بر ۲۵۰۰ هکتار بود به یهودیها فروخت. این معامله نه تنها در فلسطین، بلکه در بیروت و دمشق و حتی در نشریات ترکیه طوفانی به پا کرد. زیرا این زمین ها از بهترین اراضی کشاورزی فلسطین، به شمار می آمد و یکی از قلعه های نظامی «صلاح الدین» قهرمان جنگهای صلیبی در آنجا قرار داشت. «شکری العسلی» قائم مقام «نزاره» کوشید تا مانع این معامله شود اما موفق نگردید.

«نویل. ج. مندل»^۱ در کتاب «اعراب و صهیونیسم پیش از جنگ جهانی اول» جزئیات این معامله را ذکر می‌کند. وی برای نشان دادن سروصدای دامنه‌داری که در اطراف این موضوع بلند شد، کاریکاتوری به نام «الحمار» را از یکی از هفته‌نامه‌های بیروت به تاریخ ۷ آوریل ۱۹۱۱ کلیشه کرده است. این کاریکاتور «صلاح الدین» را در حال تهدید یک یهودی نشان می‌دهد. یهودی مشغول ریختن طلا در دستهای «یک مقام عثمانی یا یک زمیندار عرب» است. در زیر کاریکاتور این مکالمه به عربی و ترکی درج شده است:

«صلاح الدین - ای شیاد! از این قلعه دور شو، وگرنه لشکریان نوادگانم را برای سرکوبی تو می‌فرستم. دیگر هرگز به دژی که آن را با خون مسلمانان فتح کرده‌ام نزدیک مشو!

یهودی - با کم نیست. تا آنگاه که گذرنامه خارجی در جیب دارم و پشتوانه‌ام یک و نیم میلیون پوندی است که با آن شکم اربابان سرزمینهای گرسنه را سیر می‌کنم و ناسیرانی معده مقامات عالیرتبه را درمان می‌کنم، پس من هر روز یک دهکده «فوله» می‌خرم.»

دیگر شاعر فلسطینی، «سلیمان تاجی فروغی» است که آگاهی فوق‌العاده‌اش را از تهدید صهیونیست‌ها، در مخمسی که سرود، آشکار ساخت. «فروغی» این شعر را در ۱۹۱۲، پس از تشکیل بیستمین کنگره نهضت صهیونیسم در شهر «بال» نوشت. انتقاد شدید او از مقامات کشور باخشم همراه شده، آنان را متهم می‌سازد که با چشمان بسته نظاره گر این خطر بزرگ می‌باشند:

«صبر ماست که آنان را مغرور کرده، بی‌شرمانه می‌کوشند تا سرزمین ما را بدزدند اگر به آنان ثابت نکنیم که زنده‌ایم و از میان نرفته‌ایم، به‌خدا سوگند هر آنچه را که هنوز برایمان باقی است از چنگمان خواهند ربود. ای مردم! شما در خوابید و به‌زندگی ذلت‌بار راضی شده‌اید. رحمت

خدا بر آنانی که با شرافت زیستند و سپس مردند. شک دارم مرده‌هایی
مانند شما، مورد احترام نسل‌های بعد باشند.»
ای فلسطین! این حادثه بسیار به‌درازا کشید.
وای بر مردم من! آیا دیگر هیچ مردی در میان آنان نیست؟
دشمن شرارت را به نهایت رسانده.

چون غفلت ما را دید، مهاجم‌تر شد و به ما و سرزمین ما به‌چشم
حقارت نگرست.

ای فلسطین! فرزندان تو وفادار نبودند، ای فلسطین! در تو ماندن دیگر
زشت است.

شگفتا! آیا آسمان و زمین از زادن برآسوده‌اند که دیگر هیچ بزرگ مردی
در این خاک نمی‌بالد!

پروردگارا! برای سرزمین بیچاره ببخشای!

آگاهی عمیق «فروغی» از خطری که کشورش با آن روبروست، بار دیگر
در دومین شعری که پیرامون این موضوع سرود، آشکار می‌شود. این شعر که
در نوامبر ۱۹۱۳ در روزنامه «فلسطین» به چاپ رسید، با اشاره به عشق
یهودی‌ها به پول آغاز می‌شود و به آنها هشدار می‌دهد که از رویای تملک
فلسطین بیدار شوند:

یهودیان ای فرزندان طنین سکه‌های طلا

فریب را بس کنید. نیرنگتان بر ما کارگر نیست

و سرزمین خود را معاوضه نمی‌کنیم.

آیا باید بردبارانه آن را به شما بسپاریم؟

و حال آنکه هنوز رمقی در جسم ما باقی است!

آیا باید خود را فلج سازیم؟

دیگر ویژگی یهودی‌ها که به عنوان پست‌ترین و ضعیف‌ترین مردمان شهرت

دارند نیز از نظر «فروغی» پوشیده نمانده:

یهودی‌ها که ضعیف‌ترین مردم هستند و پست‌ترین آنها بر سر سرزمین‌هایمان با ما چانه می‌زنند.

شاعر خوب می‌داند که یهودیهای پولدار به اهداف صهیونیسم کمک می‌کنند:

ما می‌دانیم آنها چه می‌خواهند، آنها پول دارند،
همه پول‌ها را

و سپس شاعر درباره فرماندهان و بزرگان سخن می‌گوید - و آشکارا منظورش مقامات ترک است که می‌توانستند از فلسطین دفاع کنند اما هیچ اقدام جدی در جلوگیری از مهاجرت یهودی‌ها و خرید زمین‌های فلسطین، انجام ندادند:

سروران! فرماندهان! شما را چه شده است؟

بیدار شوید! هشیار باشید!

از کوتاه‌بینی دوری کنید. زمانی برای درنگ نیست.

شما خاموش ماندید که دشمن قدرت گرفت.

حال باید چیزی بگویید تا آنها را مجبور به فرار کنید

و آسایش را به‌ما بازگردانید.

خطر آشکار است! آیا هیچکس را یارای مقاومت نیست؟

آیا هیچ چشمی باقی نمانده تا بر سرزمین ما اشک بریزد؟

در ادامه، شاعر با سخنانی تند، رهبران را مخاطب قرار داده و به آنان خاطر نشان می‌سازد تا زمانی که قدرت را در دست دارند باید به وظایف خود در برابر ملت، عمل کنند:

پیامی از سوی من به حکام بفرستید.

پیامی که قوی‌ترین قلبها را می‌لرزاند و هشدار می‌دهد.

اگر آنان به وظایف رهبری خود عمل نمی‌کنند،

چرا قدرت را در اختیار گرفته‌اند؟

چرا در مکه‌ان رفیع جای گرفته‌اند؟
 از آنجا که فلسطین کشوری مسلمان است، خلیفهٔ مسلمین باید به‌هنگام خطر از
 آن دفاع کند. به این دلیل «فروغی» شعرش را با ابیاتی خطاب به خلیفه ترک
 به پایان می‌رساند:

و تو ای خلیفه! ای حافظ مؤمنان! به ما رحم کن. ای حامی!
 از آن ما سرزمینی است که پروردگار مرزهایش را تبرک نموده
 ما شادمانیم از آن‌رو که مذهبی برتر داریم.
 ما سزاوار بخشایش تو هستیم.
 بدون یاری تو مؤمنان، خسته و محنت‌زده،
 در اماکن مقدس‌شان مدفون می‌شوند.
 ای حامل تاج خلافت!

آیا خشنود می‌شوی که شاهد اتباع و ویرانی سرزمینمان باشیم؟
 حرف آخر این که بسیاری از نویسندگان عرب، اهداف و فعالیت‌های
 صهیونیسم را در فلسطین در آثار مذهبی مورد بحث قرار دادند و نظریات
 پاره‌ای از آنان بسیار ارزشمند بود. از آن جمله است تفسیر «نجیب عازوری»
 از تبدیل کشمکش تازه به وجود آمده به مبارزه‌ای جدی بین نهضت صهیونیسم
 از یک سو و بیداری ملت عرب از سوی دیگر، همچنین پیش‌بینی او که این
 کشمکش، تا پیروزی نهایی یکی از طرفین، ادامه خواهد یافت.
 اهمیت این آثار در بیان عقاید اعراب راجع به تهدید صهیونیسم، پیش از
 حصول موفقیت نهضت صهیونیسم در اعلامیهٔ بالفور به سال ۱۹۱۷ می‌باشد.

۱- مکان و شعر

گام به گام همراه با رویدادهای سیاسی - تاریخی سالهای ۱۹۱۷-۱۹۴۸ با وقوع جنگ جهانی اول، رفته رفته تنش موجود بین ترکها و عربها به کشمکش جدی تبدیل می شد.

از ۱۹۰۹ تا ۱۹۱۴ چند انجمن سری و بسیار فعال عربی چون «قحطانیه» و «جمعیت عربی الفتاة» به وجود آمدند. این کشمکش به شورش اعراب علیه ترکها به رهبری «شریف حسین بن علی» (۱۸۵۶-۱۹۳۱) حاکم مکه منجر شد که در ۱۰ ژوئن ۱۹۱۶ آثارش آشکار گردید. به دنبال مذاکرات طولانی «شریف حسین» و «سرهنری مک ماهون» نماینده عالی بریتانیا در مصر، بریتانیا به حسین وعده استقلال داد. حاکم مکه در یادداشت ۱۴ ژوئیه ۱۹۱۵ که برای نماینده بریتانیا فرستاد سرزمین مورد ادعای خود را چنین تعیین کرد: از شمال به خطی از بندر مرسین و عدن تا ۳۷ درجه عرض جغرافیایی. در شرق به مرزهای ایران تا بندر بصره، در جنوب به اقیانوس هند به استثنای عدن (که به همان وضع سابق باقی می ماند) و از غرب به دریای سرخ و دریای مدیترانه تا مرسین.

بخشی از پاسخ «سرهنری» به حاکم مکه چنین بود: «دو منطقه مرسین و اسکندرون و قسمتی از سوریه واقع در غرب دمشق، حمص، حماة و حلب را نمی توان سرزمین های صرفاً

عرب‌نشین به‌شمار آورد و باید از محدوده فوق مستثنی شوند. با این تغییر، بریتانیای کبیر آماده است استقلال اعراب را در مناطق داخل محدوده مورد درخواست شریف مکه به رسمیت شناخته و از آن حمایت کند.

استنباط اعراب از جواب «سره‌ری» این بود که به‌زودی شاهد استقلال و آزادی را در بر خواهند گرفت. به‌تصور آنان روشن بود که همه فلسطین جزء محدوده پیشنهادی آنها قرار دارد، زیرا جنوبی‌ترین نقطه که «سره‌ری» در پاسخ به آن اشاره کرده، دمشق است. اما رؤیای آنها به حقیقت نپیوست چه بریتانیا مدعی شد که فلسطین از آغاز جزء محدوده موردنظر نبوده است.

هم‌زمان با مذاکرات «حسین» - «مک ماهون» وزرای خارجه بریتانیا و فرانسه، یعنی «مارک سایکس»^۱ و «جورج پیکو»^۲ مذاکرات محرمانه‌ای را انجام دادند: در مه ۱۹۱۶ قرارداد سری «سایکس - پیکو» بین فرانسه و بریتانیا به امضا رسید. به موجب این قرارداد سوریه و عراق به پنج منطقه تقسیم می‌شدند. یک قسمت از آن تحت کنترل بریتانیا و قسمت دیگر تحت نظارت فرانسه اداره می‌شد. دو بخش دیگر، منطقه نفوذ بریتانیا و فرانسه به‌شمار می‌آمد و فلسطین در مقوله دیگری جا می‌گرفت.

به دنبال انقلاب بلشویکی در ۱۹۱۷، حکومت روسیه قرارداد «سایکس - پیکو» را فاش ساخت. این موضوع نگرانی شدید نیروهای عرب را که در آن هنگام با ترکها در نبرد بودند برانگیخت. «فیصل» (پادشاه عراق ۱۹۲۱-۱۹۳۳) پسر شریف مکه به پدرش پیغام داد که: نمی‌تواند تحت این شرایط بجنگد. شریف حسین با لندن تماس گرفت و پیام اطمینان‌بخشی دریافت داشت و آن را به پسرش در سوریه تلگراف کرد.

مهمترین رویدادی که بر آینده فلسطین اثر گذاشت، در ۲ نوامبر ۱۹۱۷

1. Sir Mark Sykes

2. Georges Picot

رخ داد. در این تاریخ اعلامیه «بالفور» صادر شد. در نامه‌ای که معاون امور خارجهٔ بریتانیا، «آرتور بالفور»^۱ به «لرد راتشیلد» فرستاد، چنین نوشت:

لرد راتشیلد عزیز

از طرف دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان، این افتخار به من داده شد تا به اطلاع شما برسانم اعلامیهٔ زیر که حاکی از همدردی با خواسته‌های یهودیان صهیونیست است به مجلس تسلیم و به تصویب رسید.

«دولت اعلیحضرت تأسیس میهن ملی یهود (National Home) را در فلسطین با نظر مساعد تأیید می‌کند و تمام تلاش خود را برای رسیدن به این هدف به کار می‌برد. تردیدی نیست که هیچگونه زیانی به حقوق مدنی و مذهبی اقوام غیریهود یا حقوق و موقعیت سیاسی یهودیان کشورهای دیگر متوجه نخواهد بود.»

با کمال امتنان، تقاضا می‌کنم این اعلامیه را به اطلاع اتحادیهٔ صهیونیستها برسانید.

بررسی دلایل بریتانیا برای صدور این اعلامیه، در حیطهٔ این کتاب نیست، همین قدر کافی است اشاره شود که احتمالاً هدف بریتانیا این بود که یهودیان آمریکا را وادارد از نفوذ خود استفاده کرده، پای دولت آمریکا را به جنگ بکشانند.

از ۱۹۱۷ که فلسطین توسط «ژنرال الن بی»^۲ تصرف شد تا ۱۹۲۰ بریتانیا از طریق حکومت نظامی، نظارت بر فلسطین را به دست آورد. پس از آنکه شورای عالی نیروهای متفقین در «سانرمو» در آوریل ۱۹۲۰، تفویض قیمومیت فلسطین را به بریتانیا تضمین کرد، حکومت نظامی به یک حکومت غیر نظامی بدل شد و «سرهربرت ساموئل» - یهودی انگلیسی - به عنوان کمیسر

1/ Arthur Balfour

2. General Allenby

عالی انگلستان در فلسطین منصوب شد. سه ماه پیش از استقرار حکومت غیرنظامی، رهبران سوریه و فلسطین در دمشق کنگره‌ای تشکیل دادند و «فیصل» را پادشاه سوریه (که شامل فلسطین نیز می‌شد) معرفی کردند. این کنگره اعلامیه بالفور، مهاجرت یهودیان و ایجاد یک کشور یهودی را رد کرد و جدایی فلسطین یا لبنان را از سوریه نپذیرفت. فرانسه و بریتانیا نیز بنوبه خود تصمیمات کنگره دمشق را رد کردند. بدنبال آن نیروهای فرانسوی در ۲۵ جولای ۱۹۲۰ وارد دمشق شدند و «فیصل» را از سوریه بیرون راندند. بریتانیا تاج و تخت عراق را به «فیصل» داد، و عراق را نیز مانند فلسطین تحت قیمومیت خود گرفت. سپس «عبدالله» پسر دوم «شریف حسین» را با این شرط که از درگیری با نیروهای فرانسوی مستقر در سوریه پرهیز کند به امیری ماوراء اردن نشانند. (عبدالله از ۱۹۴۶ تا ۱۹۵۱ پادشاه ماوراء اردن شد) در ۲۲ ژوئیه ۱۹۲۲ شورای «مجمع اتفاق ملل» موضوع قیمومیت فلسطین را به رسمیت شناخت. اینک عربهای فلسطین خود را در شرایطی می‌یافتند که راه برای تبدیل فلسطین به میهن ملی یهودیان گشوده شده بود. خواسته‌های اعراب فلسطین از آغاز بر سه اصل استوار بود:

۱- پایان یافتن مهاجرت یهودیان

۲- جلوگیری از تملک زمینهای اعراب به وسیله یهودیان

۳- ایجاد حکومتی مردمی که با توجه به کثرت جمعیت اعراب، آنان بایستی از سهم بیشتری برخوردار باشند.

اعراب از طرق مختلف با دادخواهی از جوامع بین‌المللی، بحث، تظاهرات، آشوب، اعتصاب و شورش مخالفت خود را نشان می‌دادند. از آن جمله است بلوای ۱۹۲۰ که در یکشنبه پاک یهودیان به وقوع پیوست و نتیجه یورش اعراب به بخش یهودی‌نشین اورشلیم بود. یا شورشهایی که در مه ۱۹۲۱ در «حیفا» و حوالی آن برپا شد و به برقراری حکومت نظامی منجر شد. این واقعه برای مدت کوتاهی مهاجرت یهودیان را متوقف ساخت.

مهمترین این آشوبها، که به «حادثه براق» (یا دیوار ندبه) معروف است در ۱۹۲۹ رخ داد. «دیوار ندبه» برای مسلمانان و یهود مقدس به شمار می آید. یهودیها در یک طرف این دیوار که قسمتی از دیوار شرقی معبد را تشکیل می دهد دعا می خوانند و اعراب از آن جهت که دیوار ندبه قسمتی از «مسجدالاقصی» است و پیامبر در شب «معراج» لگام اسب بالدارش «براق» را به آنجا بست، آن را محترم می دارند. در دوران حکومت ترکها، یهودیها بخش کمتری به دست آوردند و در صدد بودند که با نصب پرده در جلوی این دیوار و گذاشتن صندلی جای بیشتری را اشغال کنند. اعراب به این امر اعتراض کردند و نیروهای حکومتی در روز کفاره سال ۱۹۲۸، تمام یهودیها را از آنجا دور کردند. این واقعه به یهودیان بسیار گران آمد، سال بعد در ۱۵ اوت ۱۹۲۹ یهودیان پای دیوار ندبه تظاهراتی به راه انداختند که از تل آویو رهبری می شد. روز بعد، اعراب دست به تظاهرات زدند. شورش به طور ناگهانی تمام کشور را فراگرفت و برخوردهای خونین بین طرفین به کشته و مجروح شدن تعداد بسیاری انجامید. در پی این زدوخوردها ۲۵ عرب و یک یهودی به مرگ محکوم شدند که دادگاه استیناف به جز ۳ تن از اعراب محکومیت بقیه را به حبس تقلیل داد. حادثه براق موجب شد که اعراب غیر فلسطینی بیش از پیش با اعراب فلسطین همدردی کرده مشتاق دانستن انگیزه این اقدام گردند. همین احساس همدردی است که در اشعار عربی منعکس می گردد و به موضوعی آشنا در شعر آنها تبدیل می شود.

در ۱۹۳۳ اعراب برای نخستین بار علاوه بر یهودیها برخوردهایی نیز با نیروهای دولتی پیدا کردند. بین سالهای ۱۹۳۶ و ۱۹۳۹، مخالفت های جدی با حکومت آغاز شد و سرانجام اعتصابی که شش ماه به درازا کشید، تمام کشور را فراگرفت. نیروهای کمکی بریتانیا از مصر و مالت فراخوانده شدند، ولی آنها هم نتوانستند کمکی در برقراری نظم بکنند. این قیام خونین تا آغاز جنگ جهانی دوم یعنی سه سال ادامه داشت و به گفته منابع عربی ۵۰۲۳ کشته و

۱۴۷۶۰ زخمی نتیجه آن بود. در خلال سالهایی که جنگ جهانی دوم جریان داشت، کشور نسبتاً آرام بود. در مارس ۱۹۴۵، اتحادیه دولتهای عربی تأسیس شد و از آن پس فلسطین، دلمشغولی عمده این نهاد به حساب آمد. گام آخر که سرنوشت آینده فلسطین را رقم زد، تصمیم بریتانیا دائر بر واگذاری حق قیمومیت فلسطین بود. دوم آوریل ۱۹۴۷ بریتانیا از مجمع عمومی سازمان ملل خواست که بحث درباره مسئله فلسطین را در دستور کار خود قرار دهد. کمیته ویژه‌ای از طرف سازمان ملل به فلسطین رفت و پس از بازدید از آنجا به این نتیجه رسید که تنها راه حل بحران، تقسیم کشور است. پیشنهاد تقسیم فلسطین در ۲۹ نوامبر ۱۹۴۷ در سازمان به رأی گذاشته شد و با ۳۳ رأی موافق در مقابل ۱۳ رأی مخالف به تصویب عمومی رسید.

اعراب طرح تقسیم کشور را نپذیرفتند، آشوب و اغتشاش در فلسطین از سر گرفته شد. بریتانیا اعلام کرد در تاریخ ۱۵ مه ۱۹۴۸ از این کشور عقب‌نشینی خواهد کرد. اتحادیه عرب به‌همتای خود در سازمان ملل اطلاع داده بود دولت‌های عربی مجبورند برای احیای صلح و امنیت و برقراری قانون و نظم در فلسطین، مداخله کنند. نیروهای عرب از اردن، سوریه، لبنان، مصر، عراق و داوطلبان از عربستان سعودی، یمن، سودان و لیبی علیه یهودیها وارد جنگ شدند.

در ۲۲ مه ۱۹۴۸ شورای امنیت دستور آتش‌بس داد. در ۹ ژوئیه ۱۹۴۸ جنگ از سر گرفته شد و دومین آتش‌بس در ۱۸ ژوئیه برقرار شد. در ۱۹۴۹ قرارداد‌های متارکه جنگ بین اسرائیل از یکسو و مصر و لبنان و اردن و سوریه از سوی دیگر به‌امضا رسید.

براساس این قرارداد‌ها، اسرائیل ۷۷/۴۰٪ از خاک فلسطین را به‌چنگ آورد. حال آنکه مطابق قطعنامه ۱۹۴۷ سازمان ملل قرار بود ۵۶/۴۷٪ از کشور فلسطین تحت تسلط یهودیها باشد.

در این تاریخ تعداد آوارگان فلسطین که به کشورهای عرب همسایه

گریختند به حدود ۷۵۰،۰۰۰ تن رسید. نزدیک به ۱۶۰،۰۰۰ عرب در اسرائیل ماندند که ۱۳/۶٪ کل جمعیت اسرائیل را تشکیل می دادند.

شعر فلسطین از ۱۹۱۷ تا ۱۹۴۸

اشعار شعرای فلسطینی که درباره رویدادها، رنجها و مصائب کشورشان سروده شده، از آن هنگام که از جنگال ترکها به جهنم تحت الحمايگی افتادند و سپس تشکیل دولت یهود در ۱۹۴۸، سه ویژگی عمده را آشکار می کند.

نخست آنکه این شاعران در فلسطین زندگی کردند و از نزدیک شاهد تمام تهدیدها بودند، بنابراین شعر آنان عواطف، احساسات و واکنش اعراب فلسطین را که مستقیماً در معرض این وقایع قرار گرفتند، بیان می کند.

دوم، موضوع شعر آنهاست که گرد مسایل ویژه روز، مثل فروش زمین به یهودیها و ماهیت رهبران وقت فلسطین می چرخد. این نکات ویژه در اشعار شعرای خارج از فلسطین کمتر بازتاب داشته است.

سوم آنکه نقش عمده شاعر فلسطینی، گسترش مبارزه علیه حکومت تحت الحمايه و صهیونیسم بود، هم از اینرو ضروری به نظر می رسد که همدردی اعراب را به خطر موحشی که آینده یک سرزمین عربی را تهدید می کرد جلب کنند. سرزمینی که برای اعراب از اهمیت مذهبی ویژه ای برخوردار است.

این فصل به بررسی شعرهای آن دوره تحت شش عنوان زیر می پردازد، سیمای بریتانیای کبیر، اعلامیه بالفور، در رثای شهدا، فروش زمین، انتقاد از رهبریت فلسطین، و پیش بینی «فاجعه».

سیمای بریتانیای کبیر

پیروزی ارتش بریتانیا بر ترکها و فتح فلسطین با ستایش بسیار از سوی شاعران فلسطینی استقبال شد و این شاعران از بریتانیا بعنوان متحد وفادار

اعراب که آنها را از ظلم ترکها نجات بخشیده، یاد می‌کردند.

در اولین سالگرد فتح فلسطین، در ۲۴ دسامبر ۱۹۱۸، ضیافتی در فرمانداری شهر اورشلیم برپا شد که طی آن چندین سخنرانی ایراد گردید و شعرهایی نیز خوانده شد.

از جمله شعری از «شیخ علی رماوی» (۱۸۶۰-۱۹۱۹) که دوران استیلای ترکها را دوران تاریک نامید. به گفته «رماوی» پیروزی ارتش بریتانیا برای ساکنین فلسطین شادّی به ارمغان آورد و به دوران تاریک خاتمه داد و عدل را به جای ظلم نشانَد، به گفته او:

عدالت، جانشین ستمگری گشته. پس از آن دوران تاریک، طلایه
روشنی بر دیدگان می‌تابد، قلبها از شادی می‌تپند و قلم‌ها آزادی را رقم
می‌زنند.

شاعر سپس بریتانیا را با توجه به نقشی که پس از پیروزی در جنگ بازی می‌کند «حامی مظلومان» و طرفدار و شیفته اسلام معرفی می‌کند.

شما حامی مظلومید همین دلیل پیروزی‌تان شده

شما به اسلام ارج می‌نهدید و نیکوکاری و خوشبختی راستایش می‌کنید

در همان ضیافت، کشیش «ابراهیم بَزْ الحداد» شعری خواند که بیانگر شعف همگانی از رهایی کشور از یوغ ترکها بود. ترکهایی که سرزمین مادری عرب را ویران ساختند. دشمنی و تفرق را دامن زدند و کوشیدند تا عربها را به سوی ترک شدن سوق دهند. به عقیده شاعر، بریتانیای کبیر کشور را نجات داده و به این دلیل مردم فلسطین با گشاده‌رویی از حضور بریتانیا در کشورشان استقبال می‌کنند.

سعادت و آرامش ابدی ارزانی بریتانیای کبیر باد، روزی که قوای بریتانیا به این جا رسید، یک روز استثنایی در حیات ما بود، کلمات قادر به بیان سروری که اورشلیم را فراگرفت نمی‌باشند.

تأکید بر ظلم ترکها و مقایسه آن دوره با سعادت تازه‌ای که به دست آمده

بود موضوع اشعار دیگری شد «اسکندر خوری البیتجالی» (۱۸۹۰-۱۹۷۳) در شعری که به سال ۱۹۱۸ سرود، فلسطین را به دخترکی ضعیف و نزار تشبیه می‌کند که پس از استیلای بریتانیا به دختری با نشاط و شاداب و جوان بدل شده است.

آن دخترک ضعیف و رنجوری که زندگی دوباره یافت و دگر بار بدنش
نیرو گرفت فلسطین است که تا همین دیروز شکست خورده و
تحقیر شده ترکها بود او سست و بیجان شده بود حال آنکه در زمان
عربها شاداب بود.

شاعر که به بریتانیا امید بسته، خطاب به فلسطین اعلام می‌کند که گذشته تلخ
را فراموش کند چرا که اینک کشوری شکست ناپذیر نجات بخش او شده است.
«علی الرماوی» در فستیوال سالانه (النبی موسی) «موسی پیامبر» شعری
حاکی از خوشبینی نسبت به آینده فلسطین خواند و در آن «سرهنک
استورس»^۱ فرمانده نظامی بریتانیا در اورشلیم را ستود:

ای متحد اعراب، زندگیت پر از شادی و آرامش باد که در سایه یاری تو،
ما نیز در آرامش و خوشبختی بسر ببریم.

در ۱۹۱۸ همین شاعر شعر دیگری به مناسبت زادروز «جورج پنجم»
پادشاه (انگلستان) سرود.

این شعر خواننده را به یاد مدّاحی سستی عربی می‌اندازد که در آن ستایش
انسان با ماه و خورشید و باران پیوند می‌خورد. شاعر «جورج پنجم» را
«پادشاه نوع انسان» می‌نامد و تا آنجا پیش می‌رود، که او را نه شاه بلکه فرشته
معرفی کند:

مردم در پناه شمشیر و صلابت تو بسر می‌برند. تنها عدالت و قدرت
توست که بر تمام سرزمین‌ها فرمان می‌راند، این موهبتی است که
خداوند قادر به تو بخشیده و قبل از تو قدرت از آن بهره‌مند بوده.

به نظر شاعر، اورشلیم در سایه عدل «جورج» به همان آسایشی که لندن احساس می‌کند، دست یافته و نه تنها فلسطین بلکه همه اعراب چشم امید به او دوخته‌اند:

تو تنها امید عرب هستی. چون تو را متحد خود می‌یابند از آنچه که بر ایشان برگزینی خرسندند بازایی گذشته شکوه‌مندان را از تو می‌طلبند.

این تصویر خوشایند بریتانیا، به‌ویژه پس از افشای تلاش این کشور برای تبدیل فلسطین به سرزمین ملی یهودیان دیرزمانی نپائید. بعلاوه، چنین نگرشی دوستانه نسبت به بریتانیا، همگانی نبود. شاعرانی بودند که به تیات بریتانیا در مورد اعراب به‌ویژه فلسطین با نظر تردید می‌نگریستند.

برای مثال یک گروه ادبی مسلمان نمایشنامه «دختر عدنان و سلحشور عرب» را در باشگاه مدرسه «رشیدیّه» اورشلیم به‌روی صحنه برد. جلوی در ورودی باشگاه نقشه برجسته فلسطین با چند بیت در زیر آن به چشم می‌خورد. این اشعار نشان می‌دهند که چگونه ابرهای تردید و نگرانی از آینده کشور، فلسطینیان را احاطه کرده بود:

زمین متبرک فلسطین، سرزمین قوم بنی یعقوب است. ای بهترین تمامی سرزمین‌ها، ناامید مباش. تو یگانه معبود مائی. بر مشکلات چیره می‌شویم و جان خود را در راه تو قربانی می‌کنیم تا بتوانی چون خورشید در محمل خویش از شرق تا غرب پرتوافشانی کنی.

بهترین نمونه‌های این مورد، شعرهای «ودیع البستانی» (۱۸۸۸-۱۹۵۴) است که در سالهای اولیه استیلای بریتانیا سروده شدند. مقارن صدور اعلامیه بالفور در نوامبر ۱۹۱۷ «بستانی» معاون غیرنظامی «سرهنگ پارکر» در امور نظامی بود بر سر در یکی از اتاقهای فرمانداری «حیفا» عبارت «انجمن یهودیها، ستوان مک‌روی» را خواند. با دیدن این عبارت شعری خطاب به

بریتانیا سرود:

درهای قلبمان را به رویتان گشودیم و از شما یاری خواستیم، اما نگرانیم که از ما روی بگردانید. احساس می‌کنم ورطه‌ای که هر لحظه عمیق‌تر می‌شود بین ما فاصله می‌اندازد. تو در یکسو و ما در سوی دیگر آن جا داریم. در اتاقی در فرمانداری، من بنای کاخ «میهن ملی یهود» را می‌بینم که ساخته می‌شود.

شعر دیگر «بستانی» (الخلیفة العربیه) «خلیفه عرب» ۱۹۱۸، نشانگر تردید شاعر نسبت به سیاست بریتانیاست. او نگرش دوستانه بریتانیا نسبت به یهودیها را با روش خدعه آمیزی که این کشور نسبت به اعراب در پیش گرفته مقایسه می‌کند:

جایگاه آنان (یهودیها) با استواری برپا شد در حالیکه بیرق شما بر بالای سقف آن به چشم می‌خورد. آنگاه که به نزدیکی این ایوان می‌رویم، ایمانمان به لرزه می‌افتد و از خود می‌پرسیم آیا این کاخی برافراشته است یا چادری بدوی که دست خلیفه آنرا برای رئیس برپا می‌کند.

واقعه «براق» (دیوار ندبه) و حوادث بعد از آن نگرش اعراب فلسطین را نسبت به بریتانیا دگرگون ساخت و آنانرا متقاعد کرد که در واقع بریتانیا کفیل و حامی صهیونیسم در فلسطین می‌باشد. تجربیاتی که اعراب از این واقعه کسب کردند سبب تشکیل نخستین گروههای چریکی شد که از یک طرف علیه حکومت قیم بریتانیا و از طرف دیگر در برابر مهاجرین یهودی می‌جنگیدند. اغتشاشات دامنه دار ۱۹۳۳، نمایش احساسات ضدحکومتی و ضدیهودی اعراب بود.

تشکیل اولین حزب سیاسی عربی در فلسطین به نام «حزب استقلال» در ۱۹۳۲ باعث افزایش خصومت اعراب علیه بریتانیا شد. به استدلال این حزب، بریتانیا دشمن اصلی بود نه یهود. حزب یهودیها را به مثابه شاخه درختی

می دانست که بریتانیا تنه اش بود. قطع شاخه دردی را دوا نمی کرد زیرا شاخه دیگری می روئید. باید درخت را از بن ریشه کن ساخت.

قیام «قسام» در ۱۹۳۵، در وهله نخست علیه حکومت قیم بریتانیا بود. روابط تیره اعراب ساکن فلسطین و حکومت، به شورش ۱۹۳۶ انجامید.

مقایسه شعرهایی که در آغاز فتح فلسطین به دست بریتانیا سروده شدند و سروده های سالهای آخر دهه ۲۰ و ۳۰ نشان می دهد که چگونه سیمای بریتانیا در نظر اعراب تغییر یافت. بریتانیا که تا دیروز «ناجیانی از سرزمین شکست ناپذیر» خوانده می شد به موجودی سنگدل و بی گذشت تغییر ماهیت داد که نه تنها امیدی به او نبود، بلکه فلسطین را تحقیر هم می کرد:

فاتحان بی ترحم، کاری جز زبون کردن فلسطین ندارند.

«ابراهیم توقان» (۱۹۰۵-۱۹۴۱) از اینکه در گذشته احساسات دوستانه ای نسبت به بریتانیا داشته خود را سرزنش می کند:

سرزمین من گناه از من بود که آنان را دوست داشتم اینک این قلب من!
اگر می خواهم دشنه ای در آن فروکن.

«ابراهیم دباغ» (۱۸۸۰-۱۹۴۶) آمال اعراب فلسطین را با آنچه در عمل به دست آوردند مقایسه می کند و خطاب به بریتانیا می گوید:

زمانی که به عنوان قیم ما انتخاب شدی تو را بهترین پنداشتم اما تو به
شریرترین قیمی که می توانست وجود داشته باشد بدل شدی.

سیمای تازه بریتانیا به عنوان یک مهاجم ظالم، فضای شعری آن دوره را پوشاند. کمتر شعری را می توان یافت که به این موضوع اشاره نداشته باشد به عقیده شاعر جوان «کمال ناصر» (۱۹۲۵-۱۹۷۳) فلسطین تحت الحمايه، متحمل رنجی دوگانه است، یعنی بی عدالتی بریتانیا و هجوم یهودیها. او در شعر (فلسطین الایه) «فلسطین مغرور»، خواسته های اعراب فلسطین را که پیشتر برای «رمزی مک دونالد»^۱ از نخست وزیران پیشین قابل درک بود، به

وی یاد آور می شود:

مک دونالد! آیا رفاقت و تعهد زمان اتحاد با ما را فراموش کرده ای؟ آخر

چگونه میثاق ها و پیمان ها ناپدید شدند؟

شاعر مصرّاً از بریتانیا می خواهد که با اعمال زور بر یهودیان تبعید شده، آنها را وادارد بیش از این باعث آزار فلسطینی ها نشوند. همچنین بر اجرای عدالت واقعی پافشاری کرده، می گوید: بهتر است گفته شود بریتانیا با سلاح عدل و داد بر فلسطین حکومت می راند نه با ارباب و تهدید.

پس از واقعه براق، در ۱۷ ژوئن ۱۹۳۰، سه فلسطینی در عکا، اعدام شدند. «محمی الدین عیسی» (۱۹۰۰-۱۹۷۴) در شعر (هی یوم الثلاثاء) «و اینک سه شنبه» بریتانیا را مسئول این بی عدالتی معرفی می کند و از کمیسر عالی فلسطین می خواهد که پیام زیر را به دولت متبوع خود برساند:

از قول من به اربابانت که در کاخ رفیع لندن مأوا دارند بگو، آیا با این حکم عدالت برقرار شد و یهودیان خرسند شدند؟ پس از این کشتار، باز هم نیت شوم دیگری برای ما داری؟ اعراب به وعده های غرب دلگرم بودند که ناگهان تمام وعده ها به وعید بدل شد. روباه گرگ نمودار گشت و اینان زندانبان شدند و مردمان ما شهید و اسیر گردیدند.

«ابراهیم توقان» در بسیاری از شعرهای خود، سیمای بریتانیا را به تصویر می کشد. او گاهی به طنز متوسل می شود و آن را روش مؤثری در جلب نظر مردم به وخامت اوضاع می یابد. در شعر کوتاه (ایها الاقویاء) «ای قدرتمندان» ۱۹۳۵، اعتبار بریتانیا را به سخره گرفته از قول فلسطینیها می گوید:

ما بر دادگستری شما اذعان داریم. می پذیریم که سربازان مبارزی دارید. دوستی شما یاران وفادار، بر ما ثابت شده است. چه شما بودید که کشور را فتح کردید و قیم ما شدید نیازی نبود که بر اجرای مفاد اعلامیه بالفور تأکید کنید. عمیقاً الطاف شما را ارج می نهم و دلیل و حجت لازم نیست. هرچه نکبت ما بیشتر شود، چون شما را در آسایش می بینیم، خرسندیم.

سپس شاعر با طرح پرسشی شعرش را به پایان می‌برد:
 ما و شما راهی بس دراز پیمودیم تا بدین جا رسیدیم. ایکاش زودتر
 می‌گفتید که دلتان می‌خواهد، ما فلسطینیان کشورمان را ترک کنیم. بروی
 چشم ترک کشور که چیزی نیست! دلتان می‌خواهد ما را ریشه کن کنید؟
 بگوئید!

اعلامیه بالفور

هنگامی که اعراب فلسطین احساس کردند حکومتی که تحت قیمومیتش
 هستند در صدد هموار ساختن راه برای ایجاد میهن ملی یهود، در فلسطین
 است، اعلامیه بالفور موضوع اصلی شعرهای آنان قرار گرفت. اگرچه در آغاز
 بهای چندانی به این امر داده نمی‌شد و با اطمینان از عدم تحقق اهداف
 صهیونیسم در فلسطین سخن می‌گفتند.

در ۱۹۲۵ «لرد بالفور» برای شرکت در مراسم گشایش دانشگاه یهودی
 اورشلیم به فلسطین سفر کرد، در شعری که «اسکندر خوری البیتجالی» به این
 مناسبت سرود، اجازه گشایش دانشگاه مزبور را امتیازی نامید که بریتانیا به
 صهیونیسم داده است، تاخشم یهودیان را در سراسر جهان فروبشاند:

اعلامیه برای فریب یهودیان ساخته شده بسان لالایی مادر که برای
 خواباندن طفل خوانده می‌شود، بسان عاشقی که دل به وعده‌ها خوش
 می‌کند در سیاست، نیرنگ و فریب، امری تازه نیست.

«ابراهیم دباغ» با دیدی واقع‌بینانه‌تر اعلامیه (الفور) را می‌نگرد. در شعر
 (صوت فلسطین) «صدای فلسطین» می‌گوید «نه فلسطین متاعی است که دست
 به دست بگردد، و نه مردم آن مایملک قیمومیت به شمار می‌آیند»

ابیات زیر به یکی دیگر از شعرهای او تعلق دارد:

اعلامیه بالفور فرمانی الهی نیست.

فلسطین سرزمینی نیست که هر کس بنابه احتیاج توشه‌ای از آن برگیرد.

تسلیم به فرامین حکومت، اجباری نیست.

تنها نادانان انقیاد را می‌پذیرند.

«محمی‌الدین الحاج عیسی» از زاویه‌ای دیگر موضوع را بررسی می‌کند. بنظر او صدور اعلامیه بالفور که باعث شد صهیونیستها تشویق شده، چشم طمع به فلسطین دوزند، علت بدبختی کشور است. به عقیده او یهودیان محکوم به شکست می‌باشند چرا که پروردگار خشم و تنفرش را بر آنان نازل کرده است:

ای بالفور! وعده‌های تو چه شوم است. از پیامدهای آن به خدا پناه می‌برم. این وعده‌ها چون آفتی بر سرزمین مبارک ما نازل شد. یهودیان پنداشتند، وعده‌های بالفور آنان را به دوران (با جلال) یوشع و داود باز می‌گرداند. اما ایشان نمی‌دانند که لعنت خدا بدرقه راهشان است و بنده ضعیف در برابر تقدیر و مشیت خدا ناتوانست. یهودیان هر جا قدم گذارند عذاب و رنج و بدبختی به پیشبازشان می‌آید.

اعتقاد راسخ «محمی‌الدین» به اینکه «الفور» سبب تشویق صهیونیست‌ها به استعمار فلسطین شد، نکته بارز اشعار این شاعر به حساب می‌آید. چنین طرز فکری، به این واقعیت که اعلامیه بالفور ثمره تلاش مصرانه رهبران حزب صهیونیست در تنظیم طرح بال بهنگام برپائی نخستین کنگره نهضت صهیونیسم می‌باشد، توجه نمی‌کند. طرح چهارماده‌ای بال به این منظور تنظیم شد که یهودیان را در تحقق هدفشان که همانا ایجاد «میهنی برای مردم یهود در فلسطین، با برخورداری از پشتیبانی قانون عمومی» بود، کمک کند.

چهارمین ماده این طرح بقرار زیر است: «انجام اقدامات لازم برای جلب موافقت یکی از دولتها که وجودش برای تحقق هدف صهیونیسم، ضروری است.»

از آغاز، انگلستان برای این منظور در نظر گرفته شده بود اگرچه صهیونیست‌ها تا سال ۱۹۰۲ به انگلستان روی نیاوردند ولی «هرتزل» همیشه به بریتانیا و یهودیان آنجا اهمیت بسیاری می‌داد. چندماه پس از تأسیس سازمان

صهیونیست، «هر تزل» در پیامی برای کنفرانسی یهودی در لندن چنین نوشت:
از همان لحظه‌ای که وارد این جریان شدم، چشمانم به انگلستان دوخته
شد زیرا شرایط عمومی انگلستان چنان است که سرانجام آن را به
حمایت کامل از صهیونیسم سوق خواهد داد.

گذشته از «محمی الدین» این اعتقاد که اعلامیه بالفور علت مهاجرت
یهودی‌ها به فلسطین است، بر اشعار سایر شعرا نیز سایه انداخت، البته بیشتر
آنان صرفاً بر بی‌عدالتی ناشی از اعمال این اعلامیه توجه کرده و به سایر
جنبه‌های آن از قبیل عواملی که باعث اقتدار و نفوذ و تداوم آن شده است
بی‌اعتنا ماندند. برخی از شعرا از زاویه اخلاقی به مسئله نگریستند. برای مثال
«عبدالرحیم محمود» (۱۹۱۳-۱۹۴۸) روابط انگلیس - عرب را در جنگ
جهانی اول یادآوری کرد و پیروزی بریتانیا بر ترکها را منوط به کمک عربها
دانست:

کفه ترازوی متحد ما به سود او بالا رفته است. ما یاور هرکه باشیم به
سعادت و بزرگی می‌رسد.

او پاداشی را که اعراب از این هم‌پیمان (انگلستان) گرفتند، اینگونه در
شعر می‌آورد:

هم‌پیمان ما، پیمان‌شکنی کرد. جای شگفتی نیست، که به هر وعده‌ای که
داد وفا نکرد و هر پیمان که بست، گسست. اما چون با حمایت
شمشیرهایمان، حاجات را برآوریم دیگر یدییضا، از خاطره‌ها
فراموش خواهد شد.

«محمود» این عمل را که باعث خشم اعراب شده غیر اخلاقی می‌نامد و
تحمل عواقب آن را به بریتانیا هشدار می‌دهد.
«ابراهیم توقان» به این موضوع با اشاره به شخص بالفور که نامش بر این
اعلامیه گذاشته شده است، سخن می‌گوید.

در شعر (البلد الکثیر) «شهر اندوهگین» بالفور را با جامی نشان می‌دهد که

به جای شراب آکنده از خون اعراب فلسطین است و حبابهای سطح جام را به روح قربانیانی مانند می کند که در پی اعلامیه بالفور، زندگی خود را از دست داده اند:

بالفور! آنچه در جام داری، خون شهیدان است نه آب آنگور زنها را ترا
حبابها نقرید که آن را شرابی پالوده بانگاری! زیرا این حبابها ارواح
شهیدان است که به سوی تو می جهد.

مرثیه بر کشتگان

شاعران فلسطینی به اعرابی که طی سالهای قیمومیت در پی انجام اقدامات
شجاعانه به قتل رسیده اند، توجه خاصی داشتند. مشهورترین مرثیه را «ابراهیم
توقان» درباره سه فلسطینی که در ۱۹۳۰ پس از حادثه براق در عکا اعدام
شدند، سرود. شعر (الثلاثاء الحمراء) «سه شنبه سرخ» سه بخش، مقدمه،
سه ساعته و مؤخره را در بر می گیرد.

مقدمه این شعر هفت بند دارد. در بند اول «توقان» روز سه شنبه ای را که آن
سه شهید اعدام شدند، توصیف می کند:

(ای روز) از آن هنگام که ستاره شوم تو پدیدار شد و سرها در چنبره
طنابها پیچید، بانگ اذان به نوحه بدل شد و صدای ناقوس به ناله درد
مانند گشت، شب سیاه شد و روز چهره در هم کشید. توفانها و
احساسها، خیزش خود را آغاز کردند و مرگ، گاه با ترس به همه جا،
این سوو آنسو سرکشید. تیشه ابدیت خاک را ژرف کاوید تا این شهیدان
را در سینه سنگین خویش، جای دهد.

در بند دوم، روز سه شنبه در قالب شخص مجسم می شود که روزهای
تاریخ را گواه می گیرد و از آنها می پرسد آیا هیچ یک از آنان چنین بیرحمی را
به خاطر دارند! روزی از دوران تفتیش عقاید ظاهر می شود و اینطور جواب
می دهد:

من چیزهای عجیب و باورنکردنی زیاد دیده‌ام ولی ستمی که بر تو روا شد منحصر بفرد است از روزهای جهنمی دیگری این را پیرس.

در بند سوم یکی از روزهای شوم دوران برده‌داری تعجب عمیق خود را نسبت به کسانی که در گذشته به حیات بردگی پایان داده‌اند و اینک در دنیای جدید آن را احیا می‌کنند ابراز می‌کند.

در بند چهارم، روز ۲۱ اوت ۱۹۱۵ یعنی روزی که «جمال پاشا» یازده تن از رهبران جنبش ملی عرب را در بیروت اعدام کرد خود را با سه‌شنبه خونین مقایسه کرده و بیرحمی آن‌روز را خفیف‌تر از این «سه‌شنبه» معرفی می‌کند.

در بند پنجم، این بیت به چشم می‌خورد:

شبهای گذشته این سه‌شنبه را انکار می‌کنند و با حیرت به آن خیره می‌شوند.

بندهای شش و هفت و هشت کوشش بی‌ثمر شخصیت‌های عرب برای تقلیل مجازات مرگ سه فلسطینی یادشده را توصیف می‌کند.

در بخش دوم شعر، سه ساعت از زمان، شخصیت مادی می‌یابد و هر ساعت حلق آویز شدن یکی از شهدا را توصیف می‌کند. در نخستین ساعت «فؤاد حجازی» دوم «محمد جمجوم» و در ساعت سوم «عطاء الزیر» در خاتمه اعدام‌ها هیجان فوق‌العاده‌ای که در سرتاسر شعر جریان دارد به اوج خود می‌رسد:

اجساد آنان در خاک و وطنشان آرمیده است و ارواحشان در بهشت غنوده. آنجا که شکوه‌ای شنیده نمی‌شود. آمرزش و بخشایش فضا را انباشته. بخشش از جانب خداست، که شرف و سرنوشت را در اختیار دارد. قدرت مطلق از آن اوست نه خودپسندانی که در دریا و زمین قدرت‌نمایی می‌کنند.

هنگامی که «عبدالرحیم حاج محمد» رهبر قیام ۱۹۳۶ شورشهای فلسطینی، در مارس ۱۹۳۹ در صحنه نبرد کشته شد، «عبدالرحیم محمود»

شعری در رثای او سرود و فقدان وی را ضایعه سنگینی برای فلسطین در مبارزه با بریتانیا و صهیونیسم خواند.

عربهای فلسطین بر تارک دو نام، «قتام» و «شیخ فرحان سعدی» تاج افتخار نهادند. شعرای بسیاری داستان شهادت آنان را نقل کردند. «عبدالرحیم محمود» شاعر، روش زندگی «قتام» را ایده آل خوانده، می گوید:

راه درست زندگی این است، از پیمودن آن روی برنگردان، چه پیش از توقسام آن را طی کرده.

«مطلق عبدالخالق» (۱۹۰۱-۱۹۳۷) با تمجید از شجاعت و از خودگذشتگی آن دو (قتام و سعدی) و از بیگناهی شان در برابر اتهام قانون شکنی که حکومت به آنها نسبت می داد، دفاع کرده:

آنها قانون شکن نبودند مفتری خود قانون شکن است آنها همچون شیری که از ژرفای دشت بیرون جهد، در راه وطن قربانی شدند.
آنها از امیال دنیوی روی برگرداندند و فریب جام شراب و زیباروی را نخوردند.

از مال دنیا بهره ای نداشتند. چون در پی توانگری نبودند. مرگ شرافتمندانه، هدف آنها بود.

«ابوسلمه» (عبدالکریم الکریمی، ۱۹۱۱-۱۹۸۱) در شعر آتشین (لهب القاصد) «شعله قاصد» (۱۹۳۶)، رهبران و پادشاهان عرب را که خواستار پایان گرفتن اعتصاب فلسطینی ها در ۱۹۳۶ بودند، مورد حمله قرار می دهد و از رهبران می خواهد ارزش فداکاری «قتام»، «فرحان سعدی» و دیگر شهیدان را که خوششان تشنه انتقام است، درک کنند:

برخیزید و بشنوید، این خون شهید است که از هر سو فریاد برمی آورد
برخیزید، تابش انوار «قتام» را بر اوج قله ها ببینید. که چگونه الهام بخش اسرار جاودانگی است.

بنگرید، مهر سجود را بر پیشانی «فرحان» که با زبان روزه همچون

شیری راه شهادت را در می‌نوردد و عمر هفتاد سال را در راه خدا و حقیقت ازلی سپری می‌کند.

در این مرحله از مبارزه، نشان دادن تصویر قهرمانان توسط شعرای فلسطینی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است، چرا که پس از شکست ۱۹۴۸ تغییر عمده‌ای در آن حادث شد. چهره‌ای که در این مرحله از قهرمانان تصویر می‌شود، متعلق به دوره‌ای است که فلسطینی‌ها و اعراب هنوز امید پیروزی بر یهودیها را در دل دارند.

عموماً قهرمان، موجودی تصور می‌شد مافوق سایر آدم‌ها انسانی اصیل و شریف که ترس و تردید را نمی‌شناخت و تنها هدفش دفاع از کشور بود حتی اگر این عمل به قربانی شدن خود او می‌انجامید.

قهرمان «ابراهیم توقان» در شعر «فدائی» (۱۹۳۰) - مردی است کفن به‌دست آمادهٔ مرگ. «شعله‌های جهنم پیام او را لمس می‌کنند» حتی مرگ از او واهمه دارد:

او خاموش است اما چون زیان بگشاید، آتش و خون جاری می‌شود. او
بر آستانه در ایستاده است و مرگ را زهره رویارویی با او نیست.
ای طوفانها، آرام گیرید و از دلاوری و گستاخی فدایی سرخجالت فرود
آرید!

شعر دیگر «توقان» جزئیات رفتار قهرمان را شرح می‌دهد. شجاعت، آرامش، اهداف و لبخندی که بهنگام مواجهه با مرگ بر لب دارد:

زشتی مصیبت را با لبخندی جواب می‌گوید.

وقتی وحشت به تلاطم می‌افتد، او با عزمی راسخ و قدم‌هائی محکم،
بدون ترس به آرامی در آن غوطه می‌خورد.
او از دیگران بلند همت‌تر است.

مثال او مثال جوش و خروش طوفان و زبانه‌های آتش است. متلاطم
همچون دریای خروشان و چون کوه استوار.

او بر جاده افتخار قدم نهاده تا در بهشت منزل گزیند چه باک از مرگ و اسارت.

وہ! چه نشاطی در چهره دارد آنگاه که بسوی مرگ می شتابد. با سرودی بربل: چه سعادت مندم که در راه خدا و کشورم جان می دهم.

«عبدالرحیم محمود» هم مانند «توقان» از قهرمانان صحبت می کند با این تفاوت که قهرمانی خودش را وصف می کند. در جریان شورش ۱۹۳۶، او تحت فرماندهی «عبدالرحیم حاج محمد» می جنگید و مرثیه ای نیز درباره او سروده است. پس از پایان مبارزات خشونت بار ۱۹۳۹ «عبدالرحیم محمود» به عراق فرار کرد و تا ۱۹۴۱ در آنجا ماند در جنگ ۱۹۴۸ اعراب و اسرائیل به مجاهدین پیوست و در ۱۳ جولای ۱۹۴۸ کشته شد.

در شعر «شهید»، قهرمانی خود را اینگونه توصیف می کند:

جان برکف نهاده ام و آماده ام آن را در گرداب مرگ افکنم مرد باید با شرف و وقار زندگی کند و اگر نه، با افتخار بمیرد روح یک مرد اصيل دو آرزو دارد یا مرگ یا رسیدن به افتخار سوگند که می توانم سرنوشتم را بینم و با شتاب به سوی آن می روم.

تنها آرزوی من دفاع از کشور غصب شده ام، تا حد مرگ است.

در شعر (دعوی الجهاد) «دعوت به جهاد»، واکنش خود را نسبت به فریاد کمک سرزمین مادری خود بیان می کند.

او با شتابی به سرعت باد برای جان دادن در راه کشور می رود. سپس خطاب به افراد بزدلی که از مرگ می ترسند می گوید:

ای که از مرگ می ترسی، آیا از روبرو شدن با بحران می هراسی؟
چگونه می توانی خاموش باشی وقتی سرزمین مادریت تو را به کمک می خواند؟ آیا آنقدر ضعیفی که از جنگیدن می ترسی؟
ترا ذلت این سستی کافیت.

«مطلق عبدالخالق» در یکی از شعرهایش سیمای دیگری از قهرمان ارائه

می دهد. بنظر او قهرمان، انسانی معمولی است که احساس ضعف، تردید، هراس و یأس را تجربه کرده است:

آیا شیر را ندیده‌ای که در آرزوی بیشه خویش، در قفس، می نالد.

درخشش نور را در پیشانی‌ش ببین

ببین که چگونه از زخمها و چشمایش خون جاری است

زندگی او در جهنم تردید می‌گذرد

نمی‌داند که این زخمها به مرگ می‌انجامد یا

او را درمانده رها می‌سازد.

چون به آینده می‌نگرد، آن را تاریک و پرابهام می‌یابد.

فروش زمین

قبل از تشکیل دولت اسرائیل در ۱۹۴۸ تصاحب زمینهای فلسطین هم برای عربها و هم یهودیها اهمیت حیاتی داشت. در جریان پنجمین کنگره نهضت صهیونیست در ۱۹۰۱ در بال «بنیاد ملی یهود» به این منظور که زمینهای فلسطین را بخرد و به عنوان ملک ابدی یهودیان ثبت کند، تأسیس شد.

تا ۱۹۴۴ بنیاد مذکور موفق شد، ۱۸۹/۵۵ هکتار از اراضی فلسطین را به تصرف درآورد حال آنکه این رقم در ۱۹۱۷، حدود ۴/۰۹۵ هکتار بود. بریتانیا، بخشی از مساحت فوق را «زمینهای دولتی» اعلام کرد که به اجاره ۹۹ ساله بنیاد ملی یهود درآمد است. مابقی زمینها متعلق به مالکینی بود که در سوریه و لبنان زندگی می‌کردند و پس از تحمیل حکومت تحت‌الحمايه فرانسه و بریتانیا و تعیین مرزهای جدید، از املاک خود دور افتاده بودند. در ۱۹۴۸ که دوران قیمومیت بریتانیا به پایان رسید، ۳۷۲/۹۲ هکتار از زمینهای فلسطین به تصرف یهودیها درآمد که ۵/۶۷٪ اراضی کل کشور را تشکیل می‌داد.

به گفته مقامات حکومت فلسطین در ۱۹۴۶، ۱۵٪ اراضی کشاورزی فلسطین در تملک یهودیها بود.

از دید اعراب خرید زمین توسط یهودیها هراس انگیز بود. آنها بخوبی واقف بودند که هرکس زمین را در تملک داشته باشد در درازمدت، برگ برنده را در اختیار خواهد داشت. اگر یهودیها درصد بیشتری از زمینها را به دست می آوردند می توانستند اعراب را از کشور بیرون کنند. و از طرف دیگر اگر اعراب هنوز مالک اراضی خود بودند نه تنها در فلسطین ابقا می شدند حتی می توانستند مهاجرت یهودیان را محدود سازند.

این موضوع از دید شعرای عرب پنهان نماند و کمتر شاعری است که در این مورد اشاره ای نداشته باشد.

در ۱۹۳۳ یهودیها ناحیه حاصلخیز «وادی الحواریث»، بین «یافا» و «حیفا» را از خانواده «التیان» - از فئودالهای لبنان - خریدند و ساکنین عرب آن را بیرون راندند. «ابوسلمه» وداعیه ای به نام (حمام الوادی) «کبوترهای وادی» سرود که نشانگر تأسف عمیق او در از دست دادن زمین مزبور می باشد:

ای کبوتر وادی با آشیانه وداع کن

زمانه، شاخسار سبزی را که بر آن می نشستی خشکانده

دگر دوران چرخیدن میان درختها و نوشیدن آب گوارا به سرآمده

باید با لبان گرسنه و تشنه زیر آفتاب سوزان نیمروزی بخواب روی

ناله کن! بگو، آیا هنوز کبوتری در دره باقیست که آواز سردهد.

بر از دست دادن نسیم اشک بریز. گریستن هنگام وداع بسی آسان است.

«سورسوق» یکی دیگر از فئودالهای لبنانی بخاطر فروش زمین «مرج بن

عمیر» به یهودیها، مورد سرزنش بسیار شعرای فلسطینی قرار می گیرد.

«برهان الدین العبوشی» درباره او چنین می گوید:

«سورسوق» که ابلیس نام مناسبتری برای اوست زمین ما را فروخت در

حالیکه دیدگان ساکنین آن ناظر بر جریان بودند! آه چقدر بر زمین

«مرج» تأسف می خورم که آنرا بلازده می بینم و کسی نیست که انتقام او را بگیرد.

«ابراهیم توقان» فروشندگان و دلالان زمین را مورد سرزنش قرار می دهد و خطر فروش زمین به یهودی ها را هشدار می دهد. به نظر او این اقدام برای عربهای فلسطین بسیار گران تمام خواهد شد:

افسوس زمینها از دست می روند و هیچکس توجه نمی کند که فروش آنها به فقر و فنا می انجامد. فردا، لباسی را که امروز به تن داریم صاحب نخواهیم بود و عریان و بی پناه برجا می مانیم.

در شعر (سماسیر) «دلالان زمین» ۱۹۳۵ «توقان» دلالان را به خیانت متهم می کند. به عقیده او واقعیتهایی که این مصیبت را برای فلسطینی ها دردناکتر جلوه می دهد اینست که در میان دلالان زمین، نجبا و اعیانی هستند که مدعی خیر و صلاح کشور می باشند:

وجود دلالان در این کشور از نظر مردم ننگ و رسوائی است در ظاهر با شهادت و در تجمل زندگی می کنند، انگار بدبختی کشور فقط برای تأمین خشنودی آنان است آنها از رهبران این کشورند که شجاعانه برای رستگاری آمدند. حتی حامیان این مرز و بوم به شمار می آیند. دستان پرکفایت آنان است که کشور را به ویرانه ای بدل خواهد کرد.

بدگمانی شعرا نسبت به رهبریت فلسطین و انتقاد از آن

احزاب و فعالیت سیاسی اعراب در دوران تحت الحمایگی، تحت نفوذ خصومت های شخصی و خودخواهانه خانواده های بزرگ کشور قرار داشت. احزاب عمده عبارت بودند از:

«حزب استقلال» که در ۱۹۳۲ بوسیله تنی چند از شخصیت های معروف آن زمان بنیاد نهاده شده و تحت رهبری «عونی عبدالهادی» معاون ویژه پیشین «شاه فیصل» اداره می شد.

«حزب اتحادیه ملی» در ۱۹۳۴ به رهبری «عبدالطیف صالح» و در همان سال «حزب اصلاح» توسط «حسین فخری خالدی» تأسیس شد.

در ۱۹۳۴ «راغب نشاشیبی»، «حزب دفاع ملی» را بنیاد نهاد و سال بعد در ۱۹۳۵ «حزب عربی فلسطین» به رهبری «جمال حسینی» دست راست «مفتی حاج امین حسینی» پا به عرصه گذاشت.

رقابت‌های خانوادگی و انگیزه‌های شخصی و خودخواهانه‌ای که در واقع علت اصلی تشکیل احزاب متعدد بود مورد انتقاد و ریشخند مردم قرار گرفت. شاعران به‌نوبه خود چنین رهبری سستی را مورد حمله قرار داده گاه با کلمات تند اتهامات سنگینی بر آنان وارد ساختند. مثل «برهان عبوشی» که رهبران را ضعیف دانسته آنان را متهم می‌کند که کشور را به بهای نازلی فروخته‌اند. او همچنین از جوانان دعوت می‌کند رهبری کشور را به‌عهده بگیرند:

ای جوانان وطن، رهبری را بدست گیرید چرا که احزاب سیاسی، ما را فریب می‌دهند.

گستاخانه، کشور را به اجنبی فروختند و ما هیچ‌کاری برای حفظ شرف کشور انجام ندادیم.

«فخرالدین حاج عیسی»، گویاترین توصیف‌ها را از لاشه محضرت سیاست آن روز فلسطین ارائه می‌دهد. در شعر (اجتماع سخب) «اجتماع خشمگین» که بلافاصله پس از تشکیل کنفرانس نابلس در ۱۹۳۲ سرود، تنفر آشکار شرکت‌کنندگان نسبت به یکدیگر و هرج و مرج حاکم بر فضای کنفرانس را وصف می‌کند:

آنان گرد هم جمع شدند ولی سازش حاصل نشد چه بسیار نزاع کردند و سخن‌ها گفتند آنان مردمانی دورو و بی‌فایده‌اند.

نفرت و خباثتی که با خونشان در آمیخته، از شیرخوارگی در زوایای وجودشان رخنه کرده است.

گاه برای یکدیگر دامن نهادند و گاه به ریشخند پرداختند و بدعت‌ها

بنیاد نهاده شد.

آزمندان و دورویان تظاهر به وفاداری کردند. جای بسی اندوه است. کاش هرگز یکدیگر را ملاقات نمی‌کردند.

وی در شعر (دعت الطاس) «جام گمشده» جو سیاسی حاکم بر فلسطینی‌ها را اینگونه شرح می‌دهد. هر شهروندی خود را برتر و باهوشتر از دیگران پنداشته، معتقد است زوایای پیچیده سیاست بر او پوشیده نیست. نه تنها سیاست که خود را واقف بر تمام اسرار جهان می‌شناسد. به تعداد تک‌تک افراد ملت، رهبر و سیاستمدار داریم!

هیچ‌کس پیدا نمی‌شود که نخواهد زمام قدرت را در اختیار بگیرد تا از نفوذش برای ارباب و ضربه زدن به برنامه‌های دیگران استفاده نکند. اگر کسی به سجده می‌رود تا دعا بخواند و یا اگر در حال نوشیدن آب است دیگران پا بر سرش می‌گذارند و لیوانش را می‌شکنند.

«ابراهیم توقان» که از توان شعری بالائی برخوردار است، نظام رهبری سستی نجبا را به شدت مورد حمله قرار داده، رگبار انتقاد بر سر و روی آن می‌کوبد. او غالباً برای بیان نارسائی‌های سیاسی و اجتماعی به طنز متوسل می‌شود.

در ۱۹۳۴، چندی از بزرگان فلسطین تصمیم گرفتند پس از نماز جمعه، هربار در یک شهر، تظاهرات مسالمت‌آمیزی به راه اندازند. پلیس رهبران تظاهرات را دستگیر کرد و به محاکمه کشید.

دادگاه پیشنهاد کرد یا به زندان بروند و یا قولنامه‌ای دایر بر عدم برگزاری هرگونه تظاهرات امضاء کنند. همه آنان بجز «شیخ عبدالقادر مظفر» که زندان را ترجیح داد، قولنامه را امضاء کردند.

به این مناسبت «ابراهیم توقان» شعر (الاحرار) «ای آزاد مردان» را سرود. که در آن بزدلی امضاکنندگان قولنامه را به سخره گرفته و آنانرا «قهرمانان اعتراض» می‌نامد:

این حکمت الهی بود که شما نجات یافتید. چرا که شما لیاقت شهید شدن را ندارید.

وی در شعر دیگرش (انتم) «شما»، باز هم به طنز روی می آورد و عدم وفاداری رهبران نسبت به ملت و بی ارزشی اقدامات آنانرا مورد انتقاد قرار می دهد:

شما امین ملت هستید، مصائب آن را بر دوش خود تحمل می کنید.
کلام شما بمانند سپاهی مجهز و مسلح تأثیر و نفوذ دارد.
مجلسی که شما برپا کنید، عظمت دوران امویه را احیا می کند رهایی
کشور در دستهای توانمند شماست. بزودی شاهد جشن پیروزی
خواهیم بود. الطاف شما را فراموش نمی کنیم ولی هنوز یک امید در دل
ما زنده است، تکه هایی از کشور هنوز در دست ماست، آسوده باشید
نمی گذاریم از چنگمان بدر رود.

پیش بینی فاجعه

اگرچه اشعار فلسطینی در این دوره نشانگر اعتماد عربهای فلسطین به غلبه بر مشکلات و پیروزی در مقابل حکومت قیم و صهیونیست ها است، ولی در عین حال هراس از دست دادن کشور نیز در این آثار به چشم می خورد.
مهمترین عامل بروز این بدبینی، جنبه های ضعف در جامعه عربهای فلسطین می باشد. انتظار یک آینده تاریک، پیش بینی مصیبتی که در پیش رو قرار دارد یادآوری شکستهای گذشته چون عقب نشینی اعراب از اسپانیا، در زمره موضوعاتی است که در شعر این دوره فلسطین به کرات تکرار می شود.
هنگام برگزاری مراسمی که به افتخار دیدار شاهزاده «سعود بن عبدالعزیز» (بعدها شاه عربستان سعودی) از فلسطین در شهر طولکرم برپا شد، «عبدالرحیم محمود» شعر (نجم السعود) «ستاره خوشبخت» را در حضور شاهزاده قرائت کرد. در آغاز شاعر به تمجید شاهزاده پرداخت و سپس این

پرسش را مطرح ساخت:

آیا برای بازدید مسجدالاقصی آمده‌ای یا به بدرقه‌ا که با آن خداحافظی کنی.

این اندیشه‌ای نبود که در یک لحظه بر احساسات شاعر غالب شده، تصادفاً بر زبانش جاری شود، بلکه واهمه‌ای بود که در بیتی دیگر بر آن تأکید می‌کند: فردا، آری همین فرداست که جز شیون و لب گزیدن چیزی باقی نماند. همین احساس در بسیاری از اشعار «ابراهیم توقان» نمایان می‌شود. در شعر (یا قوم) «ای مردم» (۱۹۳۵)، پس از مقایسهٔ مصرانهٔ رهبران صهیونیست با دستگاه رهبری فلسطین که در پی کسب منافع شخصی است، حقیقت تلخی را پیش‌گوئی می‌کند:

ای مردم، دشمن شما دشمنی دلسوز و بخشنده نیست. بار وینه را بردارید. گزیری جز جلای وطن باقی نمانده
بار دیگر در شعر (مناهیج) «روش‌ها» (۱۹۳۵)، سرنوشت فلسطین را چنین رقم می‌زند:

ای عرب، برای تو روز سختی در پیش است که تو را پیر خواهد کرد
سرنوشت تو در دست اطراف‌بیانت است و خبر آن را همه از دور و نزدیک می‌دانند.
نه قصرهای باشکوه و نه کلبه‌های حقیر هیچ‌یک برای صاحبانشان باقی نخواهد ماند.

پیش‌بینی «توقان» بر پایهٔ این واقعیت قرار داشت که دو دشمن قدرتمند مردم فلسطین یعنی بریتانیا و صهیونیسم متحد شده‌اند و قصد نابود کردن فلسطینی‌ها را دارند:

ما با دو دشمن روبرو هستیم. قدرتمندی توانا و فرصت‌طلبی فریبکار
در نتیجهٔ اتحاد این دو است که ما به ذلت و خواری افتاده‌ایم.
نقشه‌ای که برای ریشه‌کن کردن ما دارند، ساده است گاه توسل به زور و

زمانی مدارا.

«برهان الدین عبوشی» عقب نشینی اعراب از اسپانیا را به تخلیه احتمالی فلسطین ربط می دهد.

شما، بومیان این سرزمین و مالکین سرزمینهای آن به آوای شوم کلاغ
گوش دهید که از تبعید خبر می دهد. آنچه بر اندلس گذشت در انتظار
شماست پیش از آنکه دیر شود قربانی کنید.

در شعر دیگری، «عبوشی» به مردم هشدار می دهد قبل از آنکه از فلسطین
اخراجتان کنند، بیدار شوید و گذشته پر شکوه اعراب در دوران «خالد بن ولید»
و «صلاح الدین» را بخاطر بیاورید:

ای مردم بیدار شوید. پیش از آنکه از سرزمینی که استخوانهای
نیا کانتان در آن مدفون است، بیرونتان کنند.

جواب صلاح الدین و خالد بن ولید را چه می دهید؟
می گوئید که شما را خاضعانه بیرون راندند!

«محمد حسن علاء الدین» از شبی صحبت می کند که شاعر به قصد دور
کردن دنبالش می کند ولی هربار شبیح باز می گردد و او را به وحشت می اندازد.
این شبیح عربهای اخراج شده از فلسطین است.

ای شبیح هولناک دور شو! تو قلب مرا از وحشت به لرزه می اندازی. از
آزار من دست بردار. خسته نمی شوی که دم بدم بدنبال منی؟

پیشینی آینده مصیبت بار فلسطین، در شعر سالهای ۱۹۳۰ و ۱۹۴۰
برخی از شاعران عرب غیر فلسطینی بخصوص مصری و عراقی نیز دیده
می شود. آنها عموماً این مصیبت را به اهمال و غفلت اعراب و بی توجهی آنان
به فلسطین نسبت می دهند.

۲- گسترش دامنه کشمکش

توجه اعراب به مسئله فلسطین از ۱۹۱۷ تا ۱۹۴۸

همانطور که در فصل پیش ذکر شد، از زمان تشکیل اتحادیه عرب در ۱۹۴۵، مسئله فلسطین به عنوان یک مشکل عمده عربی مطرح شد و تا به امروز نیز ادامه دارد.

در طول ۲۵ سال، عربها سه بار با اسرائیل جنگیدند یعنی در سالهای ۱۹۴۸، ۱۹۶۷، و ۱۹۷۳ هیچ تناسب منطقی میان اندازه این کشور کوچک و کم جمعیت و توجه بیش از حدی که اعراب نسبت به آن نشان می دهند وجود ندارد و درک این واقعیت را که مسئله فلسطین چراتا به این حد برای اعراب پراهمیت است، پیچیده تر می کند.

اگر انگیزه علاقه اعراب به فلسطین پیش از تشکیل اتحادیه عرب و عوامل زیربنائی که منجر به تشکیل اتحادیه فوق شد، به دقت مورد بررسی قرار گیرند، علل توجه شعرای عرب به این مسئله نیز روشن می شود. سه عامل باعث جلب نظر کشورهای عربی به مسئله فلسطین است که عبارتند از: مذهب، ملیت و عوامل اقتصادی - سیاسی.

عوامل مذهبی

فلسطین برای پیروان سه مذهب اسلام، مسیحیت و یهود، سرزمین مقدس

به شمار می آید. اگرچه اسلام در شبه جزیره عربستان ظهور کرد اما فلسطین (اورشلیم) بزودی پس از مکه به عنوان دومین قبله مسلمانان انتخاب شد، بعلاوه پس از شیی که حضرت محمد (ص) در سفر معراج سوار بر بال براق از مکه به اورشلیم پرواز کردند. این شهر در نظر مسلمانان از تقدس ویژه ای برخوردار گشت. قرآن کریم در آیه ۱ از سوره بنی اسرائیل (۱۷) در این باره چنین می فرماید:

پاک و منزّه است خدایی که در شیی بنده خود را از مسجدالحرام به مسجدالاقصای سیر داد که پیرامونش را مبارک ساختیم تا آیات خود را به او بنمایانیم. بی گمان او، شنوای بیناست.

همچنین چندین حدیث درباره تقدس مسجدالاقصی در بیت المقدس نقل شده است. از جمله:

تنها به سوی سه مسجد آهنگ سفر کنید:

مسجدالحرام در مکه، مسجد رسول در مدینه و مسجدالاقصی در اورشلیم
(صاحب البخاری ۱: ۲۰)

از ۶۳۸ میلادی که پای اسلام به فلسطین رسید تا ۱۹۱۷، به استثناء یک دوره کوتاه حاکمیت صلیبیون بر آنجا، این کشور در دست مسلمانان بود. در قرآن، از یهودیان که بر عامل مذهب بسیار تکیه کرده و یک پای مبارزه برای تملک فلسطین به حساب می آیند، تصویر ناخوشایندی ارائه می شود.

به دلیل اعتبار دینی فلسطین نزد مسلمانان، اعراب (که اکثراً مسلمانند) احساس می کنند تسلیم این سرزمین به یهودی ها نشانه عدم ایمان آنان به اسلام است. این طرز فکر در افکار و آثار اعراب بخوبی مشهود است. برای مثال صحیفه اخوان المسلمین در مصر با تأکید بر اهمیت فلسطین نزد مسلمانان، اعراب آنجا را نگهبانان اماکن مقدس معرفی می کرد و کسانی را که به وظیفه دینی خود که همانا دفاع از فلسطین در برابر یهود می باشد عمل نمی کنند مرتد

و منکر عربیت می‌دانست. «کوکب الشرق» دیگر روزنامه مصری بود که گرایش اسلامی داشت. این نشریه نزاع اعراب و یهودیان بر سر فلسطین را به «دلایل صرفاً مذهبی» نسبت می‌داد. با چنین نحوه استدلالی طی مقاله‌ای که در جریان اغتشاشات ۱۹۳۳ فلسطین منتشر کرد، اعراب و مسلمانان را به پشتیبانی از اعراب فلسطین فراخواند. در بخشی از این مقاله چنین آمده است:

بانگ تظاهرات اورشلیم به جهان اسلام و اعراب رسیده به مسلمانان اعلام می‌کند که اماکن مقدس‌شان در خطر است، یهودی‌ها در آرزوی تخریب مسجدالاقصی عزیزند که اولین قبله و سومین مسجد مسلمانان است، تا معبد سلیمان را بر ویرانه‌های آن بنا کنند.

در دوره مورد بحث از چندین نشریه دیگر مصری می‌توان نام برد که همین برداشت اسلامی را داشتند مثل «فتح» (۱۹۲۶) که توسط «محب‌الدین خطیب»، «نوراسلام» (۱۹۲۹) و «جهاد اسلام» (۱۹۲۹) توسط «صالح محمد صالح»، «جمعیت اسلامی» (۱۹۲۹) توسط «علی عبدالرحمان خامس» و «هدی الاسلام» (۱۹۳۲) که توسط «محمد احمد صیرفی» منتشر می‌شد.

فهرستی که «سعدالدین جزوی» نویسنده مصری ارائه می‌دهد، نشانگر میزان رشد گرایشهای مذهبی در ادبیات مصر پس از جنگ جهانی اول می‌باشد. او از ۴۵ نشریه که همگی گرایشهای اسلامی داشتند نام می‌برد که بین سالهای ۱۹۲۰ و ۱۹۵۶ در مصر پدیدار شدند. از این تعداد، ۲۱ نشریه بین سالهای ۱۹۲۵ و ۱۹۳۵ منتشر می‌شد. همچنین در فاصله ۱۹۲۵ تا ۱۹۳۹، انجمن‌ها و جمعیت‌های اسلامی متعددی در مصر ایجاد شدند که برخی از آنان مثل «اخوان المسلمین» شهرت جهانی یافتند.

به عقیده «عبدالعظیم رمضان» توجیهی که حمایت «اخوان المسلمین» و گروه «مصر جوان» در سالهای آخر ۱۹۲۰ نسبت به فلسطین نشان داد عامل اصلی جلب همدردی و علاقه ملت مصر به عربهای فلسطین بود.

همچنین عامل مذهب بود که باعث شد الجزایر کشوری عربی که با فلسطین

فاصله زیاد دارد، با علاقه بسیار رخدادهای فلسطین را دنبال کند. «جامعه علماء مسلمان الجزایر» با انتشار اعلامیه‌ها و مقالات آتشین در هفته‌نامه جمعیت «بصائر» و روزنامه «شهاب»، مردم الجزایر را با مشکل فلسطین آشنا ساختند. «عبدالحمید بادس» (۱۸۸۹-۱۹۴۰) از علماء پیشرو الجزایر، در مقاله‌ای که در روزنامه «شهاب» نوشت رویدادهای فلسطین را «توهین به تمام کشورهای مسلمان و تحقیر عربیت» توصیف کرد. او در این مقاله اظهار داشت:

چطور ممکن است اجازه دهند که این وقایع پیش بیاید درحالیکه

هنوز وقار مذهبی و شجاعت عربی زنده است و روح شرف باقی است؟

«طیب عقبه» و «محمد بشیر ابراهیمی» (۱۸۸۹-۱۹۶۵) دو تن از شخصیت‌های برجسته جامعه الجزایر، نیز از جمله کسانی بودند که با مقالات خود آتش هواخواهی از فلسطین را در اذهان عمومی مشتعل ساختند. «طیب عقبه» در مقاله‌ای در «بصائر» ۱۹۴۷ مشقات فلسطین را امتحان الهی برای آزمودن ایمان مسلمانان و اعراب خواند و بر این نظر که فلسطین نه فقط به فلسطینی‌ها بلکه متعلق به تمام اعراب است، تأکید کرد.

بعضی عربها، خصومت الجزایری‌ها با جامعه یهودیان مقیم آن کشور را نتیجه خشم رو به تزاید مردم در رابطه با جریانات وقت فلسطین تلقی می‌کردند. توضیح آنکه در جریان آشوبهای تابستان ۱۹۳۴ کنستانتین (در شمال شرقی الجزایر) چند یهودی کشته شدند.

شاعر مهجری، «ایلیا ابوماضی» (آمریکای شمالی ۱۸۸۹-۱۹۵۷) درباره آشوبهای فوق مقاله‌ای نوشت که در اوت ۱۹۳۴ در ماهنامه «سمیر» و کمی بعد در روزنامه «شهاب» در الجزایر به چاپ رسید. بنظر «ابوماضی» جنبش صهیونیسم باعث تغییر خط‌مشی کشورهای اسلامی نسبت به یهودی‌ها شد چه از زمانی که صهیونیست‌ها با سلاح اعلامیه بالفور مجهز گشتند، به غاصبینی تبدیل شدند که هدفش بیرون راندن اعراب از فلسطین و تأسیس پادشاهی

یهود بجای آن بود.

نویسنده ادامه می‌دهد صهیونیسم بر پایه مذهب شکل گرفته، به این دلیل عجیب نیست که مسلمانان با همان حربه به جنگ با آن برخیزند. در خاتمه مقاله چنین نتیجه می‌گیرد که «قیام اسلامی» - نامی که نویسنده به آشوب‌های کنستانتین داده - نشانه ناخشنودی مذهبی مردم است.

عوامل ملی

قضا را چنین بود که هم‌زمان با ظهور ملی‌گرایی عرب بعنوان حرکتی با اهداف سیاسی و معتبر در اواخر قرن نوزدهم، صهیونیسم نیز با مرام مشخص و علائق ویژه خود پا به عرصه وجود نهاد. خنده‌دار اینکه هر دو نهضت، برای نیل به هدف‌هایشان روی کمک بریتانیا حساب می‌کردند. اعراب در آرزوی ایجاد پادشاهی مستقل عرب تحت رهبری «شریف حسین» حاکم مکه بودند و یهودیها بدنبال متحدی می‌گشتند تا آنان را در یافتن یک «میهن ملی» که بدان نیاز داشتند حمایت کند.

در پایان جنگ جهانی اول، سوریه بزرگ از عراق تفکیک شد و سوریه به چهاربخش تقسیم گردید، دو بخش آن تحت قیمومیت فرانسه (سوریه و لبنان) و دو بخش دیگر (فلسطین و ماوراء اردن) تحت الحمايه بریتانیا شدند. کوتاه سخن آنکه، آمال ملی‌گرایی عرب نقش بر آب شد، درحالیکه صهیونیست‌ها مورد حمایت قرار گرفتند و قدرتمند شدند.

پیشتر اشاره شد که «نجیب عازوری» خیلی زود یعنی در ۱۹۰۵ تضاد دو نهضت فوق را پیش‌گوئی کرده بود ولی پس از جنگ جهانی اول که اعراب مفهوم اشارات ضمنی اعلامیه بالفور را درک کردند و از روابط حسنه صهیونیسم با بعضی دول غربی، بخصوص بریتانیا آگاه شدند تازه آنوقت بود که از تهدید صهیونیسم علیه ملی‌گرایی عرب اطمینان حاصل کردند.

بسیاری از نویسندگان عرب چه مسیحی چه مسلمان درباره این موضوع

مقالاتی نوشتند از جمله «امل زیدان» در مقاله‌ای که در «هلال» ۱۹۴۵ چاپ شد نوشت: «اگر فلسطین ماهیت خود را به عنوان یک کشور عرب از دست بدهد، وحدت اعراب عملی نخواهد شد». نویسنده دیگر، «محمد عواد محمد» بر این عقیده بود که تنها هدف جنبش صهیونیسم استعمار کشور عربی فلسطین از طریق انتقال و اسکان گروه‌های آلمانی و اسلاو، که در واقع هیچ ارتباطی با فلسطین ندارند، در آنجاست.»

وی در ادامه چنین نتیجه می‌گیرد: «جنبش صهیونیسم و قیحانه‌ترین نوع امپریالیسم را به نمایش گذاشته چرا که نه فقط در ضد تسخیر سیاسی کشور برآمده بلکه می‌خواهد مهاجرین بیگانه را بجای سکنه بومی فلسطین بنشانند. بنظر «عواد محمد» این نوع تجاوز پدیده تازه‌ای در تاریخ امپریالیسم به شمار می‌آید.»

پس از شکست اعراب در جنگ ۱۹۴۸، «کنستانتین زریق» نویسنده مسیحی لبنانی همراه با کتاب (معنی النکبت) «مفهوم مصیبت» دو مقاله را که قبل از شکست اعراب نوشته بود، منتشر ساخت. به استدلال «زریق» قضیه فلسطین یک مسئله عربی بود و تأسیس دولت یهودی در آنجا مانعی در راه اتحاد و همکاری کشورهای عرب به شمار می‌آمد.

به نظر بسیاری از نویسندگان عرب مسئله فلسطین نقش عمده‌ای در پیدایش مفهوم ملی‌گرایی عرب داشت و اعراب را متوجه ساخت که تهدید صهیونیسم نه تنها فلسطین را در بر می‌گیرد بلکه دامنگیر سایر کشورهای عربی نیز خواهد شد. اغلب پژوهشگران مصر بر این باورند که هرچند مصر تا اواسط دهه ۱۹۳۰ خود را از ایده ملی‌گرایی عرب برکنار نگاه می‌داشت، ولی مسئله فلسطین باعث شد که این اندیشه در مصر پا بگیرد.

به گفته «جمال عبدالناصر» یکی از اعضای «گروه افسران آزاد» که در ۱۹۵۲ قدرت را بدست گرفت و در فاصله ۱۹۵۴-۱۹۷۰ رئیس جمهور مصر شد، آگاهی ملی احساس ملیت او از زمانی شتاب گرفت که در تظاهرات و

اعتصاب‌های اواخر ۱۹۳۰ و ۱۹۴۰ که هر ساله در مصر بمناسبت صدور اعلامیه بالفور برپا می‌شد، شرکت کرد.

نویسنده دانشمند دکتر «سپهر قلماوی» معتقد است که مسئله فلسطین باعث انزوای شوونیسم ظاهر شده در بعضی کشورهای عربی مثل عراق و مصر و لبنان شد و آن را ناپدید ساخت.

عوامل سیاسی و اقتصادی

فلسطین قلب میهن عربی است و سه بخش از چهار منطقه جغرافیائی سرزمین‌های اعراب را؛ یعنی هلال خطیب، شبه جزیره عربستان و دره رود نیل را بهم متصل کرده و به مثابه پلی میان این سه منطقه عمل می‌کند. به خاطر موقعیت سوق الجیشی خاص فلسطین است که اعراب نمی‌توانستند وجود یک دولت یهودی را در آنجا تحمل کنند و آن را خطری دائمی از لحاظ سیاسی و اقتصادی برای بقیه جهان عرب به حساب می‌آوردند. این نقطه نظر مورد تأکید بسیاری از نویسندگان عرب می‌باشد. برای مثال «محمد علی علما» نایب رئیس مصری کنفرانس بلودان در ۱۹۳۷، اظهار داشت وجود یک دولت یهودی در فلسطین بهمان اندازه که برای کشورهای عرب همسایه خطرناک است برای مصر نیز مخاطره آمیز می‌باشد. به استدلال «محمد حسنین هیکل» سیاستمدار مصری - از یادداشتهای او درباره سیاست مصر طی سالهای ۱۹۳۰ و ۱۹۴۰ - در پس علاقه مصری‌ها به مشکل فلسطین عواملی با ماهیت سیاسی، اقتصادی و مذهبی نهفته است. چه وجود یک دولت یهودی در مجاورت مرزهای مصر این کشور را از نظر اقتصادی و سیاسی مورد تهدید قرار می‌دهد.

بدون شک وجود یک دولت یهودی در فلسطین برای کشورهای عرب همسایه خطر بزرگی به حساب می‌آمد. چهره ادبی معروف مصر، «عباس محمود عقاد» (۱۸۸۹-۱۹۶۴) در یکی از مقالات متعددی که قبل از جنگ ۱۹۴۸، درباره فلسطین و صهیونیسم نوشت اظهار داشت اگر فلسطین به چنگ

صهیونیسم بیفتد، دیری نخواهد پاید که کشورهای همسایه در مخاطره اقتصادی گرفتار آیند و این امر به زودی تهدید نظامی - سیاسی بدنبال خواهد داشت.

بعضی از نویسندگان مصر با رجوع به سوابق باستانی مسئله را به این صورت مطرح کردند که در طول تاریخ تمام لشگرکشی‌هایی که از سمت شرق علیه مصر به وقوع پیوسته، از معبر فلسطین صورت گرفته مثل هجوم اقوام هیکسوس حتی، ایرانی، یونانی و رومی. حتی مسلمانان نیز به سرداری «عمرو بن عاص» از همین طریق به مصر دست یافتند.

ذکر یک عبارت از رساله معروف «جمال عبدالناصر» (فلسفة الثورة) «فلسفه انقلاب» نشان می‌دهد که علت درگیری رهبران عرب در قضیه فلسطین صرفاً ناشی از تأثیر آن بر امنیت داخلی کشورهای خودشان بوده است. در این رساله، «جمال عبدالناصر» احساس خود را در طول جنگ ۱۹۴۸ چنین توصیف می‌کند:

«وقتی که بحران شروع شد، من عمیقاً معتقد بودم که جنگ در فلسطین،

نه جنگی است در یک کشور بیگانه و نه از روی اضطراب عاطفی، بلکه

در واقع این امر را دفاع از خود تلقی می‌کردم.»

در روزنامه‌ها و کتب و مقالات عربی، مطالب بسیاری را می‌توان یافت که متضمن اشاره فوق باشد ولی در اینجا ضرورتی بر تأکید بیشتر این مطلب نمی‌بینم. زیرا گفته «عبدالناصر» خود شاهد گویای روند مبارزه می‌باشد.

هشیاری افکار عمومی

به نظر عجیب می‌آید که چرا اذهان عمومی عرب با صدور اعلامیه بالفور که برای فلسطین بسیار خطرناک بود و بر آینده این کشور تأثیر گذاشت، بیدار نشد ولی وقایع ۱۹۲۹ که بدنبال حادثه براق پیش آمد و در مقایسه با اعلامیه فوق از ارزش کمتری برخوردار بود شور و علاقه عموم مردم را اینچنین

برانگیخت.

واقعیت این است که جمعیت‌های مذهبی و روزنامه‌های متمایل به اسلام در برانگیختن اذهان عمومی مردم و هشدار به آنان که اماکن مقدس فلسطین در خطرند، نقش عمده‌ای داشتند.

مثلاً اگر کشور مصر را در نظر بگیریم، خانم «عواطف عبدالرحمن» به تازگی کتابی منتشر کرده که پیدایش مسئله فلسطین در مطبوعات مصر را در خلال سالهای ۱۹۲۰ تا ۱۹۴۸ به تفصیل بیان می‌کند. در این اثر نویسنده، نگرش افکار عمومی، احزاب سیاسی، گروه‌های مذهبی و دولت را نسبت به این مسئله شرح می‌دهد. وی از حادثه براق به عنوان ضربه محکمی نام می‌برد که مردم مصر را از خواب غفلت پراند و احساسات اسلامی و ملی عرب راکه مصری‌ها فراموش کرده بودند به‌خاطرشان باز آورد. نویسنده در ادامه می‌گوید: واکنش حوزه‌های مذهبی دور از انتظار بود. «جمعیت اخوان المسلمین» تلاش فعالانه‌ای در گردآوری هدیه و اعانه برای اعراب فلسطین به عمل آورد و تلگرام‌های اعتراض آمیزی به «مجمع اتفاق ملل» فرستاد. قبل از آنکه کمیسیون انتخابی شورای اتفاق ملل، در ۱۵ مه ۱۹۳۰، جهت بررسی دعاوی یهودیان و مسلمانان در مورد دیوار ندبه، به اورشلیم برود، سه مصری بنام‌های «محمدعلی علوبا»، «احمد زکی» و «عبدالحمید سعید» برای دفاع از حق مالکیت فلسطینیان بر دیوار ندبه به آنجا رفته بودند. مطالب چندین شماره از ماهنامه اسلامی «منا» به تفسیر مسائل فلسطین اختصاص یافت. «محمد رشید رضا» در یکی از مقالاتش که در این ماهنامه به چاپ رسید، از همدردی عمیق مسلمانان و مسیحیان کشورهای عرب نسبت به فلسطینی‌ها صحبت می‌کند. اعراب و مطبوعات عربی یا از طریق اعتراض به حکومت قیم و یا با جمع کردن اعانه و ارسال کمک برای فلسطینیان، همفکری خود را با آنان آشکار کردند. «رشید رضا» در ادامه مقاله‌اش به تأثیر حادثه براق بر برخی از پادشاهان عرب مثل پادشاه عربستان سعودی و امام یمن

اشاره می‌کند که پشتیبانی خود را از مردم فلسطین اعلام کردند. به ادعای «محمدرشید رضا» حادثه براق باعث شد که برای نخستین بار رئیس «الازهر»، «محمد مصطفی مراغی» آشکارا با اعراب فلسطین ابراز همدردی کند که این خلاف دستور اکید حکومت دایر بر عدم ابراز نظر و حانیون راجع به مسائل سیاسی بود. «محمدرشید رضا» فاش کرد که در زمان ریاست «شیخ ابوالفضل جزاوی» بر «الازهر» به شیخ اصرار کرده بود که جهت حمایت از مسجد الاقصی فتوا صادر کند، که او نپذیرفت «شیخ جزاوی» در پاسخ پافشاری «رشیدرضا» به خشم آمد و در جواب او نوشت:

آیا فکر می‌کنی تنها کسی هستی که به اسلام مؤمنی. ما نیز مانند تو به اسلام مؤمنیم. ما نیز مانند تو به اسلام وفاداریم با این فرق که تو آزادانه صحبت می‌کنی و ما این آزادی را نداریم. تو می‌دانی که از هرگونه اظهار نظر در امور سیاسی منع شده‌ایم.

ماهانمۀ لبنانی «عرفان» نیز که گرایش اسلامی داشت نمونه دیگری از نشریات آن دوره است که مطالب بسیاری درباره وقایع و اعراب و واکنش اعراب و مسلمانان منتشر کرد. دو سال پس از واقعه براق در (دسامبر ۱۹۳۱)، «حاج امین حسینی» مفتی بزرگ اورشلیم و رئیس مجلس عالی مسلمانان فلسطین به کمک تنی چند از شخصیت‌های برجسته اسلامی مثل «مولانا شوکت علی» رهبر کمیته خلیفگی هند، موفق به برپائی کنفرانس بزرگ اسلامی در اورشلیم شد.

کنفرانس در حضور جمع کثیری از نمایندگان غیررسمی ۲۲ کشور مختلف و گروهی از اعضاء انجمن‌ها و جمعیت‌های گوناگون اسلامی افتتاح شد. موعد گشایش کنفرانس طوری تنظیم شده بود که با سالروز معراج پیامبر مصادف گردد.

«حاج امین» امیدوار بود که برگزاری این کنفرانس نظر مسلمانان تمام جهان را متوجه مسئله فلسطین سازد. نمایندگان حاضر در کنفرانس تصمیمات

مختلف اتخاذ کردند، از جمله پیشنهاد شد یک «دانشگاه اسلامی» در اورشلیم تأسیس گردد و «شرکت اسلامی اراضی» به وجود آید، که از فروش زمینهای اعراب به یهودی ها جلوگیری کند. کنفرانس، همچنین تقدس مسجدالاقصی و نواحی مجاور آن و اهمیت مذهبی فلسطین برای مسلمانان جهان را مورد تأکید قرار داد و سیاست بریتانیا و صهیونیسم در فلسطین را محکوم کرد. لازم به توضیح است قبل از برگزاری کنفرانس فوق دو کنگره دیگر تشکیل شده بود. در مه ۱۹۲۶ کنگره ای به دعوت علماء مصر در قاهره بمنظور بررسی موقعیت «خلیفه» و در ژوئن و ژوئیه همین سال «کنگره جهان اسلام» با همین دستورالعمل در مکه برپا گردید. در کنگره مکه نمایندگان رسمی کشورهای عربستان سعودی، مصر، ترکیه، افغانستان و جمعیت ها و گروه های اسلامی شناخته شده سایر کشورها شرکت داشتند. در هیچ یک از این دو کنگره مسئله فلسطین مطرح نشد. به این دلیل اگرچه تصمیمات «کنفرانس بزرگ اسلامی» هیچ نتیجه ای دربرنداشت و در حد نوشته ای بر روی کاغذ باقی ماند ولی از آنجائی که مسئله فلسطین را بطور رسمی مورد بحث قرار داد برای فلسطینیها اهمیت ویژه ای یافت.

قیام اعراب فلسطین در آوریل ۱۹۳۶ مرحله تازه ای در جلب علاقه اعراب به مشکل فلسطین بود. اگرچه قبل از این قیام، اشخاصی چون عزالدین قسام - در ۱۹۳۵ کشته شد - در برابر یهودی ها و حکومت قیم دست به مقاومت مسلحانه زدند ولی تعداد این درگیری ها بسیار اندک بود. در قیام ۱۹۳۶، صدها داوطلب عرب به سوی فلسطین روانه شدند. «صبحی یاسین» یک فلسطینی که خود در جریان قیام جنگیده بود، تعداد داوطلبان سوری را ۲۰۰ تن ذکر می کند که «سعیدالعاص»، «فوزی قووقجی»، «محمد اشمر» و «حمد صعف» از جمله آنان بودند. از عراق حدود ۱۵۰ نفر، از ماوراء اردن ۲۵۰ نفر و نیز داوطلبانی از لبنان و مصر و عربستان سعودی در قیام حضور داشتند.

این قیام نه تنها باعث شد که مخالفت اعراب با وضعیت حاکم بر فلسطین جنبه عملی بخود بگیرد، بلکه واکنش آشکار رهبران عرب را نیز در برداشت چنانکه شاه عربستان سعودی و شاه عراق و «عبدالله» امیر ماوراء اردن و امام یمن در ۱۱ اکتبر ۱۹۳۶ پیام مشترکی خطاب به اعراب منتشر کردند و آنرا برای رئیس کمیته عالی عرب نیز فرستادند در این پیام آنها خواستار خاتمه اعتصاب و برقراری مجدد نظم و آرامش شدند تا دولت بریتانیا بتواند عدالت را آنچنان که قول داده، برقرار سازد!

در حقیقت بریتانیا هم مانند رهبران صهیونیست خواستار دخالت رهبران عرب در فلسطین بود. از دید بریتانیا وساطت دولتهای عربی می توانست بار مسئولیت قیام را از گردن حکومت انگلیسی فلسطین به دوش آن دسته از رهبران عربی که با بریتانیا روابط حسنه داشتند، منتقل کند و در مورد صهیونیستها، عبارت زیر از کتاب «یادداشتهای فلسطین» نوشته «اف - اچ - کیش» کارمند هیئت اجرایی صهیونیسم در فلسطین و سخنگوی رسمی جنبش صهیونیسم در اورشلیم (از ۱۹۲۳ تا ۱۹۳۱)، روشنگر دلیل علاقه صهیونیستها به دخالت رهبران عرب می باشد:

همیشه معتقد بوده ام که فقط در یک صورت می توانیم با اعراب فلسطین به تفاهم برسیم و آن از طریق گسترش و بهبود روابط با جهان عرب، یعنی رهبران بلامنازع کشورهای عرب همسایه (فلسطین) می باشد.

تشکیل کنفرانس «بلودان» گام باارزشی در برانگیختن علاقه اعراب به مسئله فلسطین بود.

در سپتامبر ۱۹۳۷، ۴۱۱ نماینده از چند کشور عربی در بلودان سوریه گرد آمدند و کنفرانس موفق به اتخاذ چهار تصمیم مهم گردید. از جمله طرح تقسیم فلسطین را رد کرد و خواستار توقف مهاجرت یهودیان به فلسطین شد.

یکسال بعد در اکتبر ۱۹۳۸ «کنگره قانونی» در مصر نیز رد طرح تقسیم فلسطین را اعلام کرد.

در همین سال دولت بریتانیا که تشخیص داد سایر دول عرب مسئله فلسطین را مشتاقانه دنبال می‌کنند، از کشورهای مصر و عراق و عربستان سعودی و یمن و ماوراء اردن دعوت کرد نمایندگانی به «کنفرانس میزگرد» که قرار بود بزودی در لندن منعقد گردد، گسیل دارند. در ضمن از اعراب فلسطین و آژانس یهودی فلسطین نیز دعوت به عمل آمده بود. کنفرانس با شکست مواجه شد و پیشنهادات بریتانیا که تحت نام «کتاب سفید» در ۱۷ مه ۱۹۳۹ به اطلاع عموم رسید، نه مورد موافقت عربها قرار گرفت و نه رضایت یهودیها را جلب کرد.

در مارس ۱۹۴۵ اتحادیه عرب متشکل از ۷ دولت پا به عرصه وجود نهاد. از آن زمان مسئله فلسطین بحث‌انگیزترین مسئله اتحادیه در تاریخ معاصر عرب شد.

شعر عرب راجع به فلسطین در فاصله سالهای ۱۹۱۷ تا ۱۹۴۸

این بخش به بررسی شعرهایی که در فاصله سالهای ۱۹۱۷ تا ۱۹۴۸ درباره مسئله فلسطین سروده شده، اختصاص یافته، به این منظور حدود ۲۵ شعر از ۱۰۴ شاعر عرب، به ترتیب زیر موزد مطالعه قراز گرفت.

از مصر ۴۲ متن متعلق به ۱۷ شاعر، عراق ۷۸ متن از ۲۸ شاعر، شبه جزیره عربستان ۱۴ متن از ۹ شاعر، سوریه ۲۱ متن از ۸ شاعر لبنان ۴۹ متن از ۲۲ شاعر، اعراب شمال آفریقا ۱۵ متن از ۸ شاعر، مهاجری‌ها (آمریکای شمالی و جنوبی) ۳۰ متن از ۱۲ شاعر و ماوراء اردن ۳ شعر از یک شاعر.

آمار فوق به دو دلیل ارائه شده است اولاً نشان‌دهنده توجه بی سابقه شعرای عرب، در واقع بیش از هر مسئله دیگری در تاریخ نوین عرب، به مشکل فلسطین بود و در ثانی بیانگر این واقعیت است که علیرغم بسیاری مواد بررسی

شده در این کتاب، اینها تنها درصد کمی از سروده‌های شاعران عرب در این باب می‌باشد و اگرچه دسترسی به تعدادی از شعرها مقدور نبود ولی بجزرات می‌توان ادعا کرد که برگزیده‌های این کتاب، تصویر روشنی از روند شعری نگرش عرب به مسئله فلسطین را ارائه می‌دهد.

یک نکته دیگر نیز شایان ذکر است. هستند شعرائی که در آثارشان کمترین اشاره‌ای به فلسطین یافت نمی‌شود. برای مثال «احمد شوقی» (۱۸۶۲-۱۹۳۲) که در ۱۹۲۷ عنوان ملک الشعرائی یافت، یا «محمد حافظ ابراهیم» (۱۸۷۱-۱۹۳۲) شاعر مصری، که اگرچه در زمان حیات خود نه فقط در مصر بلکه در سرتاسر جهان عرب از معروفیت بسیار برخوردار بودند؛ ولی هیچ‌کدام حتی یک بیت درباره فلسطین نسرودند. مورد دیگر، شاعر لبنانی مقیم مصر «مطران خلیل مطران» (۱۹۷۰-۱۹۴۲) است که شهرت بسیار بهم زده بود. وی در ۱۹۲۴ از فلسطین بازدید کرد و بخوبی با مسائل و مشکلات آنجا آشنا بود ولی آنطور که باید به موضوع فلسطین اهمیت نمی‌داد. تنها اشاره مستقیمی که در اشعار او راجع به فلسطین یافت می‌شود، شعری است که در جریان دیدارش از فلسطین سرود. «مطران»، در این شعر، پس از ستایش از اعراب فلسطین و سخاوتمندی آنان، خطاب به فلسطین می‌گوید:

چه کسی جرأت دارد خیال تصرف تو را در سر پیروانند حال آنکه

شیران تو هوشیار و گوش به زنگ ایستاده‌اند.

روبهان را یارای نزدیک شدن به پیشه نیست.

شاید ادعا شود که تسامح امثال «شوقی» و «حافظ» بدلیل بی‌اطلاعی اذهان عمومی مصر از موقعیت فلسطین تا ۱۹۳۲ یعنی سال وفات این دو شاعر، می‌باشد. این ادعای درستی نیست زیرا حادثه براق در ۱۹۲۹ تا حد زیادی مردم مصر را با وضعیت فلسطین آگاه ساخت. به علاوه قبل از آن نیز یعنی در ۱۹۲۸ که نماینده فرهنگی فلسطین از مصر دیدار کرد، «عبد الغنی حسن» در شعر (نسمه من فلسطین) «نسمی از فلسطین» و «عبد العزیز عتیق» در شعر

(تحية الوفد الفلسطيني) «دروود بر نماینده فلسطین» همدردی خود را با برادران فلسطینی ابراز کرده بودند.

نکته جالب شعر «محمد عبدالغنی حسن» در این نهفته است که شاعر از نسیم بامدادی می‌خواهد پیام عشق و همدردی‌اش را به اعراب فلسطین برساند و اخبار آنجا را در خفا برایش بازپس آورد. زیرا از آن بیم دارد که مقامات دولتی از احساس محبت او نسبت به فلسطین آگاه گردند. شاعر سپس اینطور ادامه می‌دهد، حکومت نه تنها گفته‌ها بلکه اندیشه‌ها را نیز کنترل می‌کند.

می‌توان نتیجه گرفت که بی‌توجهی «شوقی» و «حافظ» به مسئله فلسطین به دلیل ناآگاهی‌شان از اوضاع فلسطین نبود بلکه از آشفتن خاطر مقامات دولتی اکراه داشتند. چه حکومت از نگرش دوستانه این دو نسبت به فلسطین اطلاع داشت. چند واقعیت این موضوع را تأیید می‌کند. برای مثال در ۱۹۲۵، «اسماعیل صدقی» وزیر کشور مصر تنی چند از اعراب فلسطینی ساکن مصر را که علیه لرد بالفور - بالفور برای گشایش دانشگاه یهودی اورشلیم از قاهره عبور می‌کرد - تظاهرات به راه انداخته بودند، توقیف کرد. همچنین در ۱۹۳۰ که وی به نخست‌وزیری مصر رسید، دستور تعطیل روزنامه «شورا» را که در خط هواداری از فلسطین افتاده بود، صادر کرد. سردبیر روزنامه مزبور «محمدعلی طاهر» فلسطینی و از حامیان فعال حزب «وفد» به‌شمار می‌رفت. هم‌زمان با تعطیل «شورا» روزنامه «اسرائیل» که اولین بار در ۱۹۲۰ توسط «آلبرت موسره»^۱ با روند جانبداری از نظریات صهیونیستها چاپ شد، اجازه ادامه انتشار یافت.

در جریان حوادث بُراق، دولت مصر تحت نخست‌وزیری «محمد محمود»، نظر مساعدی نسبت به فلسطینی‌های مقیم مصر که فعالیت سیاسی داشتند، نشان نمی‌داد و روزنامه «سیاست» ارگان رسمی نظریات دولت، آنها را به این اتهام که باعث اضطراب عمومی مردم مصر می‌شوند، به تبعید تهدید

می‌کرد.

شاید حقایق فوق بتوانند دلایل موجهی در نادیده انگاشتن مسئله فلسطین توسط «شوقی»، «حافظ» و حتی «مطران خلیل مطران» باشند. ولی «مطران» در ۱۹۴۹ وفات یافت و باوجود آنکه سیاست دولت مصر در اواخر دهه ۳۰ تغییر یافت و موانع فوق‌الذکر از میان برداشته شدند، ولی در نگرش او نسبت به مشکل فلسطین تا آخر عمر تغییری حاصل نشد.

«ابراهیم توقان» از جمله شعرای هم عصر «شوقی» و «حافظ» و «مطران» است که بی‌تفاوتی آنان را عمیقاً درک کرده و تأسف خود را از این‌که این افراد در دفاع از فلسطین با دیگران هم‌صدا نشده‌اند، ابراز می‌کند. وی در شعر (عتاب الی شعراء مصر) «ننگ بر شاعران مصر»، ضمن سرزنش این افراد معتقد است که آنان نسبت به بدبختی‌های کشورش بی‌اعتنا بودند و به مسائلی دور از مشکلات فعلی محیط اطراف خود می‌اندیشند:

چه بسیار سرزمین‌هایی که شما را متأثر می‌کند درحالی‌که در آن
سرزمین‌ها هیچ همسایه و دوستی ندارید مصیبت ما «احمد شوقی» را
منفعل نمی‌کند اما چون به روم می‌رود، رومی‌ها او را تحت تأثیر قرار
می‌دهند. مصیبت ما «حافظ ابراهیم» را منفعل نمی‌کند، اما ژاپن او را
متأثر می‌سازد. ای فلسطین «مطران» را با توکاری نیست زیرا او به
«نرون» مشغول است.

«جمیل صدقی زهادی» (عراق ۱۸۶۲-۱۹۳۶) نیز از شعرائی است که هرگز فلسطین را موضوع اصلی شعر خود قرار نداد. تنها در یکی از آثارش که به ارزیابی روابط شرق و غرب می‌پردازد، اشاره کوتاهی به خشم اعراب نسبت به «بالفور» دارد. به گفته او «بالفور» با صدور اعلامیه معروف خود باعث آزار مردم عرب شده است:

ای بالفورا هفتاد میلیون نفر که نیاکانشان عرب هستند نسبت به تو
خشمگینند.

«معروف رصافی» دیگر شاعر عراقی معاصر «زهادی»، شعری تحت عنوان «ای هربرت ساموئل» سرود و آن را در ضیافتی که «راغب ناشیسی» شهردار اورشلیم به افتخار ورود «سرهربرت ساموئل» کمیسر عالی دولت بریتانیا به فلسطین ترتیب داده بود، قرائت کرد. مطبوعات عربی فلسطین سخت بر او تاختند و این تنها شعری را که او درباره فلسطین سرود به شدت مورد انتقاد قرار دادند تاجائی که «رصافی» مجبور به ترک فلسطین شد.

ظاهراً به نظر نمی آید که شعر «رصافی» در خور این همه انتقاد باشد. چند بیت نخست با ستایش از «سرهربرت ساموئل» و «یهودا» - مهمان دیگری که در ضیافت حضور داشت - و آگاهی ایشان از نقش اعراب در تمدن جهان شروع می شود. در ابیات بعد شاعر خطاب به کمیسر می گوید که اعراب بهیچوجه ظلمی را که در حال حاضر با آن درگیرند، تحمل نخواهند کرد. درواقع «رصافی» موقرانه به کمیسر عالی هشدار می دهد که اگر خواهان همراهی اعراب است، نباید آنان را مجبور به قبول بی عدالتی کند:

هرکسی که به ناحق با ما رفتار کند، به سرسختی ما پی برده و بزودی در می یابد که نمی تواند بزور بر ما حکومت کند.

شاعر سپس ابیاتی چند در رابطه با یهودی ها می آورد و همین بخش از شعر است که طوفان خشم مطبوعات را علیه شاعر برمی انگیزد. اگر منصفانه قضاوت کنیم می بینیم «رصافی» در واقع از اعراب دفاع کرده و اتهام دشمنی آنان را با یهودی ها مردود شناخته است. زیرا در ضمن این ابیات از ترس فلسطینی ها نیز سخن به میان آورده و می گوید فلسطینی ها از آن بیم دارند که ادامه سیاست فعلی بریتانیا منجر به اخراج آنان از کشور گردد:

ما را به دشمنی پنهان و آشکار با اسرائیلی ها متهم می کنند. این واقعیت ندارد. آخر چگونه ممکن است با عموهایمان خصومت ورزیم درحالی که «اسماعیل» و «بنی فهر» خویش یکدیگرند. از آنچه در هراسیم اجبار به ترک وطن است. و از آنچه می پرهیزیم تحمل قید

حکومت جبار است.

در این رابطه یکی از مقامات دولتی اورشلیم به روزنامه «کرمل» دستور داد شعر «رصافی» را چاپ کند. ظاهراً «نجیب نصار» سردبیر «کرمل» به دنبال شاعری می‌گشت تا قبل از آن که مجبور به چاپ شعر «رصافی» در روزنامه‌اش شود، جوایه‌ای در رد آن شعر بسراید او «ودیع بستانی» را برای این منظور مناسب تشخیص داد. عاقبت، روزنامه «الف باء» در سوریه به عوض «کرمل» شعر «رصافی» و جوایه «بستانی» هر دو را منتشر ساخت. شعری که «بستانی» در جواب سرود، حاوی این مطلب بود که قریحه «رصافی» برای سرودن غزلیات عاشقانه تربیت یافته و او بیان مناسبی در مسائل سیاسی ندارد. «بستانی» می‌افزاید، فلسطینی‌ها نسبت به یهودی‌هایی که از سالها پیش ساکن فلسطین بوده‌اند بدگمان نیستند بلکه ظن آنها متوجه یهودیانی است که از سرزمینهای دیگر به این کشور سرازری شده‌اند:

درست است، آنکه از درّه اردن می‌آید پسر عم ماست

اما ما از کسانی بی‌مناکیم که از آنسوی دریا می‌آیند.

همانطور که ذکر شد در این دوره، شعرای عرب تحت تأثیر دو گرایش عمده مذهب و ملی‌گرایی قرار دارند.

نمود گرایش مذهبی در شعر این دوره، بازتاب کثش مذهبی سرایندگان است که می‌خواهند از این طریق اهمیت پیوند مذهبی خود با برادران فلسطینی‌شان را نشان دهند. به همین دلیل مذهب را عامل اساسی تضاد بین طرفین درگیر در مبارزه معرفی می‌کنند و بر اهمیت مذهبی فلسطین نزد مسلمانان و مسیحی‌ها تأکید بسیار دارند. به نظر آنان، وظیفه مقدس حمایت از فلسطین برای اسلام در حکم جهاد است.

شاعران ملی‌گرای عرب بر این باور که فلسطین پاره‌ای از جهان عرب بوده و مبارزه در واقع رویارویی اعراب از یک طرف و صهیونیسم و امپریالیسم از جهت دیگر می‌باشد، تأکید دارند. به عقیده آنها تعرض به فلسطین، کوشش

برای تفرق و تضعیف اعراب است و تسلیم کشور به یهودی‌ها، آرمان وحدت اعراب را به خیالی خام بدل خواهد ساخت.

باید این نکته را نیز در نظر داشت که دو گرایش فوق کاملاً از یکدیگر منفک نیست و گاه در اشعار یک شاعر و حتی در یک شعر به محاذات هم ظاهر می‌شوند.

مذهب‌گرایی در شعر

علاقه بیش از حد شاعران و بسیاری شعرهای مذهب‌گرای درباره فلسطین، نشانگر اهمیت نقش مذهب در جلب توجه شاعران نسبت به مسئله فلسطین می‌باشد.

در تأیید این مطلب می‌توان از «سیر محمد اقبال» (۱۸۷۵-۱۹۳۶) شاعر و فیلسوف مسلمان هند نام برد که در پاره‌ای از اشعارش به مسئله فلسطین اشاره کرده است. این اشعار نشان می‌دهند که چگونه علائق مذهبی باعث برانگیخته شدن عواطف و همدردی یک فرد مسلمان غیر عرب نسبت به اعراب فلسطین شده است. «اقبال» در یکی از شعرهایش ادعای تصاحب فلسطین توسط یهودیها را به این تشبیه می‌کند که اعراب مالکیت اسپانیا را طلب کنند:

اگر یهودی‌ها خود را مالک بر حق سرزمین فلسطین بدانند در این صورت، اسپانیا حقاً باید از آن اعراب باشد.

در شعر دیگرش، ناتوانی اروپا در برخورد منصفانه با مشکل فلسطین را به تأثیر یهودیها بر جامعه اروپا نسبت می‌دهد:

لندن یا ژنو نمی‌توانند برای مشکل فلسطین چاره‌ای ساز کنند چه شاه‌رگ حیاتی اروپا در چنگ یهودیهاست.
در جای دیگر می‌گوید:

این تمدن تازه پا گرفته روبه احتضار است دیری نمی‌پاید که یهودیها متولی کلیسای مسیحیت گردند.

همانطور که پیشتر ذکر شد اهمیت مذهبی فلسطین برای مسلمانان و مسیحیان مورد تأکید بسیار شعرا بود. اصطلاحاتی مثل (اولی القبلتین) «نخستین قبله مسلمانان»، (مثنوی الانبیاء) «خانه پیامبران»، (مهد القداسة) «گهواره تقدس»، (مهد النبوه) «مهد پیامبران»، (مهد المسیح) «گهواره مسیح»، (ثلاثة العواصم) «سومین مکان مقدس»، به دفعات در اشعار شعرای مسیحی و مسلمان ظاهر می شوند.

به قول یک شاعر، خطری که دور سر فلسطین می چرخد متوجه اماکن مقدس آنجا نیز هست. بنابراین عجب نیست اگر اعراب مسیحی نیز مانند مسلمانان نگران آینده کشور باشند.

مسیحی و مسلمان نسبت به فلسطین حمیت دارند و هر که در این سرزمین است فدائی آنست.

«بشاره عبدالله خوری» معروف به «اخطل صغیر» (لبنان، ۱۸۸۴-۱۹۶۳) در شعر «درد بر فلسطین» فلسطین را با این کلمات به تصویر در می آورد «مکه در حال روبوسی با نزاره است».

«محمود محمد صدیق» شاعر مصری در شعری که به سال ۱۹۴۷ سرود پاپ را مخاطب قرار داده و از درد و رنج مسلمانان و مسیحیان فلسطین، گلایه می کند. به نظر شاعر، واقعیتی که این درد را عمیقتر می سازد این است که غرب باوجود آنکه پیرو مسیح است به یاری یهودیها برخاسته و آنان را به غصب خانه مسیح ترغیب می کند. وی در ادامه می افزاید، اعراب ثابت کردند نگاهبانان راستین خانه مسیح می باشند. تا بدانجا که او را از خودشان می دانند: بگذار ما من مسیح در صلح و آرامش بسر برد، عیسی از خود ماست. قرنهایست که ما نگاهبان خانه اوئیم. حتی قرآن هم به این امر اشاره دارد.

سرودن شعر به مناسبت اعیاد مختلف مذهبی مثل معراج و میلاد و هجرت پیغمبر (ص) در میان شعرای عرب سنتی رایج بود. پس از بروز مشکل

فلسطین بسیاری از آنان این واقعه را نیز در اشعاری که به مناسبت روزهای فوق می‌سرودند، گنجانده‌اند.

«سعدالدین جزاوی» اشعار سالهای ۱۹۳۰ و ۱۹۴۰ شعرای مصری را که راجع به معراج پیغمبر (ص) است به مسئله فلسطین نسبت می‌دهد، به نظر او این دو موضوع ارتباط نزدیکی با یکدیگر دارند.

اول رمضان ۱۹۳۷ «محمد عیدالخلیفه» (الجزایر، ۱۹۰۴-) شعری در اهمیت اسلام برای بشریت سرود و اندوه عمیق خود را از رنج و عذابی که کشورهای عربی بخصوص فلسطین را در خود فرو برده، بیان کرد:

در بیت المقدس اشک ریز و غمناک، دشتهای و رنجهاست که پیاپی می‌رسد. ای ماه مبارک (رمضان)! آیا غمهای ما را پایانی خواهد بود و آیا سروری روزگار گذشته‌مان باز خواهد آمد؟!

شاعر مسیحی «رشید سلیم خوری» معروف به «شاعر قروی» (امریکای جنوبی، ۱۸۸۶) در ۱۹۳۳ دو شعر به مناسبت عید فطر سرود و در آنها گفتن تبریک عید فطر را به دلایلی که در ابیات زیر اشاره می‌کند، تقبیح کرد: سببی که در این روز عید به من تعارف می‌شود همچون آتش می‌نماید، حتی اگر از باغهای بهشت چیده شده باشد.

لطافت گلها حکم خار را پیدا کرده‌اند و عطر آنها به مشام ناخوشایند است. چرا غمگین نباشم، وقتی محمدرسول الله خشمگین و عیسی مسیح در رنج است لعنت بر شما! که ملتی را وادار به چاپلوسی کردید و آن را مضحکه سایر ملل ساختید، هیچ پیوندی میان من و شما نیست. سرزمین مرا و شرفم را در اختیار یهودیها گذاشتند، دیگر چه جای تهنیت است. مرگ بر شما.

در ۱۳۵۵ قمری مطابق ۱۹۳۶ میلادی، مراسم سالروز میلاد مبارک پیامبر اسلام در مسجد «حیدری» نجف از شهرهای عراق برگزار گردید. در میان سخنرانی‌ها و شعرهای زیادی که قرائت شد، «محمد علی یعقوبی»

(۱۸۹۵-۱۹۶۸) شاعر عراقی شعر (فلسطین المستغیثه) «فلسطین فریادخواه» را ارائه کرد و در آن ضمن ابراز تأسف و اندوه از اوضاع فلسطین، مسلمانان را به همراهی و مساعدت برادران فلسطینی فراخواند.

سالگرد معراج پیامبر، بیش از هر رویداد مذهبی دیگری، شاعران عرب را واداشت که مسئله فلسطین را در شعرهایی که به آن مناسبت می‌سرودند، مطرح کنند. برای مثال «سلیمان زهیر» (لبنان، ۱۸۷۳-۱۹۶۰) در شعر (ذکر المعراج) «به یاد معراج» سفر شبانه پیغمبر (ص) به بیت المقدس را یادآوری می‌کند تا به شرکت‌کنندگان کنفرانس بزرگ اسلامی گوشزد نماید این کنفرانس در روزی مبارک و در مکانی مقدس برپا می‌شود و این تقارن مستلزم آن است که آنچه برای نجات فلسطین صورت می‌گیرد با عظمت آن رویداد مهم مذهبی برابری کند.

شاعر مصری «محمدزنوسی مقلد» در شعری که به سال ۱۹۳۶ سرود اعتراف کرد از یادآوری معراج اندوهی عمیق در دل احساس می‌کند چرا که مردم نجیب فلسطین را که با قربانی کردن خود در جستجوی راه نجات می‌باشند به خاطر می‌آورد.

ترس و نگرانی از آینده کشور عربی فلسطین نکته قابل ذکر شعرهایی است که تا ۱۹۴۸ سروده شدند. این احساس به صور مختلف در اشعار ظاهر می‌شوند که یادآوری عقب‌نشینی مسلمانان از اسپانیا، از آن جمله است.

آنهاست که تجربه مسلمانان در اسپانیا را با اوضاع جاری فلسطین مقایسه می‌کردند از دست رفتن احتمالی فلسطین را به غفلت اعراب نسبت می‌دادند.

به دنبال واقعه براق در ۱۹۲۹ «محمد مهدی جواهری» (۱۱) (عراق، ۱۹۰۰-) شعر (فلسطین الدامیه) «فلسطین خونین» را سرود، که گفتگویی میان فلسطین و اندلس (اسپانیا) است. آنطور که از شعر برمی‌آید، گفتگو به انگیزه سستی اعراب در قضیه فلسطین، که مشابه وضع مسلمانان در اسپانیا بود، سروده شده است:

هنوز زخمی که مسلمانان در اندلس برداشتند التیام نیافته، که جراحت فلسطین سرباز می‌کند.

مسلمانان که آنوقت در خواب غفلت بودند چون به خود آمدند جز لب گزیدن چاره‌ای نبود. فلسطین را نیز مانند اندلس و در پی آن کعبه و حرم را نیز از دست خواهند داد.

بسیاری از اشعار فلسطینی‌ها نیز مانند سایر شعرای عرب اندیشه فوق را دربردارند.

اگر عامل مذهب را در اشعار مربوط به فلسطین دنبال کنیم، به دفعات با نام قهرمانان عرب مسلمان مثل «خالد بن ولید» و «صلاح الدین» برخورد می‌کنیم. دلیل استفاده شعرا از این منابع الهام‌بخش، تهییج حس شجاعت و ایجاد شور و شوق در قلوب مردم بود تا دوران پرافتخار پدرانشان را به خاطر آورند که فلسطین سخت بدان نیاز داشت.

در این رابطه، «احمد محرم» (۱۸۷۱-۱۹۴۵) شاعر مصری، اعضاء یک کنگره پارلمانی را که در ۱۹۳۸ در قاهره تشکیل شد مخاطب قرار داده اعلام می‌کند ملت عرب بخاطر سرنوشت فلسطین هم که شده به یک قهرمان دیگر مثل «خالد بن ولید» احتیاج دارد.

ای بنی‌یعراب! کاش «خالد» را در میان شما می‌یافتم که لشگریان را به جنگ برمی‌انگیزد. هرکدام از شما می‌توانست یکی همچون او باشد. اجازه ندهید بگویند گذشته‌ها گذشته! پیشینه شکوهمند ما از بین رفتنی نیست.

برخی از شاعران پا را از این فراتر نهاده و از قهرمانان غیرعرب دوران باستان نام می‌برند که اعراب امروزی در صدد احیاء قهرمانی‌های آنان می‌باشند. برای مثال «محمود خوری شرتونی» (امریکای جنوبی، ۱۸۸۵-۱۹۳۱) آنجا که از تهدید صهیونیسم و مهاجرت یهودیها به فلسطین سخن می‌گوید به آنان هشدار می‌دهد که ملت عرب می‌تواند قهرمانی چون

«تیتوس» - رهبر روم که یهودیها را از فلسطین بیرون راند - در مهد خود پرورش دهد.

از قبایل عرب فرماندهی چون «تیتوس» زاده خواهد شد که خانه‌ها و سرها را به زیر سم اسبش لگدکوب کند. نام دیگری که شاعران عرب غالباً در اشعار خود به آن اشاره می‌کنند قهرمان بزرگ مسلمانان «صلاح الدین» است. این سردار بزرگ در نبرد هیتین (۱۱۸۶ میلادی) بر صلیبیون پیروز شد و بیت المقدس را از آنان بازپس گرفت. به این دلیل بی‌جهت نیست که شاعران عرب در آرزوی قهرمانی چون اویند تا دگرباره فلسطین را از دست صلیبیون امروزی (یهودیها) نجات بخشد.

شاعرانی مثل «شاعر قروی» (رشید سلیم خوری)، «صلاح الدین» را صدا می‌زنند تا از گور خود سر برآورد و سرزمینی را که یکبار نجات‌بخش آن بوده، بار دیگر از چنگال صلیبیون امروزی رهائی بخشد و درس تازه‌ای به آنان بیاموزد. در شعر (وعد بالفور) «اعلامیه بالفور» می‌گوید:

صلاح الدین! مردم تو را می‌خوانند برخیز که جوانمردی و سلحشوری
بی‌تو آرام نمی‌گیرد.

صلیبیها درسی را که پیش از رفتن به آنان آموختی از یاد برده‌اند؛ بازگرد
و آنان را از فراموشی برهان.

شعر «جهاد در فلسطین» اثر «جودی سیده» (۱۸۹۳-۱۹۷۸) یکی از شاعران مهجر، بیانگر تأسف شاعر از فقدان سلاحی چون شمشیر «صلاح الدین» در بین اعراب امروزی است که برای نجات فلسطین از نیام کشیده شود:

کجاست شمشیر «صلاح الدین» تا اینان را از تجاوز بازدارد؟!

از میان تمامی اعراب، فرزند خلفی برای «صلاح الدین» یافت نمی‌شود؟
همچنین «عبدالقادر رشید نصیری» (۱۹۲۰-۱۹۶۳) شاعر عراقی که

سرزمین مقدس را در معرض هجوم دیوانه‌وار این همه رنج و مصیبت می‌بیند، رؤیای صلاح‌الدینی دیگر را در خیال می‌پرورد که دشمن را بیرون رانده و رنجها را به پایان رسانده است.

یکی دیگر از اهدافی که با یادآوری قهرمانان گذشته دنبال می‌شد این بود که به قدرتهای غربی هوادار صهیونیسم هشدار دهند، متحمل همان شکستی خواهند شد که صلیبیون در مقابل «صلاح‌الدین» تحمل کردند. «سلیمان زهیر» در شعری که به انگیزه برپائی «کنفرانس بلودان» سرود خطاب به غرب که از یهودیها جانبداری می‌کرد - و بریتانیا در رأس آنان بود - چنین گفت:

به ساکسونها بگوئید قومی را که محمد و عیسی و موسی طردشان کرده‌اند، تشویق به غصب سرزمین ما نکنند.

سپس شاعر با اعتماد کامل از شکست مجدد غرب سخن می‌راند: همان کسان که پیشتر روشنائی لشگریان شما را با ریشخند پذیرا شدند و کشور را از جنگ نیروهای گسترده شما در دشت و کوهستان نجات بخشیدند و هم آنان که تحت فرماندهی «صلاح‌الدین» شما را آنچنان راندند که شتریان شتر خشمگین را برمی‌گرداند از هجوم مجدد شما هراسی به دل راه نمی‌دهند.

شاعر دیگری که در این زمینه آثاری دارد «ابوالفضل ولید» (۱۸۸۹-۱۹۴۱) است که در شعر (المقدسیه) «آوای بیت المقدس» از این شهر می‌خواهد، انهدام سپاهیان غرب را که در آغاز هجوم به اورشلیم مالا مال از امید و اشتیاق بودند ولی نتیجه‌ای جز شکست و نابودی نصیبشان نشد، به یاد آنان بیاورد.

همانطور که قبلاً ذکر شد اندیشه دعوت به جهاد علیه صهیونیستها در بسیاری از اشعاری که گرایش مذهبی داشتند، مشاهده می‌شود. ریشه این تمایل به واقعه براق در ۱۹۲۹ باز می‌گردد. در واقع حوادث بعد از واقعه براق توجه و علاقه شعرای عرب را به فلسطین برانگیخت. اگرچه قبل از ۱۹۲۹ نیز اعراب

فلسطین با برپائی تظاهرات و اعتراض و شورش و حتی برخورد و نزاع با یهودی‌ها، مخالفت قهرآمیز خود را با حکومت تحت‌الحمایه نشان می‌دادند ولی هیچ‌یک از آنها نتوانست به اندازهٔ واقعهٔ براق نظر شعرای عرب را به فلسطین جلب کند.

در این رابطه یکی از اولین فریادهائی که در قالب شعر لزوم دعوت به جهاد را مطرح ساخت، تصنیفی بود از شاعر مصری «ابوالوفا محمود رمزی ناظم» به نام «فی هوی الاسلام» «بخاطر اسلام». به عقیدهٔ «رمزی ناظم»، مسلمانان از خطری که در کمین فلسطین نشسته غافل مانده‌اند. لذا به آنها هشدار می‌دهد که تهدید یهودیها جدی است و باید برای حفظ اسلام و فلسطین - که در واقع جدائی ناپذیرند - جانبازی کنند.

این موضوع بر شعر دو دههٔ ۱۹۳۰ و ۱۹۴۰، بخصوص پس از انتشار اخبار مربوط به قیام ۱۹۳۶ اعراب فلسطین سایه افکند. آنچنان که از اشعار این دوره برمی‌آید، این قیام، شعرای تمام کشورهای دور و نزدیک عربی را تکان داد و آنان را واداشت که بیشتر دربارهٔ جهاد صحبت کنند.

برای مثال «صقرالشیب» (۱۸۹۰-۱۹۶۳) شاعر نابینای کویتی - کویت در آن تاریخ از نظر سیاسی و فرهنگی کشوری عقب‌مانده بود - از ضعف خود و اینکه نمی‌تواند در دفاع از فلسطین شرکت داشته باشد چنین می‌نالد:

ای کاش آنگاه که آتش جنگ درمی‌گیرد چشم می‌داشتم و شمشیر به دست می‌گرفتم و مردانه می‌جنگیدم. اگر می‌توانستم در جهاد شرکت کنم و سرباز می‌زدم، مرتکب گناه شده بودم. در آرزوی شهادتم و چون این ناممکن است زیر ستم ستمگران و حقیران در هراس زندگی گذراندن سرنوشت من شده است.

همچنین، شعرای الجزایری نیز به تلخی از شرایط حاکم بر کشورشان - الجزایر در آن زمان تحت کنترل فرانسه بود - که مانع حضور آنان در جنگ برای آزادی فلسطین می‌شود، سخن می‌گویند. «محمد جریدی» با این کلمات

از فلسطین پوزش می طلبد:

آه ای فلسطین! همچون فرزندی ناخلف از تو روی گردان شده ام آیا مرا
می بخشی؟

می دانم غیبت من در جنگ آزادیبخش تو جنایتی بزرگ است.
چگونه می توانم به سویت بیایم در حالیکه ستمگر راه را سد کرده
است.

«علی محمود طه» (مصر ۱۹۰۱-۱۹۴۹) شعر زیبایی (نداء الفداء) «ندای
فدائی» را کمی قبل از آنکه ارتش چند کشور عربی برای شرکت در جنگ
۱۹۴۸ وارد فلسطین شوند در موضوع جهاد، سرود. «محمد عبدالوهاب»
مشهورترین خواننده وقت مصر، این شعر را که آهنگی بر روی آن گذاشته
شده بود خواند. آواز مزبور بزودی به عنوان یک آواز میهنی در سرتاسر
دنای عرب محبوبیت تمام یافت.

شعر دارای بیست بند است که هشت تای آن با واژه «برادر» شروع می شود
«برادر» کلامی است که اعراب در مکالمات روزمره یکدیگر را به آن خطاب
می کنند. ظاهراً هدف شاعر از تکرار این واژه برانگیختن مفهوم اتحادی است
که ورای معنای ظاهری این واژه هنوز بین اعراب زنده است.

در آغاز شعر، این نکته خاطر نشان می شود که ستمگران صهیونیست در
ایذاء اعراب فلسطین قائل به رعایت هیچ حدی نمی باشند در نتیجه، جهاد
امری اجتناب ناپذیر است:

برادر! ستمگران تجاوز را از حد گذرانند؛ جز جهاد و جمان باختن
چاره نمانده.

سپس شاعر پرسشی را مطرح می کند:

آیا خاموش بنشینیم و نظاره گر سقوط شرافت و عزت عرب باشیم؟
اجابت فریاد دادخواهی ما جز به کمک شمشیرهای آخته میسر نیست.
شاعر که از پاسخ برادر عرب همفکر خود مطمئن است، فریاد بر می آورد:

شمشیر از نیام بدر آر که زین پس روزگار در نیام ماندن شمشیرها
سپری شده است.

در بند دیگر، برای توجیه درخواست جهاد، وضعیت بحرانی سرزمین
مقدس را یادآور می‌شود.

برادر! دشمن کارد بر سنگ می‌ساید تا خواهرمان، قدس را به قتل برساند
و به این نکته اشاره می‌کند که خطر یهود، اسلام و مسیحیت را به یک اندازه
تهدید می‌کند و لازم است که مسلمانان و مسیحیان دوشادوش یکدیگر علیه
آن بجنگند:

برادر! به سوی قبله شرق و غرب قیام کن که کلیسا و مسجد هر دو را
حمایت کنی.

آنجا که عیسای شهید دست در دست محمد (ص) به سوی لشکر
پیروانش گام برمی‌دارد.

سپس شاعر با کلامی وصیت‌گونه از جنگجویانی که در صحنه نبرد کشته
می‌شوند، می‌خواهد که هرگاه مبارزی فروافتاد دیگری جنگ را ادامه دهد تا
آتش نبرد همچنان ملتهب باقی بماند:

برادر! اگر شعله جنگ زبانه کشید و شمشیرها به جنون کشتن گرفتار
آمدند و خون من بر زمین جاری شد، مشتی از آن خاک را در چنگ
می‌گیرم و به ملکوت پرواز می‌کنم. آن زمان مرا دریاب مرا، جان شریفی
است که اجازه نداد لگدکوب دشمنان گردد.

پس آنگاه بیرق دادخواهی را از دستی که از نثار جان دریغ نورزید
بگیر و بوسه وداع را بر گونه شهید بنواز. شهیدی که آخرین کلامش
نیایش برای رهائی فلسطین بود.

در پایان شعر «علی محمود طه» تأکید می‌کند که هدف نهائی اعراب دفاع
از فلسطین تا پای مرگ است:

فلسطین! جوانان این کشور خود را فدای تو می‌کنند. آنان بلند همت‌اند

و ترا شرفی والاست.

فلسطین! با نثار خون از تو حمایت می‌کنیم. هدف ما یا مرگ در راه تو و یا زندگی شرافتمندانه است.

در خاتمه بحث جهاد در شعر، باید متذکر شد که نه تنها شاعران مسلمان به این موضوع توجه داشتند بلکه شاعران عرب مسیحی نیز غالباً از جهاد یاد می‌کردند از آن جمله‌اند «اخطل صغیر» (بشارت عبدالله خوری)، «شاعر قروی» (رشید سلیم خوری)، «الیاس فرحات» و دیگران.

ملی‌گروانی

در شرایطی که شاعران مذهب‌گرای، تهدید صهیونیسم را در درجه نخست متوجه مذهب خود می‌دانستند، دیگران و حتی خود آنان این واقعیت را نیز در نظر داشتند که احیاء و وحدت ملت عرب در معرض تهدید و خطر قرار گرفته است.

شعرهایی که گرایش مذهبی داشت تهدید یهود علیه فلسطین را به جنگهای گذشته مسلمانان بخصوص جنگهای صلیبی تشبیه می‌کرد، حال آنکه شعرهای ملی‌گرا بر ارتباط نزدیک صهیونیسم و غرب، به‌ویژه بریتانیا، تأکید دارد و این دو را در یک مقوله قرار داده و به نام امپریالیسم می‌خواند.

به هر صورت، احساس ملی نیز همانند مذهب، انگیزه‌ای قوی در سرایش اشعار مربوط به فلسطین بود. از نظر شاعران ملی‌گرا، عرب بودن کمال مطلوبی بود که می‌توانست اعراب را در سرتاسر ممالک عربی متحد و هم‌صدا سازد. به قول «جعفر حمید بشیر» شاعر سودانی، عربیت، مادر اعراب است و از آنجائی که هر مادری برگردن فرزندش حقی دارد، عربیت هم برگردن اعراب که فرزندان اویند دارای حقوقی است:

عربیت مادر بزرگوار ماست و چه بسیار است حقوقی که مادر بر فرزندان‌ش که آنها را چون بچه شیر، پرورانده، دارد.

به همین دلیل، او در مفهوم «عربیت»، انگیزه‌ای قوی برای بیان احساساتش دربارهٔ وقایع ۱۹۴۸ فلسطین می‌جست.

شاعر یمنی «محمد محمود زبیری» (۱۹۰۹-۱۹۶۵) عربیت را به پیکری تشبیه می‌کند که اگر یکی از اعضاء آن به درد آید عضوهای دیگر نیز در رنج خواهند بود. این برداشت از حدیث زیر دربارهٔ مفهوم یک جامعهٔ مسلمان اقتباس شده است:

مؤمنان در دوستیها و مهربانیهاشان نسبت به یکدیگر، چونان پیکری هستند که اگر عضوی از آن به درد آید، اعضاء و جوارح دیگر قرار و آرام خود را از دست می‌دهند.^۱

(کتاب الادب صاحب النجاری شماره ۲۷)

با چنین طرزفکری بود که در ۱۹۴۰ «زبیری» شعر (فی سبیل فلسطین) «در راه فلسطین» را پس از انتشار کتاب سفید بریتانیا در ۱۹۳۹ با تکیه بر این نظر که آنچه بر فلسطین می‌گذرد تمام اعراب را بدون استثنا متأثر خواهد کرد، سرود.

شاعران عرب مسیحی نیز پیوستگی خود را با عربیت به کرات بیان کردند تا جایی که «مارون عبود» (۱۸۸۲-۱۹۶۲) شاعر مسیحی لبنانی، اسم یکی از اشعار خود را «محمد مارون» (۱۹۲۶)، گذاشت.

وی در شعری که در ۱۹۳۳ سرود چنین می‌گوید:

قبل از آنکه یک مسیحی یا مسلمان باشم عرب هستم و همینگونه
(عرب) هم خواهم مرد.

«قراوی» شاعر مسیحی، خود را «آوازه خوان عربیت» (مدّاح العروبة) می‌نامید وی با علاقهٔ بسیار از این موضوع صحبت می‌کرد و بیشتر اشعارش

مشحون از خاطرات پرشکوه دورانهای پیشین است.

سعی این گروه از شاعران بر این قرار داشت که از طریق مشکل فلسطین اعلام کنند خطر موجود، خطری کشنده و قطعی است و حتی می تواند نقطه پایانی اندیشه ناسیونالیسم عرب باشد. بیت زیر از شعر «فلسطین» اثر «علی رجیم» (مصر، ۱۸۸۱-۱۹۴۹) مثال این مورد است:

اگر حریم فلسطین حمایت نشود عربیت تلف شده و اتحاد ازبین خواهد رفت.

در دوره مورد مطالعه مشکل فلسطین، نقش عمده ای در گسترش اندیشه ناسیونالیسم عرب داشت و چشم اعراب را به روی خطر صهیونیسم که نه تنها فلسطین بلکه همه اعراب را تهدید می کرد، گشود. به این دلیل اشعار بیشماری با این مضمون که اغراض صهیونیسم تنها محدود به فلسطین نیست و راه مقابله با آن اتحاد همه کشورهای عربی می باشد سروده شد.

مسئله دیگری که در اشعار این دوره نمایان است، روابط دوستانه صهیونیسم و غرب می باشد. به عقیده شعرای ملی گرا چون امپریالیسم غرب از اتحاد کشورهای عربی به هراس افتاده با ایجاد تسهیلات برای تبدیل فلسطین به میهن یهودی ها در پی ممانعت از وقوع چنین اتحادی است. شاعر عراقی، «محمد مهدی جواهری» در شعر «فلسطین خونین» در اینباره می گوید:

بازوی سترگ اتحاد اعراب، غریبان را به وحشت افکنده است و آنان با

چاره گری، رخنه ای را می جویند که در این دژ استوار نفوذ کنند.

به جرأت می توان ادعا کرد بهترین اشعاری که درباره فراگیری خطر صهیونیسم و هیولای غرب سروده شده متعلق به «صقر الشیب» شاعر کویتی است.

به گفته او غرب برای آزمودن اعراب، فلسطین را به کام صهیونیسم افکنده است. اگر اعراب در این آزمون شکست بخورند و فلسطین را به یهودیها واگذارند، سایر کشورهای عربی نیز با همین سرنوشت روبرو خواهند شد.

ابیات زیر از شعر «فلسطین» گویای این مطلب است:

ای مردم شریف عرب، در خانه جای درنگ نیست.

اگر فلسطین به چنگ آنها بیفتد، اغراضشان پایان نیافته است.

دشمن آزمند ما را به بیرون رفتن از خانه‌ها مان فریاد می‌کند و اگر

فلسطین را لقمه‌ای آسان بیابد، آن را می‌بلعد و آرام آرام، سال به سال

همه ما را نیز خواهد خورد. مردم سست و ضعیف در خور این

سرنوشت هستند.

ولی اگر کاری کنید که این لقمه چون پاره استخوان در حلقومش گیر

کند بی‌گمان به سلامت رسته‌اید.

«شیب» در بیشتر شعرهایش این موضوع را تکرار می‌کند که مسئله فلسطین

از مسئله اعراب جدا نیست و همگونی ذاتی بین این دو آنقدر محکم است که

جای هیچ شبهه‌ای باقی نمی‌گذارد.

در شعر دیگرش «بلاوحده ضیاع» «تفرق شکست است» به این موضوع

می‌پردازد که طبیعتاً خطر و سختی مردم را به یکدیگر نزدیک می‌کند و اگر

مراتبی که اعراب فلسطین متحمل می‌شوند و بسیار هم سخت و منحصر بفرد

است نتواند اعراب را متحد سازد، در این صورت آرزوی وحدت اعراب را

باید به فراموشی سپرد.

در این زمینه برخی شاعران از ادعای تملک فلسطین توسط اعراب

جانبداری می‌کردند که اغلب بسیار گذرا و مختصر و در حاشیه سایر

موضوعات آن را مطرح می‌ساختند و البته علت آن بود که مخاطب این اشعار

جامعه مردم عرب و هم فکر با آنان بود و نیازی به تأکید بیشتر این مطلب

احساس نمی‌شد.

تعدادی از شاعران ریشه ادعای مالکیت فلسطین توسط اعراب را به دوران

کنعانیان نسبت می‌دادند، برای مثال «خالد الفرّج» (کویت، ۱۸۹۸-۱۹۵۴) در

شعر «اعلامیه بالفور» گفت که فلسطین سالها قبل از آمدن یهودیها مسکن

اعراب بوده و حتی کنعانیان^۱ خود در اصل عرب بودند.

«سلیمان زهیر» دو شعر با دیدگاههای مختلف در این باره دارد. در اولین شعرش، (وعبدالفور) «اعلامیه بالفور» (۱۹۲۹)، به یهودیها گوشزد می‌کند که اگر دیوار ندبه را مستمسک قراردادده چشم طمع به فلسطین دوخته‌اند، مسلمانان بخاطر چیزی بسیار باارزستر از آن حق مالکیت فلسطین را دارند یعنی مسجدالاقصی و براق. البته مقایسه مسجدالاقصی با دیوار ندبه آنقدر غیرمنطقی است که انگار نهنگی را با مارمولک قیاس کنیم.

در دومین شعر (۱۹۳۶) تأکید می‌کند که البته فلسطین ارض موعود می‌باشد، ولی نه برای یهودیها بلکه اعراب:

براستی که این همان ارض موعود است، اما نه پیمان‌شکنان را! بل آنان
را که بر امپراطوریهای بزرگ چیره شدند و پایه‌های عدالت را برپا
کردند و به فلسطین حیاتی تازه بخشیدند و با چشمانی بیدار به
پاسداری آن برخاستند.

شعر «آوای فلسطین» از شاعر مهبجری «ابوالفضل ولید» نیز شایان ذکر است در این شعر، «ابوالفضل» ادعای مالکیت بر فلسطین را به دلایل نژادی مذهبی یعنی عربیت و اسلام، برحق می‌داند:

نه تنها از آغاز خلقت این زمین خانه ما بوده، گذشت چهارده قرن هیچ
شکی باقی نمی‌گذارد که ما مالک آنیم و حجت آن ارث، فرهنگ و بودن
در این سرزمین است.

دیگر شاعر مهبجری «ایلیا ابوماضی» (امریکای شمالی، ۱۸۹۰-۱۹۵۷) در شعر «فلسطین» از زاویه‌ای دیگر مسئله را مطرح می‌سازد. وی یهودی‌ها را مخاطب قراردادده می‌گوید «بالفور» می‌بایست یک قلمروی بریتانیائی، نه سرزمینی عربی را به شما می‌بخشید، زیرا بریتانیا از فلسطین بزرگتر است. به علاوه شما با مردم بریتانیا قرابت بیشتری دارید. ذکر این نکته جالب است که

۱. از روزگار باستان کنعان این سرزمین، خانه اجداد عرب بوده است.

«ابوماضی» همان استدلالی را بکار برد، البته از دید اعراب - که بعدها غالباً توسط اسرائیلی‌ها بیان شد یعنی آنها ادعا کردند اعراب، سرزمین‌های وسیعی در اختیار دارند و پناهندگان فلسطینی براحتی می‌توانند در دیگر کشورهای عرب اسکان یابند. به نظر «ابوماضی» فلسطین، جزء لایتجزای ممالک عربی و چشم‌پوشی از آن غیرممکن است. حال آنکه یهودیها می‌توانند از آن صرف‌نظر کنند و همانطور که قرن‌ها در کشورهای دیگر پراکنده بودند به حیات خود ادامه دهند. وی در پایان شعرش نتیجه می‌گیرد:

این زمینی است که از پدرانمان به ما رسیده، ما نیز آن را برای نوادگان
خود به‌ارث خواهیم گذاشت و هیچ زمانی اینجا خانه شما نبوده، و
اکنون نیز آن را وطن خود نپندارید.

پیشتر اشاره شد که مصر تا اواسط دهه ۳۰ خود را از جنبش ملی‌گرائی عرب دور نگه می‌داشت و زمانی که به آن ملحق شد بزودی، رهبری آن را برعهده گرفت. بویژه در دهه ۴۰ و پس از تشکیل اتحادیه عرب در ۱۹۴۵ شاعران عرب با امیدواری به مصر که فعالانه مسائل عرب و بویژه فلسطین را دنبال می‌کرد، چشم دوختند.

تشکیل کنگره پارلمانی قاهره در ۱۹۳۸ برای حمایت از اعراب فلسطین، «محمد عبدالغنی حسن» را واداشت که شعر (فلسطین المجاهده) «فلسطین، نبرد برای آزادی» را بسراید. وی در این شعر اعضای کنگره را مطمئن می‌سازد که مصر سکوی رفیعی است که صدای فلسطین از فراز آن تا افقهای دور شنیده خواهد شد.

دیگر شاعر مصری «محمد اسمی» (۱۹۰۰-۱۹۵۶) شعر (الی الحفاء) «ای متحدها» را کمی قبل از جنگ ۱۹۴۸ اعراب و اسرائیل، خطاب به مصر سرود:

ای مصر، وظیفه خود را نسبت به عربیت ادا کن. او تو را در جایگاه
رهبری نشانده. قدم برجای پای نیاکان بنه و با غرور راهبریش کن. در

راه سربلندی عرب، جان و مال بزرگ و کوچک در دست تو است، از
نثار آن دریغ موز.

نمایشنامه تک پرده‌ای «عزیز اباضه» (۱۸۹۹-۱۹۷۳) شاعر و
نمایشنامه‌نویس مصر در ۱۹۴۶، احساسات مردم عرب را در زمینه نقش مصر
در برآوردن آرزوهای اعراب و فلسطینی‌ها به‌خوبی آشکار می‌سازد. این
نمایش در حضور «ملک فاروق» (۱۹۳۶-۱۹۵۷) در جشنی که به مناسبت
زاد روز تولدش در کاخ شاهزاده «شویکار» برپا شده بود، به‌روی صحنه رفت
و هفت شخصیت داشت که عبارت بودند از: ابوالهول، شرق و پنج شاعر از
عراق، لبنان، فلسطین، سوریه و عربستان سعودی.

با بالا رفتن پرده، «ابوالهول» در حالیکه اهرام در پشت سرش قرار دارند
در میان صحنه نشسته. مرد میان‌سالی که ظاهری متین و قدرتمند دارد وارد
می‌شود. او که سمبل «شرق» است خطاب به «ابوالهول» با این کلمات:
«مرزمین فراغت! که فرهنگ و هنر در تو شکوفا شده» و اینک من «آرامش و
امنیت خود را مدیون توام» از مصر سپاسگزاری می‌کند.

«ابوالهول» از سخنان مرد خوشنود می‌شود و جویای نام او می‌گردد.
و چون مرد خود را معرفی می‌کند، ابوالهول به‌شدت شگفت‌زده می‌شود.
چرا که او، شرق را موجودی ضعیف و خوار و غارت‌شده تصور می‌کرده:
چون به‌صدا در می‌آمد، از همه مردم صدایش ضعیف‌تر بود و چون به‌گام
در می‌آمد، همچون پیران فرتوت می‌خزید.

شرق پاسخ می‌دهد آری در گذشته چنین بود ولی اینک اوضاع دگرگون
گشته بویژه پس از تشکیل اتحادیه عرب و انتخاب قاهره به‌عنوان مرکز آن.
در خلال این گفتگو، از بیرون صحنه صدای همهمه به گوش می‌رسد.
«ابوالهول» از شرق می‌پرسد این صدای کیست و چه می‌خواهد؟ شرق پاسخ
می‌دهد اینها شاعران عرب هستند که از طرف کشورشان برای تهنیت زادروز
تولد «ملک فاروق» به اینجا می‌آیند.

نخست شاعر عراقی و سپس لبنانی وارد می‌شوند. هردو به «ملک فاروق» درود می‌فرستند و از جانب مردمشان از حسن نیت او نسبت به رفع مشکلات مردم عرب سپاسگزاری می‌کنند. به دنبال این دو، شاعر فلسطینی وارد می‌شود. او سخنانش را با این کلمات آغاز می‌کند که فلسطین غرق در ماتم است، من نمی‌توانم اندوه خود را پنهان سازم و از این امر پوزش می‌طلبم. سپس در بیان آن چه بر فلسطین می‌گذرد می‌گوید:

من خسته و دل‌ریش به غمگساری نیازمندم که بنالم شاید دردم آرام گیرد.

در خانه خود به بیگانه‌ای بدل شده‌ام که نژادم و فرهنگم و مذهبم به چهار میخ کشیده شده‌اند. همه دنیا فریبم دادند، اگرچه فریب، عزم فریب خورده را راسختر می‌کند. بمن گفتند بمان! و یهودیها نیز در کنارت انباز خانه‌ات باشند آخر چگونه می‌توانستم خانه‌ای آباد داشته باشم.

بمن گفتند، این اعلامیه! چاره‌ای جز پذیرفتنش نداری اعلامیه‌ای که حتی روحم از مفادش آگاه نبود.

اینجا. در مصر هفتادبار به شما دروغ گفتند، چگونه به آنها اعتماد می‌کنید؟

سپس شاعر فلسطینی به مدح «فاروق» پرداخته با اعتماد به کمکهای او می‌گوید:

تو همواره یار وفادار و همراه ما بوده‌ای، پرتو حمایت تو بر سرما سایه گسترده. ما عرب هستیم و تو حامی اعراب. ما را بی‌پناه به امان خدا رها مکن.

ای فاروق! آن رمه که شیری چون تو شبانش باشد، از دسیسه بیم به دل راه نمی‌دهد.

بعد از شاعر فلسطینی، شاعران سوری و سعودی نیز سخنان مشابهی بر

زبان می‌آورند در پایان نمایشنامه، تصویری که «ابوالهول» از اعراب در ذهن داشته، به گفته خودش کاملاً دگرگون گشته و با این اعتراف پرده پائین می‌افتد.

مبارزه اعراب فلسطین با حکومت تحت‌الحمایه

قیام ۱۹۳۶ اعراب فلسطین، از این نظر برای شاعران عرب ارزش داشت که تحقق عینی آرزویی بود که بارها در آثارشان تکرار می‌کردند؛ یعنی جهاد برای دفاع از کشور. به این دلیل اشعار بسیاری در ستایش شجاعت و از خودگذشتگی اعراب فلسطین سرودند ولی برخلاف شاعران فلسطینی که انتقاد از سیاست و بنیان اجتماعی فلسطین را دستور کار خود قرار دادند، به این جنبه کوچکترین اعتنائی نکرده و در عوض لبه انتقاد را به سوی اعراب بی تفاوت سایر کشورهای عربی برگرداندند.

«جواهری» که به شدت تحت تأثیر اقدامات متهورانه اعراب فلسطین واقع شده در شعر (یوم فلسطین) «روز فلسطین» دمشق پایتخت سوریه را مخاطب قرار داده می‌گوید: بین فلسطینی‌ها چگونه در راه کشورشان جان می‌بازند. این تنها راه آزادی و نیل به اهداف یک ملت می‌باشد. او تصویر زیبایی از رقابت فلسطینی‌ها، زن و مرد، پیر و جوان، در راه شهادت برای وطنشان، ارائه می‌دهد:

پسرک می‌میرد و بر جنازه پدر سرنگون می‌شود. هر دو در راه هدفی
مشترک جان می‌بازند و مادر که در مسابقه مرگ از فرزند و شویش دور
افتاده ماتم زده به دنبال آن دو می‌دود. این سان مردن را هرگز تجربه
نکرده بودیم. کاش زودتر آن را می‌آموختیم.

بی‌اعتنائی فلسطینی‌ها به مرگ و بی‌باکیشان در جنگ با نیروهای بریتانیا که از نظر نفرات و تجهیزات برتر از آنان بودند، بازتاب گسترده‌ای در اشعار این دوره یافت. برای مثال «موسی زین شراره» شاعر لبنانی در این باره می‌گوید:
گویی جام مرگ را از شهد ناب آکنده اند که برای نوشیدنش یکدیگر را

اینچنین آسیمه سر پس می‌زنند.

«شلی ملاط» (۱۸۷۵-۱۹۶۱) دیگر شاعر لبنانی با تحسین و تأثر از مبارزان فلسطینی که با خون خود خاک میهن را آبیاری می‌کنند سخن می‌گوید:

از آسمان مرگ و از زمین گلوله می‌بارد، و روان‌ها عروج می‌کنند تا آنجا که جای جای ارض نبوت با خون قهرمانان آبیاری شود.

شاعران مصری نیز شعرها در این باره سرودند. شیف‌تگی «احمد محرم» در شعر (ذکر وعد بالفور) «سالگرد اعلامیه بالفور» (۱۹۳۹) از تصور قیام فلسطین که برگ ناخوانده دفتر جهاد را رقم زد به اوج خود می‌رسد. او به ناشناخته ماندن جهاد اشاره می‌کند:

فلسطین! تو کلام ناشناخته جهاد را آموختی، برگی که گشودی، باب اول این دفتر است.

«محمد اسمر» هم شعری با همین مضمون دارد:

جهاد واقعی این است. به دقت گوش فرادار و به یاد بسپار که آموزنده‌ای توانا، آن را تعلیم می‌دهد.

در تمثیل زیبایی که شاعر مهجری «الیاس فرحات» (۱۸۹۱-۱۹۷۶) ارائه می‌دهد، علفهای فلسطین آبیاری شده با خون فلسطینیان قامتی به بلندای سرو یافته‌اند:

خون مطهری که بر خاک چکید، آرایش را زدود و عطرافشانی آغاز شد و خاک، سبزه‌ها را رویانید به قامت سرو که سر بر آستان ابرها سایند.

«قروی» (رشید سلیم الخوری) در شعر «منطق غرب» (۱۹۳۹) به تمجید شجاعت اعراب فلسطین در جنگ می‌پردازد و به طنز درباره نیروهای بریتانیایی مستقر در فلسطین که علیرغم برخورداری از سلاحهای پیشرفته نمی‌توانند آتش تفنگ فلسطینی‌ها را خاموش سازند می‌گوید:

ناوهای جنگی هم با آن همه امکانات کاری از پیش نبردند.

افراشته‌ترین بیرق هم سرنگون شد. غرورتان فرو ریخت و به‌زیر گامهای استوار مردان پایمال شد و از بریتانیا مضحکه‌ای بیش نماند. وه! چه مردانی. که قدرتمندان را ذلیل کردند. اگر سلاحی که در دست شماست به چنگ آنان بیفتد، چه معجزه‌ای که رخ ندهد.

شعر بسیار معروف «جهاد در فلسطین» که «بشاره خوری» شاعر لبنانی در ستایش قیام اعراب فلسطین سرود مثال خوبی از این‌گونه اشعار می‌باشد. «عمر دقاق» از دیدگاه هنری این شعر را مورد انتقاد قرار داده و آنرا گرفتار نواقصی می‌بیند که به عقیده وی در اغلب شعرهای میهنی عربی قبل از ۱۹۵۰ وجود دارد. البته در اینجا مفاهیم بنیادی آن در نظر آمده و جنبه هنری آن مطرح نیست.

«بشاره خوری» شعر را به قصد قرائت در اجتماعی که قرار بود در حمص (سوریه) به حمایت از اعراب فلسطین برپا شود سرود ولی روزنامه «المعرض» آن را بصورت جزوه‌ای چاپ کرد و درآمد حاصل از فروش آن را به انقلابیون فلسطین اهداء نمود.

شاعر در ابتدا به ویژگیهای نیکوی شخصیت اعراب بخصوص وفای به عهد آنان، می‌بالد:

از هر که می‌خواهی پیرس تاریخ گواه است که هرگز پیمان شکنی نکردیم
کردار نجیب نیاکان هنوز در خون ما باقی است.

منظور شاعر از اشاره به این خصوصیت، مقایسه رفتار دوستانه اعراب نسبت به بریتانیا در خلال جنگ جهانی اول و در مقابل بی‌اعتنائی بریتانیا به اعتماد و کمک اعراب می‌باشد. اعرابی که در کنار بریتانیا و علیه هم‌کیشان خود یعنی کشور مسلمان ترکیه جنگیدند. سیزده بیت نخست شعر به این دو نکته اشاره دارند و سپس اعراب فلسطین مطرح می‌شوند. البته سیمائی که شاعر از جنگ فلسطین علیه یک قدرت برتر ارائه می‌دهد، تفاوت عمده‌ای با سایر شاعران عرب ندارد و او نیز این مبارزه را جهاد دانسته می‌گوید:

چه جهادی! که شرف را به تحسین واداشت و جامه ارغوانی افتخار را
بر تن پوشاند. این شرف و افتخاری است که باید فلسطین به آن
مباهات ورزد.

سپس برای تحت تأثیر قرار دادن خوانندگان به توصیف فلسطین غرق شده
در اشک و خون می‌پردازد:

مزار مقدس در خون غوطه‌ور است و اشک همدردی از دیدگان مسیح
فرو می‌چکد.

«خوری»، فلسطین را مطمئن می‌سازد که مسلمانان و مسیحیان عرب
به شدت از مصائب او در رنجند و از بذل هرگونه کمکی برای رهایی او دریغ
نمی‌ورزند. سپس بار دیگر بریتانیا را مخاطب قرار داده با اطمینان از ضعف
این کشور در فرو نشاندن قیام فلسطینی‌ها می‌گوید:

سایه هراس‌انگیزتان را بگسترانید، تا آنجا که قدرت دارید گلوله بر سر
و رویمان بیارید، هرگز بزدلی، در ما پیدا نخواهد شد؛ ستمی که روا
می‌دارید قدرت ما را افزونتر می‌کند.

در پایان شعر، از اعراب می‌خواهد با کمکهای مادی و معنوی خود
فلسطینی‌ها را حمایت کنند چرا که آنها علاوه بر کشور خود از میثاق تمام
اعراب دفاع می‌کنند. تصویری که مورد علاقه بسیاری از شاعران عرب بود و
بارها به آن اشاره کردند شبیه‌سازی شهادت فلسطینی‌ها با اجداد پرافتخارشان
است. شعر (فلسطین المجاهده)، «فلسطین جهاد می‌طلبد» از شاعر عراقی
«محمد حبیبی» (۱۹۰۶ -) با همین مضمون سروده شد:

غرور، سربازان را افراشته می‌دارد. چرا که جسورانه در میدان قدم
گذارند.

همان کردار متعالی را دارند که نیاکانشان. اینان همچون ثمری شیرینند
که از خاک سر برآورده‌اند و عجب نیست که خاک همان خاک است.
خون پاک خود را در راه میهن عزیز تقدیم کردند و زندگی خود را برای

حفظ این خاک فدا کردند.

«الیاس فرحات» نیز شعری در این باره دارد:

آنها یکی پس از دیگری به رویارویی با دشمن آمدند
آنچنان که اجداد دلیر و نیاکان شیردلشان.

و به گفته «قراوی»:

آنها از نژاد «خالداند» همین است که می‌توانند آنچه شاهدش بودید
باشند و حتی بیشتر.

برخی از شاعران، با الهام از شعر دوران جاهلیت عرب، خونی را که در راه
ملت ریخته شود به آبی تشبیه می‌کنند که برای پرباری خاک و رویاندن گیاه
لازم است از جمله «عمر ابوریشه» (۱۹۰۸ -) خون اعرابی را که در فلسطین
می‌جنگند به باران رحمت مانند می‌کند:

ای خون! تو اشک آسمانی. هنگامی که زمین تشنه می‌شود و خوشه
گندم و شاخه بابونه خشک می‌شوند، تو سیرابشان می‌سازی.

«احمد محرم» هم شعری در این زمینه دارد:

کشته‌های خود را با خون آبیاری می‌کنند. زمین اگرچه حاصلخیز است
ولی بدون بارش خون خشک و لم‌یزرع می‌شود.

شاعر مهجری «نصیب عریضه» (۱۸۸۷ - ۱۹۴۰) همین تشبیه را به‌زبانی
دیگر می‌آورد:

از خون که سرچشمه حیات است جرعه‌ای لبالب بر خاک افشاندی

«جواهری» احیاء کشور را در مرگ و جانبازی دیده، خطاب به فلسطین

می‌گوید:

بر شاهباز مرگ سوار شو تا زندگی شرافتمندانه‌ای بیابی تا شکست را

پذیرا نشوی، به آرامش نمی‌رسی.

تشبیهات فوق تا اواخر سالهای ۱۹۵۰ نظر بسیاری از شاعران بخصوص

طرفداران شعر آزاد را بخود جلب کرد و آنان با مهارت و استادی نمادها، و

اسطوره‌های تازه‌ای در آثارشان وارد کردند که در بخش پنج مجدداً بحث خواهد شد.

اعتراض به رهبوری

اگرچه اغلب اشعار این دوره نشانگر این واقعیت است که شعرای عرب به عرب بودن خود و تاریخ گذشته اعراب و شخصیت برجسته قوم خود افتخار می‌کنند، ولی در عین حال انتقاد از نظام‌های سیاسی و اجتماعی عرب و عواملی را که منجر به ایجاد مشکل فلسطین شد، نیز از نظر دور نمی‌دارند.

با توجه به این مسئله است که عملکرد مقامات رسمی اعراب و بی تفاوتی ایشان را نسبت به مشکل فلسطین مورد انتقاد قرار می‌دادند و یا رهبران را متهم می‌کردند که عملاً به منافع و نقشه‌های غرب در منطقه خدمت می‌کنند. برخی، پا را فراتر نهاده و نه فقط مقامات دولتی، بلکه عموم مردم عرب را بی‌اعتنا به مشکل فلسطین معرفی کردند.

تا قبل از ۱۹۴۸ «محمد مهدی جواهری» شاعر عراقی، مشخص‌ترین چهره‌ای است که به ضعف و فترت بنیان‌های سیاسی اعراب توجه نمود و به شدت و با لحنی دردناک از آن انتقاد کرد. شاید نمود این پدیده در شعر «جواهری» دو علت داشته باشد، اول درگیری او با نظام سیاسی عراق نوین و دوم شخصیت سرکش و ناآرام وی.

در نخستین شعری که «جواهری» راجع به فلسطین تحت عنوان «فلسطین خونین» (۱۹۲۹) سرود، دو نکته را هدف انتقاد قرار داد: نخست واکنش اعراب نسبت به خطرات و مشکلاتی که کشور را تهدید می‌کنند و به عقیده او صرفاً در کلام بازتاب می‌یابند. وی تأکید می‌کند بهنگام رویارویی با خطر، کلام بدون عمل ارزشی ندارد. در تأیید حرفش، عراق و سوریه را مثال می‌زند که کلمات و اعتراض‌های لفظی نتوانستند این دو کشور را از دست بریتانیا و فرانسه حفظ کنند.

چرا چنین است؟ هر زمان که طوفانی سهمناک به هراسمان می اندازد به قلم و کاغذ پناه می بریم.

آیا نویسندگان و سخنوران توانستند شام و بغداد را نجات دهند؟
جواهری اصرار می ورزد اعراب فقط با اتکاء به قدرت می توانند بر صهیونیسم و بریتانیا چیره شوند. لذا به اعراب می گوید:
بگذارید گلوله ها گواه کلمات شما باشد و گوشهای ناشنوا را بگشایند
از تاریخ بپرسید. آیا هیچ حقی بدون پشتیبانی قدرت به حقدار رسیده است؟

دومین نکته ای که مورد انتقاد قرار می گیرد، اعتماد بیش از حد اعراب به بریتانیا است که حامی صهیونیست ها و علت اصلی بدبختی اعراب در زمان حاضر به شمار می رود. به عقیده «جواهری» بریتانیا، آنقدر که اعراب نسبت به او وفادار بودند، پای بند اعراب نبوده است و گناهکار اصلی خود عربها هستند که بریتانیا را در اتخاذ این مشی تشویق کرده اند:

ای مردم عرب! دست همکاری به بیگانه ای سپردید که آن را زخمی کرد. حال آنکه اگر از این دست تودهنی خورده بود بر آن بوسه می زد.
چرا به دشمن اجازه می دهید قاضی اعمال شما باشد؟
هرچه بیشتر سخاوتمندی نشان دهید، در کام نیستی ژرفتر فرو می روید.

چرا دست از این راه بر نمی دارید؟

در شعر دیگرش (ذکر وعد الباقور) «سالگرد اعلامیه بالفور» که در انجمن شهر بغداد به سال ۱۹۴۶ قرائت کرد، آشکارا رهبران بعضی کشورهای عربی را به معامله با دولتهای غربی متهم کرد. به نظر او، هدف این معامله ها که در پایتخت کشورهای غربی ساخته و پرداخته شده و مورد موافقت رهبران عرب می باشد به انقیاد در آوردن ملت عرب توسط غرب است. از آنجا که شاعر، دستگاه رهبری را غیر قابل اعتماد می داند و به فلسطین عشق می ورزد، به مردم

کشور توصیه می‌کند که انتظار هیچ کمکی را از رهبران عرب نداشته باشند چرا که تنها کمکی که از آنان برمی‌آید تحویل دادن حرف و ریختن اشک دروغین است:

به کمک ما پشتگرم نباشید ما نوحه‌خوانانی هستیم که متاعی جز فریاد تو خالی و گریه در چننه نداریم.

هرگز حمایتگری چون ما نمی‌یابید که فقط دستهایش را به تأسف به هم بساید.

و آیا قومی چون ما یافته‌اند که مصائب را عقب برانند درحالی که زیانهای فصیح او را گنگ کرده است.

یکبار دیگر در شعر (الیاس المنشود) «به دنبال یاس» (۱۹۴۷)، «جواهری» رگبار انتقاد را بر سر و روی رهبران عرب می‌بارد و آنها را متهم می‌کند که ابزاری بی‌اراده در دست غرب هستند که دستور دارند مردم را به آشامیدن جام زهر که اربابان آماده کرده‌اند مجبور ساخته و جامعه‌ای را به سوی یاس و ناامیدی سوق دهند:

هر روز یک رهبر جدید که هیچ دریاره‌اش نمی‌دانیم، ظاهر می‌شود برگزیده کیست؟ پرورده کدام است؟ نمی‌دانیم «اریاب» وسیله خوشگذرانی او را آماده کرده و دو جام بهوی سپرده. جامی از غسل برای رهبر و زهر برای ملت و دستور داده هرگاه جام مرگزا فرو نوشیده شد، رهبران، مزه‌مزه کنان شهد غسل را بیاشامند.

«جواهری» سپس به مقایسه رهبران صهیونیست و عرب می‌پردازد. به عقیده او رهبران صهیونیست فعال و به ملت خود وفادارند و قدرتهای بزرگ از آنان بیم دارند. برعکس، رهبران عرب، علاوه بر نواقص فوق‌الذکر، وظایف خود را نادیده می‌گیرند و غیرقابل اطمینان می‌باشند. تأسف‌بارتر اینکه، بعضی از آنان منافع شخصی خود را در مشکل فلسطین جستجو می‌کنند.

فرصت طلبی که در بازار آشفته فلسطین جبره‌ای می‌طلبید، یاوری می‌یابد، دلوش را پایین می‌افکند و سهم خود را برمی‌دارد.

شاعر کویتی «صقر الشیب» نیز با انتقاد از رهبران عربی که تهدید علیه فلسطین را با بی‌ارادگی و سستی تحمل می‌کنند، عقده دل خود را می‌گشاید. در شعر (الاعمال لا اقوال) «عمل کنید، حرف نزنید»، آشکارا پادشاهان و فرماندهان عربی را به بی‌تفاوتی نسبت به آینده فلسطین متهم می‌کند. به نظر او تنها کمکی که فلسطین از فرماندهان ثروتمند عربی دریافت داشته، سخن‌های مطمئن و آب و تاب‌دار و وعده‌های دروغ است.

به همین علت مردم این کشورها علیرغم احساس همدردی و علاقه به فلسطین، از رفتار رهبرانشان سرخورده‌اند. او که از خشم آکنده است به رهبران می‌گوید:

ای شاهان عرب هرگز پیش آمده است که به تسکین رنج اقوامتان بیندیشید؟

آنها در معرض چپاول دهشتناکی قرار گرفته‌اند و شما باز هم از یاری آنان خودداری می‌ورزید. عذابی که بر دوش فلسطین سنگینی می‌کند آنقدر گران است که انسان را پیر می‌سازد از من می‌پرسی؟ شما باید برخیزید! مرد شوید! که راه درست این است. برای افروختن آتش، هم ثروت و هم مردان مبارز در اختیار دارید. پس می‌توانید.

و چون از جا بر نمی‌خیزید فقط یک دلیل دارد و آن اینکه نمی‌خواهید. ما از سخنان بی‌هدفان خسته شده‌ایم. سخنان شما همچون دانه بی‌باری است که هرگز به حاصل نمی‌نشیند.

همانطور که گفته شد شاعران بسیاری نادیده گرفتن فلسطین را به طور اعم مورد انتقاد قرار دادند ولی بعضی‌ها نام شخصیت‌ها و کشورهای عربی بی‌تفاوت را صراحتاً در اشعارشان ذکر کردند.

شاعر لبنانی «جرج غریب» (۱۹۲۰ -) در شعر (الصباح المحطم) «طلوع شکسته» (۱۹۳۰) از اندوه عمیق خود که به عنوان یک لبنانی باعث رنج فلسطین شده است سخن بر زبان می آورد. احتمالاً منظور وی فئودال‌های لبنانی (سورسوق والتیان) می باشند که زمین‌های خود را در فلسطین به یهودی‌ها فروختند.

ای کاش فدیة آزادی تو بودم. کاش در میان نیزه‌های فتح و پیروزی من نیز پیکانی می بودم.

سایه گسترده سروهای کشور من بر سرت سایه می انداخت که من، لبنانی، طلوع تو را در هم شکستم.

«قراوی» (رشید سلیم الخوری) به نحوه برخورد اسقف لبنانی «عریضه» با مسائل فلسطین و یهودیها می تازد. در شعر (اقصى التجلّد) «متهای بردباری» (۱۹۳۳) درباره «عریضه» می گوید وی با اعلامیه‌هایی که در همدردی با یهودیها صادر می کند و با قبول کمکهای مالی صهیونیست‌ها، به صف دشمنان اعراب فلسطین پیوسته است. پس با لحنی طنزآلود اسقف را مخاطب قرار می دهد:

ای اسقف والا مقام. پیرو که هستی؟ عیسی پسر مریم یا موسی و برادرش هارون.

رحمت خود را بر یهودیان مار صفت ارزانی داشته‌ای. بیا و گوسفندان رمة خود را مار بشمار و به آنها نظر رحمتی بیفکن.

عیسی به ما آموخت: «دشمن را دوست بدار!» ولی نگفت: «به شیطان عشق بورز»

تو چشم امید به آنانی دوخته‌ای که سرآمد آزمندان و تنگ نظرانند آیا دیوانه شده‌ای؟

مگر بیت المقدس جز تحقیر و مشقت از پسران یعقوب عایدی دیگر نصیبش شد؟

در شعر دیگری که در همین سال (۱۹۳۳) به مناسبت سالمرگ «ملک فیصل» در ۱۹۳۱ سرود، بار دیگر به اسقف «عریضه» تاخت و او را به «یهودی‌گرانی» متهم کرد.

موضوع دیگری که مورد انتقاد شعرای عرب قرار می‌گرفت سیاست بی‌طرفی مصر درباره فلسطین در خلال سالهای ۱۹۳۰ بود. شگفت آنکه این انتقادات از جانب دو شاعر از منطقه‌ای دور از مرکز نزاع، یعنی شرق شبه جزیره عربستان عنوان شد. یکی از این دو «سالم بن علی اویس» (۱۸۷۷-۱۹۵۹) از اهالی الشریقه بود که شعر (عول علی خمس البطون) «به اتکای قدرت» (۱۹۳۰) را در انتقاد از «اسماعیل صدقی» نخست‌وزیر وقت مصر سرود. در این شعر، او «صدقی» را تاجری می‌نامد که به آسایش مردم عرب اهمیتی نمی‌دهد و از زمانی که به این مقام رسیده نفوذ غرب را گسترش داده و سیاست مصر را تحت سلطه خود درآورده است. بنابراین تعجبی ندارد که ملت مصر نیز نسبت به مشکلات اعراب بی‌اعتنا شده است.

دومین شاعر «صقر الشیب» کویتی است که در شعر (مصر و قضیه فلسطین) «مصر و مشکل فلسطین» (۱۹۳۷) سکوت مقامات مصری را در مورد وقایع سالهای ۱۹۳۶ و ۱۹۳۷ فلسطین مورد سرزنش قرار می‌دهد. به نظر او مصر تنها کشور عربی است که به طرح تقسیم فلسطین (نخستین بار در ۱۹۳۷ مطرح شد) آنطور که باید اعتراض نکرده است و واقعیتی که این سکوت را دردناکتر می‌سازد این که اعراب، مصر را کعبه آمال خود می‌دانند زیرا این کشور شایسته‌تر از هر کشور عربی دیگر می‌توانست رهبری اعراب را در دفاع از حقوق خود برعهده بگیرد. «شیب» این عذر را که مصر (مصر آن‌هنگام در تلاش رهاسازی خود از تسلط بریتانیا بود) از دخالت در فلسطین بیم دارد زیرا ممکن است به موقعیتش در برابر بریتانیا لطمه وارد سازد ناموجه دانسته و می‌گوید:

اگر آزاد شدن مانع می‌شود که مصر به وظایف خود به‌عنوان یک آزاده

عمل کند، این پایان آزادی اوست.

و در آن صورت، این آزادی از بندگی فعلی بهتر نمی باشد آیا مصر خشنود می شود که عظمت گذشته اش را بر ویرانه شکوه نابود شده ما بازسازی کند!

اگر او درگیر جنگ با دشمنی احتمالی گردد آیا انتظار ندارد که به پشتیبانی اش بشتابیم؟

سپس در بیان اینکه مصر با کنار کشیدن خود از مشکلات اعراب و فلسطین متحمل زیان سختی خواهد شد می گوید:

ای مصر! زندگی پر از ناملایم است و محبت با ارزشترین متاعی است که به هنگام سختی خریدار دارد.

اگر وفای ما را فراموش کرده ای، آنچنان که برادری، همخوش را بیاد بسپار، بازنده اصلی آنست که به خویشاوندش پشت کند.

فلسطین جاودانه، چون مردمک چشم اعراب شرافتمند، حفظ خواهد شد.

در این شعر، «الازهر» مصر نیز مورد سرزنش «شیب» قرار می گیرد و به نظر او این نهاد اسلامی مورد احترام مسلمانان قادر است با اعلام جهاد به یاری فلسطین بشتابد. ولی در کمال تأسف چون جسدی مدهوش، ساکت و بی حرکت بر جای نشسته است. «شیب» خطاب به مفتی بزرگ الازهر می گوید:

فکر می کنی پیروانت، آنگاه که مقاومت واکنشی را ایجاب می کند و تواز انجام آن خودداری می ورزی، از پیرو تو بودن خشنودند؟

برای اسلام چه کرده ای؟ جز ایراد خطابه های خسته کننده. سخنان کودکانه عظمت نمی آفریند. فریاد دادخواهی خشم آگین شمشیرها و نیزه ها لازم است.

حق که برگردن گرفته ای، ادا کن ورنه جایگاه را به آنکه شایسته است بسپار.

بحشی که از نظر گذرانندیم، نشان می‌دهد توجه شاعران عرب به وضعیت سیاسی فلسطین به سرعت در فاصله ۱۹۱۷ تا ۱۹۴۸ شکل گرفت، به‌ویژه پس از ناآرامی‌هایی که حادثه ندبه در ۱۹۲۹ به وجود آورد. در این دوره بازتاب مشکل فلسطین فقط در شعر نمودار می‌گردد و در سایر شکل‌های ادبی مثل داستان کوتاه، رمان و نمایشنامه اشاره عمده‌ای به این موضوع یافت نمی‌شود. کثرت اشعاری که تشنجات و رویدادهای فلسطین را منعکس می‌کنند و توسط شاعران عرب کشورهای دور و نزدیک، از شمال شرقی افریقا گرفته تا مهجر و شبه جزیره عربستان و کشورهای همجوار فلسطین، سروده شدند و تظاهرات دامنه‌داری که در سالگرد صدور اعلامیه بالفور در مراکز و شهرهای عربی برپا گشتند، نشانگر این حقیقت است که افکار عمومی اعراب در این دوره کاملاً با خطر صهیونیسم در فلسطین آشنائی داشت.

بنابراین می‌توان نتیجه گرفت، ناآرامی و قیام‌های ضدیهودی که در کشورهای مختلف عربی مثل کنستانتین ۱۹۳۳، و بغداد ۱۹۴۱ به‌وقوع پیوست، همگی ناشی از حوادث فلسطین بودند.

جای شگفتی است که پاره‌ای از محققان، دشمنی با یهودیها را صرفاً ناشی از عقاید ضدسامی اعراب و بی‌ارتباط با مسئله فلسطین وانمود می‌کنند. برای مثال «برنارد لوئیس» با اشاره به حوادث ۱۹۴۱ بغداد که به کشته شدن چند یهودی انجامید، ادعا می‌کند افکار عمومی مردم عراق تا اوایل دهه ۱۹۴۰ هنوز از تهدید صهیونیسم علیه فلسطین آگاه نبود:

تا اوایل ژوئن ۱۹۴۱، تهدید صهیونیستها جدی تلقی نمی‌شد و خوش‌بینانه است اگر باور کنیم شورش ۱۹۴۱ بغداد علیه هم‌میهنان یهودیشان، با مشکلی که ۶۰۰ مایل با آنان فاصله داشت و تهدیدی که قرار بود ۶ سال بعد عملی شود، در ارتباط است.

در مورد عراق بخصوص باید گفت که از اوایل دهه ۱۹۳۰ هر سال به مناسبت اعلامیه بالفور تظاهراتی علیه فعالیت‌های صهیونیست‌ها و سیاست

حکومت تحت‌الحمایهٔ بریتانیا در فلسطین، صورت می‌گرفت که طی آن شاعرانی مثل «محمد مهدی جواهری»، «محمود هبویی»، «محمد علی یعقوبی» و سایرین اشعاری در وصف احساسات عمومی مردم و نگرانی آنان از آیندهٔ کشور فلسطین می‌سرودند. از آن جمله است شعر «فلسطین خونین» اثر «جواهری»، ۱۹۲۸.

به علاوه اولین مجموعهٔ شعر که صرفاً اشعار مربوط به فلسطین را شامل می‌شد، تحت عنوان (مجموعه الفلستینیة) «گلچینی از اشعار مربوط به فلسطین» به کمک شعرای شیعهٔ عراقی در نجف ۱۹۳۹ منتشر شد. قبلاً هم اشاره کردیم که چگونه قیام‌های ضدیهودی در کشورهای بسی دورتر از عراق و در زمانی پیشتر از سالهای ۱۹۴۰، به دلیل رویدادهائی که در فلسطین در شرف تکوین بود، به‌وقوع پیوست. مثل مورد کنستانتین در ۱۹۳۹.

سبک اشعار این دوره استفاده از بدایع لفظی و عبارات آتشین بود. کلمات تندی که در این آثار به کار می‌رفت قادر بود خشم و هیجان عمومی مردم عرب را برانگیزد. یادآوری جلال و عظمت و گذشتهٔ پرشکوه اعراب به‌وفور در این اشعار به چشم می‌خورد. باید گفت این خودبزرگ‌بینی و غرور یهوده در آثاری که به دنبال از دست دادن فلسطین در ۱۹۴۸ و شکست اعراب در ژوئن ۱۹۶۷ خلق شده جای خود را به انتقاد از خود داد.

روند عمومی اشعاری که در آغاز این دوره سروده شدند بر مبنای دو انگیزهٔ مذهب و ملی‌گرایی استوار بود. احساس بشردوستی که هر انسانی را وامی‌دارد، فارغ از علائق نژادی و مذهبی، به یاد مصیبت‌زده‌ها و مظلومان باشد، در این آثار جایی ندارد. تأکید عمدهٔ شاعران بر این قرارداد است که کشمکش فلسطین مبارزه‌ای مذهبی-نژادی بین یهودی‌ها و غرب از یک سو و اعراب از سوی دیگر می‌باشد. پس از ۱۹۴۸ بود که نوعی احساس همدردی بشردوستانه در آثار مربوط به مشکل عموماً در بیان وضع اسفناک پناهندگان

عرب و اشتیاق آنان به بازگشت به وطن، ظاهر شد.

نکته آخری که در اشعار این دوره به چشم می‌خورد این است که از فلسطین به صراحت و بدون ابهام سخن به میان می‌آید و به استثناء تعداد کمی از آثار قبل از ۱۹۴۸ که از نمادهایی کاملاً روشن و قابل فهم استفاده شده، از نمادسازی کمتر بهره گرفته شده است. شاید علت این باشد که اصولاً شعر عربی و بالطبع اشعار میهنی عرب تمایلی به کاربرد نماد ندارد. حتی اشعار «سعید عقل» (۱۹۱۲ -) که به تقلید از نمادگرایان قرن نوزدهم فرانسه سروده شدند، مورد توجه اکثریت قرار نگرفتند.

۳- درویدن گردباد

تشدید گرفتاری اعراب

نویسندگان عرب از شکست اعراب در ۱۹۴۸ و تسلیم فلسطین به یهودیها، با کلماتی چون فاجعه و «تراژدی» یاد می‌کنند.

بلافاصله پس از شکست، موج مقالات و نشریاتی که خواستار تشکیل دولت متحد عربی بودند، ظاهر شد. وظیفه این دولت در درجه نخست تلاش برای بهبود وضع اجتماعی اعراب، و ضروریت از آن بالا بردن توانائی اعراب و فراهم نمودن امکاناتی بود که در مقابل تهدید نظامی و توسعه طلبی یهودیها در حال و آینده ایستادگی نماید.

در کنار نویسندگان متعددی که دولتهای بیگانه به ویژه بریتانیا و ایالات متحده را به خاطر نقش یک جانبه‌ای که در جنگ داشتند، ملامت می‌کردند، دیگران، کمبودها و ناتوانی‌های اعراب را مسئول بوجود آمدن مصیبت فوق، می‌دانستند. «سطیح الحصری» (۱۸۸۰-۱۹۶۳) از نویسندگان پیشرو میهن پرست عرب در اواسط دهه ۳۰، شکست اعراب را ناشی از عدم اتحاد آنان می‌داند و در این باره می‌گوید:

درست نیست گفته شود اعراب باوجود آنکه از هفت کشور تشکیل شده بودند، شکست خوردند، درست آن است که بگوئیم چون هفت کشور متفرق و نامتحد بودند نتیجه را از دست دادند.

خیلی‌ها این فاجعه را نه فقط برای فلسطین بلکه شکست تمام جهان عرب و حتی اسلام به‌شمار آوردند. «کنستانتین زریق» در کتاب «معنای فاجعه» در این باره می‌نویسد: «این یک فاجعه به معنای وسیع کلمه است، و از خشن‌ترین و محنت‌زاترین آزمون‌هایی است که اعراب در طول تاریخ با آن روبرو شده‌اند.»

«زریق» در تحلیل این شکست، چگونگی ساخت سیاسی - اجتماعی جامعه عرب را مورد توجه قرار می‌دهد و عامل اصلی را در آن می‌جوید. به نظر او پیروزی صهیونیست‌ها در فلسطین «تفوق گروهی از مردم بر مردم دیگر نیست» بلکه در «برتری یک نظام نسبت به نظامی دیگر نهفته است». وی در کتابش چنین ادامه می‌دهد: «ریشه صهیونیسم در جهت حیات مدرن غرب استحکام یافته حال آنکه اعراب با این نوع زندگی نا آشنا بوده و با آن خصومت می‌ورزند. صهیونیست‌ها در حال و آینده زندگی می‌کنند ولی ما اعراب هنوز در گذشته سیر می‌کنیم و خود را با شکوه رنگ باخته دوران قدیم فریب می‌دهیم.»

نظریات «زریق» با اظهار نظرهای اغلب نویسندگان در مورد شکست ۱۹۴۸ اعراب، فارغ از اختلافات سیاسی - عقیدتی آنان، تفاوت عمده‌ای ندارد. این شکست تلخ و فاجعه‌آمیز، تأثیر عمیقی بر موقعیت سیاسی دولتهای عربی، به‌ویژه آنهایی که در جنگ بودند، گذاشت.

در سوریه هیجان عمومی علیه حکومت برانگیخته شد. در دسامبر ۱۹۴۸، کابینه بر اثر قیام‌های ضد دولتی مجبور به استعفا گردید. کودتای سی‌ام مارس ۱۹۴۹ ژنرال «حسنی زعیم» علیه «شکری قوتلی» رئیس جمهوری وقت را سرنگون ساخت و از آن پس تا ۱۹۵۰، این کشور با کودتاهای پیاپی مواجه بود.

«ملک عبدالله» پادشاه ماوراء اردن با ناآرامی‌های جدی فلسطینیان مواجه گردید و سرانجام در ۲۰ ژوئیه ۱۹۵۱ به‌دست یک فلسطینی در اورشلیم ترور

شد.

در مصر، گروهی از افسران جوان که غرورشان به خاطر رویدادهای ۱۹۴۸ جریحه دار شده بود، با قلبی مالا مال از نفرت نسبت به فساد و بی کفایتی حکومت «ملک فاروق» بپاخواستند و با براندازی سلطنت در ژوئیه ۱۹۵۲، حکومت مصر را جمهوری اعلام کردند.

خانواده سلطنتی عراق، چندسالی بیشتر، تا ۱۹۵۸ دوام آورد ولی عاقبت با کودتای «عبدالکریم قاسم» و «عبدالسلام عارف» حکومت عراق نیز جمهوری شد.

آنچنان که از نام رهبران کودتاهای فوق مشخص می شود، همگی آنان از افسرانی بودند که در جنگ ۱۹۴۸ شرکت داشته و طعم تلخ شکست را چشیده بودند.

از نتایج دردناک جنگ ۱۹۴۸ اعراب و اسرائیل و ایجاد دولت یهود در فلسطین اخراج بیش از ۷۰۰۰۰۰ عرب فلسطینی از خانه ها و زمین هایشان بود. آواره شدن این عده، مشکلات قابل توجهی را پدید آورد. به گفته برخی سیاستمداران از جمله «آنتونی ناتینگ»^۱ - از سخنرانی وی که در نوامبر ۱۹۶۷ در شورای امریکائی یهودیت در نیویورک ایراد کرد - «صحیح این است که بگوئیم آوارگان فلسطینی علت بروز اولین جنگ اعراب و اسرائیل بودند و نه نتیجه این جنگ».

مسئله آوارگان فلسطینی به خصوص، بیش از سایر نتایج حاصل از این شکست، توجه مردم جهان را به خود معطوف ساخت. برای مثال در فاصله ۱۹۵۰-۱۹۶۷، تعداد ۱۸ قطعنامه در مجمع عمومی سازمان ملل به تصویب رسید که همه آنان بر بازگشت آوارگان و یاجبران خسارات وارده، تأکید مبرم داشتند.

اسرائیل از پذیرش تصمیمات سازمان ملل به طرق مختلف طفره می‌رفت. گاه تحت این عنوان که آوارگان به دستور رهبران عرب کشور را ترک کردند و زمانی حل مسئله، آوارگان را به بستن قرارداد صلح با دولتهای عرب همجوار موکول می‌ساخت.

در مورد اول اعراب، خروج فلسطینیان از کشور به دستور رهبران عرب را انکار کردند. این موضوع به وسیله منابع بیطرف نیز تکذیب شد. برای مثال «ارسکین بی. چیلدرز»^۱ روزنامه‌نگار ایرلندی در ۱۹۶۱ کوشید تا کوچکترین نشانه‌ای مبنی بر صدور دستور ترک فلسطین بیابد. او با رهبران عرب مصاحبه کرد و پرونده تمام نوارهای رادیویی منابع رسمی بریتانیایی و آمریکایی را در طول رویدادهای فوق، مورد بررسی قرار داد، وی همچنین از مقامات اسرائیل درخواست کرد تا برای اثبات مدعای خود دلیل مستند ارائه دهند. «چیلدرز» سرانجام به این نتیجه رسید که «در ۱۹۴۸ از هیچ ایستگاه رادیویی عرب، در داخل یا خارج فلسطین، کوچکترین دستور یا تقاضا و یا توصیه‌ای دایر بر تخلیه فلسطین پخش نشده است.» وی در ادامه گزارش خود اضافه می‌کند: «در واقع مدارکی در دست است که نشان می‌دهند مقامات عرب مؤکداً توصیه کردند و حتی دستور صریح دادند که شهروندان فلسطینی در کشور باقی بمانند.»

در این زمینه می‌توان از «سرجان باگوت گلاب»^۲ افسر فرماندهی پیشین لژیون عرب در ۱۹۴۸ نیز نام برد که در کتابش «سربازی همراه با اعراب» ادعای اسرائیل مبنی بر دستور رهبران عرب به ترک فلسطین را رد می‌کند. و در مورد دوم، به نظر محققان، این که اسرائیل مسئله آوارگان را در چهارچوب قرارداد کلی صلح با کشورهای عرب همجوار قابل بحث می‌داند،

1. Erskine B. Childers

2. Sir John Bagot Glubb

بسیار غیرمنطقی است. چرا که قرارداد صلح و مسئله آوارگان دو موضوع کاملاً جدا از هم بوده و اخلاقاً هیچ ارتباطی با یکدیگر ندارند.

آوارگان فلسطینی در ۷ کشور عربی پراکنده شدند. اسرائیل هم بمانند قدرتهای غربی مشتاق جذب آنان در کشورهای عرب همجوار بود زیرا باعث می شد که مسئله آوارگان به نحوی حل شود.

در عمل، وضع به این صورت درنیامد. چون از یک طرف، آوارگان مایل نبودند در کشور دیگری جذب شوند و از طرف دیگر کشورهایی که پذیرای آنان شدند به دلایل مختلف سیاسی - اجتماعی از این مسئله ابا داشتند. به همین دلیل، به استثناء اردن، فلسطینیها را در حفظ هویت فلسطینی خود تشویق می کردند.

نکات برجسته زیر در فاصله زمانی ۱۹۴۸ تا ۱۹۶۷ که کشمکش اعراب و اسرائیل بر سر فلسطین ادامه داشت، قابل ذکرند:

- ۱) در این مدت برخوردهای دو جناح در طول خطوط مرزی قطع نشد.
- ۲) فعالیت فدائیان فلسطین در قلمرو اسرائیل افزایش یافت و از جمله عوامل مؤثری بود که منجر به جنگ ژوئن ۱۹۶۷ گردید.
- ۳) سازمان آزادیبخش فلسطین (پی. ال. او) در ۱۹۶۴، به دنبال نشست رهبران عرب در نخستین گردهم آئی خود در قاهره (۱۹۶۴) تشکیل شد.
- ۴) پس از کودتای ۱۹۵۲ در مصر، صحنه سیاسی جهان عرب تحت اقتدار «جمال عبدالناصر» قرار گرفت. وی سمبل وحدت، یگانگی و ملیت عرب شد. حمله مشترک اسرائیل، بریتانیا و فرانسه به مصر در ۱۹۵۶ و اتحاد کامل مصر و سوریه در ۱۹۵۸ اعتبار «ناصر» را تا آنجا افزایش داد که از او قهرمانی برای اعراب ساخته شد. مطبوعات عربی و فلسطینیها بخصوص قبل از ۱۹۶۷ سخت امیدوار بودند که تلاشهای وی به آزادی فلسطین خواهد انجامید.

در ژوئن ۱۹۶۷ جنگ دیگری آغاز شد. اسرائیل با پیروزی برق آسا در

این جنگ، نوار غزه، شبه جزیره سینا، بلندی‌های جولان در جنوب سوریه و کناره غربی رود اردن را به تصرف خود درآورد. ولی گذشت زمان ثابت کرد این جنگ نیز گره‌ای از مشکل اعراب و اسرائیل نگشود و بالعکس بر مشکلات افزود. اگرچه اسرائیل زمینهای بیشتری به چنگ آورد، در عوض به دنیا ثابت شد که اسرائیل «یک موجود بی‌پناه و ضعیف نیست» بلکه «دولتی سرسخت و پرمدعا» به شمار می‌آید. به علاوه این پیروزی نیز نتوانست برای اسرائیل صلح به ارمغان آورد و دیری نپائید که برخوردهای خونین و متعدد، شدیدتر از ۱۹۶۷ به آن طرف، از سر گرفته شد.

جنگ ۱۹۶۷ باعث شد دولتهای عربی بیش از گذشته، اسرائیل را به چشم یک دشمن توسعه طلب بنگرند و این شکست هیچ تغییری در نگرش آنان نسبت به این کشور به وجود نیاورد. کنفرانس خارطوم که در سپتامبر ۱۹۶۷ در سودان تشکیل شد، سیاست «نه صلح»، «نه شناسائی» و «نه مذاکره» با اسرائیل را مورد تأکید مجدد قرار داد.

جنگ ژوئن، احساس ملی‌گرایی اعراب اسرائیل را که از ۱۹۴۸ در این کشور مانده بودند افزایش داد و بر نفرتشان از دولت اسرائیل افزود. در نظرخواهی جامعه‌شناسان دانشگاه عبرانی که بعد از این رویداد تهیه شد در جواب این پرسش که بنظر شما این جنگ چه تأثیری بر نگرش اعراب اسرائیل نسبت به دولت داشته است؟ ۷۳٪ پاسخ دادند به نظر ایشان، نفرت اعراب بیشتر شده، ۲۳٪ معتقد بودند که تغییری در این امر حاصل نشده و ۴٪ به کاهش این احساس نظر دادند.

از دید فلسطینی‌ها وضع تازه با زمان پس از جنگ ۱۹۴۸ متفاوت بود. در آن زمان حدود ۱۶۰۰۰۰ عرب فلسطینی در اسرائیل باقی ماندند حال آنکه جنگ ژوئن باعث شد حدود یک میلیون و پانصد هزار فلسطینی در مناطق اشغالی به انقیاد اسرائیل درآیند. همچنین این جنگ، عامل اصلی ظهور نهضت‌های فعال مقاومت فلسطینی شد. پس از کناره‌گیری «احمد شقیری» از

ریاست «سازمان آزادیبخش فلسطین»، رهبری این نهاد به دست جوانان فعالتر به سرپرستی «یاسر عرفات» رئیس سازمان «فتح»، افتاد. نبرد «کرامه» نقطه عطفی در گسترش نهضت مقاومت فلسطین به شمار می آید.

در ۲۱ مارس ۱۹۶۸ ارتش اسرائیل از رودخانه اردن عبور کرد و به حمله وسیعی علیه پایگاه چریکی و اردوگاه آوارگان «کرامه» دست زد. در کمال ناباوری، این درگیری شدید تلفات سنگینی به نیروهای اسرائیلی وارد آورد، درحالی که نهضت مقاومت «به افقهای جدیدی دور از انتظار اعراب دست یافت». این نبرد، روحیه نهضت را تقویت کرد و آن را به عنصری توانا که در حل کشمکش اعراب و اسرائیل باید روی آن حساب کرد، بدل ساخت.

پس از این نبرد، داوطلبان بی شماری از اقصی نقاط جهان عرب خواستار پیوستن به فدائیان شدند. گروههای چریکی فلسطینی در سرتاسر جهان عرب مورد حمایت دانشجویان، روشنفکران، اتحادیه های کارگری، گروههای مذهبی و سازمانهای چپگرا، قرار گرفتند. نهضت مقاومت، نه فقط در بین طبقه سوم و متوسط جامعه بلکه در سطوح بالا و مرفه نیز هواداران جدی پیدا کرد. در اسرائیل، مخالفت اعراب اسرائیلی با دولت، تحت تأثیر نهضت مقاومت افزایش یافت و بسیاری از آنان به اتهام همکاری با گروه های چریکی فلسطینی توقیف شدند. اسرائیلی ها نیز اگرچه اکثراً از دولت خود در مورد عدم به رسمیت شناختن فلسطینی ها به عنوان جامعه ای ملی و مجزا، حمایت می کردند، ولی کسانی هم پیدا شدند که نقطه نظرهای دیگری داشتند.

پس از جنگ ۱۹۷۳ اعراب و اسرائیل، ورق برگشت. رویدادهای این دوره نقطه مقابل کشمکش «صبرا» و «شتیلا» بر سر فلسطین بود. قرارداد کمپ دیوید (سپتامبر ۱۹۷۸)، تهاجم سنگین اسرائیل به لبنان (ژوئن ۱۹۸۲)، قتل عام پناهندگان فلسطینی در (صبرا و شتیلا) (سپتامبر ۱۹۸۲) و موافقتنامه صلح اسرائیل و لبنان (مه ۱۹۸۳).

به موجب قرارداد کمپ دیوید که به پیمان صلح مصر و اسرائیل انجامید (مارس ۱۹۷۹)، اسرائیل با کمک ایالات متحد موفق شد به آرزوی دیرینه خود که جدا کردن مصر از هویت عربی اش بود، برسد. این اقدام سبب شد مصر در جدال علیه اسرائیل به کشوری بی طرف تبدیل شود و اسرائیل بدون ترس از دخالت مصر، به هر کشور عربی که مایل است چشم طمع بدوزد. نیازی به تأکید نیست که این پیمان، توازن قدرت بین اسرائیل و اعراب را برهم زد.

جنگ اسرائیل در لبنان در اصل علیه سازمان آزادیبخش فلسطین و پایگاه‌های آن صورت گرفت. این جنگ اوج رویارویی دو مدعی اولیه این کشمکش یعنی اسرائیلی‌ها و فلسطینی‌ها بود. قبلاً ذکر شد که این دو رقیب یکبار در نبرد «کرامه» (۱۹۶۸) و بار دیگر در تهاجم اسرائیل به جنوب لبنان که منجر به جنگی خونین و دردناک شد (مارس) رودرروی یکدیگر قرار گرفته بودند.

اهمیت تهاجم ۱۹۸۲ اسرائیل به لبنان که پرخرج‌ترین و طولانی‌ترین جنگ اسرائیل بود در این حقیقت نهفته است که چگونگی سرنوشت مبارزه فلسطین - صهیونیسم را طی سالهای آتی مشخص کرد و در ضمن نشان داد زخمی که رویدادهای ۱۹۴۸ و بعد از آن، بر تن فلسطینی‌ها وارد آورده، التیام یافته و کوشش‌های آنان باعث شده که اسرائیل نتواند به هدفش که حذف فلسطینی‌ها به عنوان یک قدرت سیاسی از دخالت در سرنوشت آینده فلسطین است، نائل گردد.

این تهاجم اگرچه در زمینه سیاسی و از نظر نظامی نتایج نامناسبی برای فلسطینی‌ها داشت ولی به عقیده بسیاری از سیاستمداران و نویسندگان، اسرائیل نیز حاصل پرباری از آن برداشت نکرد.

درباره این جنگ بسیار نوشته‌اند و آنطور که مشخص می‌شود پیروزی بزرگ فلسطینی‌ها، در این بود که توانستند همدردی عموم مردم جهان را

نسبت به مشکل خود جلب کنند. در مورد اسرائیل، بهتر است نظریات نویسنده‌ای را که به تحلیل نتایج این جنگ برای اسرائیل پرداخته مورد توجه قرار دهیم:

«لطمه‌ای که این جنگ از نظر سیاست داخلی و خارجی بر اسرائیل وارد ساخت، بیش از خسارات مالی و هزینه‌های اقتصادی اهمیت دارد. قتل عام «صبرا» و «شتیلا» بدبینی جهانیان را که به شدت از رفتار اسرائیل آزرده بودند، به نهایت رسانید.»

وی در ادامه می‌نویسد:

«تأثیر این جنگ از تمام برخوردهای قبلی بیشتر بود. زیرا نه فقط ماهیت بنیان‌های اخلاقی دولت اسرائیل، بلکه علت وجودی آن را به زیر سؤال برد.»

از نظر نظامی، نیروهای فلسطینی مجبور به تخلیه بیروت شدند، خیلی‌ها حتی فرماندهان اسرائیلی حاضر در جنگ معترفند اسرائیل نتوانست به هدفش که نابودی کامل سازمان آزادیبخش فلسطین بود، برسد. در یک مصاحبه تلویزیونی، «اویدگور بنگال»^۱ فرمانده نیروهای اسرائیلی در شرق لبنان اظهار داشت: «از نظر نظامی هیچ راهی برای شکست دادن فلسطینی‌ها وجود نداشت. از هر دومی که گسترديم، منفذی برای فرار می‌جستند و پس از هر شکست دوباره برپا می‌شدند.»

ذکر این نکته لازم است که اگرچه در این کتاب به بررسی اشعاری که قبل از ۱۹۷۵ سروده شده می‌پردازیم و تحلیل جزئیات وقایع و اشعار پس از این تاریخ از حیطه این دفتر خارج است ولی اشاراتی که در بالا به رویدادهای پس از ۱۹۷۵ رفت به این دلیل بود که نشان دهد تمام وقایعی که از ۱۹۴۸ به این طرف در کشورهای عربی درگیر در این مسئله رخ داده، به نحو غیرقابل

انکاری از فلسطین تأثیر پذیرفته است.

ادبیات و مسئله فلسطین پس از ۱۹۴۸

در فصل پیش به بررسی دوره‌ای از اشعار مربوط به فلسطین پرداختیم که کاملاً با زمان پس از جنگ ۱۹۴۸ متفاوت است. قبل از ۱۹۴۸ به استثناء شاعران و تعداد انگشت‌شمار از داستان‌سرایان و نویسندگان داستانهای کوتاه و نمایش‌نامه‌نویس‌ها، دیگران بهای چندانی به مسئله فلسطین ندادند.

قبل از ۱۹۴۸ گوشه‌هایی از مسئله فلسطین در چند اثر تخیلی نویسندگان فلسطینی، بازتاب می‌یابد. از جمله «محمود سیف‌الدین ایرانی» (۱۹۱۴ -) داستانهای کوتاه: «تشنه»، «کفشهای تازه او» و «جرثومه‌ها» را که اولی از قیام ۱۹۳۶ مردم فلسطین ملهم بود و آخری انگیزه‌های شخصی و نفع‌پرستانه احزاب سیاسی فلسطین را مورد انتقاد قرار می‌داد، به رشته تحریر درآورد. «نجاتی صدقی» (۱۹۰۵-۱۹۸۰) نیز چند داستان کوتاه در مورد سختی‌هایی که کشورش در دههٔ چهل تحمل کرده، نگاشت. داستان کوتاه (اخوات الحزینة) «خواهران غمگین» (۱۹۴۷) از آثار برجسته وی در این زمینه به‌شمار می‌آید.

رمان (مذاکرات دجاجه) «یادداشتهای یک مرغ» (۱۹۴۳) اثر «اسحاق موسی حسینی» نیز در این رابطه نوشته شد. نویسنده در این اثر فلسطین را به مرغ تشبیه می‌کند.

«طه حسین» نویسنده معروف مصری، مقدمه‌ای بر آن نوشت و دائرةالمعارف (قاهره) در سری «اقراء» آن را منتشر ساخت. این اثر شهرتی چند به‌دست آورد. «محمی الدین حاج عیسی» نمایشنامه منظوم (مصرع کلیب) «مرگ کلیب» را در ۱۹۴۷ نگاشت. وی با اشاره به تاریخ قبل از اسلام، از اختلاف و عدم اتحاد اعراب، خرده می‌گیرد.

از دست رفتن فلسطین در ۱۹۴۸، شاعران و نویسندگان عرب را در

زمینه‌های مختلف ادبی، به شدت تحت تأثیر قرارداد و شکست ۱۹۶۷ یکبار دیگر عمیقاً بر کیفیت و کمیت آثار ادبی عرب، اثر گذاشت.

اگرچه شعر، موضوع اصلی این کتاب می‌باشد با این حال بد نیست نگاهی کلی و گذرا بر ابعاد گسترده آثار تخیلی عرب که با الهام از مشکل فلسطین در قالب داستان کوتاه و بلند و نمایش نامه شکل گرفته، داشته باشیم.

غالباً رمان (لجیثه) «پناهنده» (۱۹۲۵) نوشته دکتر «جوری حنا» (۱۸۹۳-۱۹۶۹) نویسنده مارکسیست لبنانی، را اولین رمان عربی که نویسنده‌ای غیر فلسطینی در مورد مشکل فلسطین نوشته، به حساب می‌آورند. این ادعای نادرست در تمام کتابها و مقالاتی که تأثیر کشمکش اعراب و اسرائیل را به رمان‌نویسی عرب تحلیل می‌کند، تکرار شده است. واقعیت اینست که قبل از دهه ۱۹۵۰ دو رمان از دو نویسنده غیر فلسطینی، اولی در بغداد ۱۹۴۸ و دیگری در قاهره ۱۹۴۹، در این زمینه به چاپ رسید.

در رمانهای قبل از ۱۹۶۷، ویژگیهای مشترکی وجود دارد. مثلاً فضای داستانها از حزن و اندوه آکنده است و شخصیت نخست داستان در منجلابی از تحقیر و نومیدی غوطه می‌خورد.

پژوهشی که چند سال پیش منتشر شد نشانگر تأثیر عمیق جنگ ژوئن بر رمان‌نویسی عرب می‌باشد. براساس این پژوهش، شش سال پیش از جنگ ۱۹۶۷، یعنی از ۱۹۶۱ تا ۱۹۶۷ در چهار کشور عربی مصر، سوریه، عراق و اردن ۹۲ رمان، با میانگین سالانه ۷ اثر در مصر، ۳ اثر در عراق و ۴ اثر در سوریه، منتشر شد. حال آنکه این رقم طی شش سال بعد یعنی از ۱۹۶۷ تا ۱۹۷۳ به ۱۶۲ اثر بالغ گردیده است که میانگین سالانه آن ۱۰ اثر در مصر، ۷ اثر در عراق و ۵ اثر در سوریه، می‌باشد. همچنین پژوهش فوق نشان می‌دهد در طول ۱۸ سال از ۱۹۴۸ تا ۱۹۶۶ در اردن فقط ۹ رمان منتشر شده یعنی، یک اثر در هر ۲ سال، در حالیکه از ۱۹۶۷ تا ۱۹۷۳ این تعداد به ۲۳ رمان، یعنی هر سال ۴ رمان، افزایش یافته است.

دیگر نکته قابل توجه این پژوهش، بررسی تأثیر شکست ۱۹۶۷ اعراب بر رمان نویسی آن دسته از کشورهای عربی است که دور از کانون کشمکش قرار دارند. برای مثال باید از رمان «آتش و اختیار» اثر «کوناتا بانون» نویسنده مراکشی نام برد محور اصلی این داستان بر این پایه است که تنها سازمان‌های نظامی اعراب مسئول شکست نمی‌باشند.

قهرمان رمان زنی گوینده تلویزیون به نام «لیلا» است که خود را نیز در این شکست سهیم می‌داند. چرا که از مدتها قبل از جنگ، با کلمات دروغین و دلخوشیهای موهوم، مردم را فریب داده است. پس از شکست و درک این نکته، وی مصمم می‌شود حرفه آموزگاری را پیش گیرد. باشد که نسل جوان را از دورویی و توهم نجات بخشد.

رمان‌ها به گونه‌ای متفاوت شکست ژوئن را تفسیر می‌کنند. برخی صرفاً عوامل نظامی را مسئول می‌شناسند. مثل رمان‌های (فریس مدینه القنطره) «شهباز شهر قنطره» اثر «عبدالسلام عجبیلی» و (قریب الزمان الثقیل) «روزهای سخت» اثر «عبدالنبی حجازی» برخی دیگر آن را به خیانت روشنفکرانهای صذررژیم نسبت می‌دهند مثل (انت منذالیم) «تو، از امروز» اثر «تیسیر سبال». و پاره‌ای عقب‌ماندگی فرهنگی و اجتماعی و ساخت سیاسی جامعه عرب را علت شکست می‌دانند مثل (عودة الطیر الی البحر) «بازگشت پرند به دریا» اثر «حلیم برکت».

«امین شنار» در کتاب «کابوس» دور افتادن و بیگانگی اعراب با اصول اعتقادات مذهبی را عامل اصلی شکست معرفی می‌کند.

رمانهایی که پس از ۱۹۶۷ نوشته شدند به‌طور کلی دو نگرش را منعکس می‌سازند. تعدادی از نویسندگان، فروپاشی کامل ملت عرب را در این شکست می‌بینند. به این دلیل عمیقاً ناامید شده و هرگونه خوشبینی نسبت به آینده را از دست دادند. آنچنان که رمان‌های (لیس تمت الامل للگلگمش) «دیگر امیدی برای گیلگمش نیست» اثر «خدییر عبدالامیر» و (الزمان الموحش) «زمان

پیشانی» اثر «حیدر حیدر» آشکار می‌سازند. دیگران تا به این حد در ناامیدی غرق نشده‌اند و معتقدند شکست در نبردی اینچنین سخت و طولانی و پیچیده، یک عقب‌نشینی موقتی است و برای هر ملتی ممکن است پیش بیاید. این نظر خوشبینانه را می‌توان در آثاری مثل (الشمس فی یوم الغیم) «خورشید در روزی ابری» اثر «حنامینا» و (ام‌سعد) «مادر سعد» و (عائدالی حیف) «بازگشت به حیف» اثر «غسان کنفانی» و غیره مشاهده کرد.

نویسندگان عرب برای بیان نظریات و احساساتشان از اوضاع فلسطین، بیش از رمان و نمایش‌نامه، به داستان کوتاه روی آوردند. به این جهت، پس از ۱۹۴۸ تعداد بسیار زیادی داستان کوتاه در مجموعه‌ها یا در نشریات ادبی، نوشته و منتشر شد. برخی از این مجموعه‌ها مثل (التراب الحزین)، «خاک محزون» کلاً به این موضوع اختصاص یافت. در پیشگفتار مجموعه فوق چنین می‌خوانیم:

این کلمات آمیخته با اشک و خون را به خاک محزون، به فلسطین، تقدیم می‌دارم.

لازم به توضیح است، تا آنجا که می‌دانم بجز یک بخش از رساله دکترای منتشر نشده «اچ. دی. رولندز» به نام «بازتاب کشمکش اعراب و اسرائیل در ادبیات تخیلی عرب»، که به داستان کوتاه اختصاص یافته، (سایر بخشها درباره نمایشنامه است) هنوز پژوهش کافی در این زمینه به عمل نیامده است.

در مورد نمایشنامه باید گفت نمایشنامه‌نویسها حتی قبل از نویسندگان داستانهای بلند به این امر توجه داشتند و چندتن از آنان در ۱۹۳۳ آثاری در زمینه مشکل فلسطین به رشته تحریر درآوردند، که نمایش (فی سبیل الوطن) «بخطرمیه» اثر «ودیع طرازی» از آن جمله است. در ضمن بیش از ۵۰ نمایشنامه‌نویس از کشورهای مختلف عربی به خلق آثاری در این زمینه پرداختند که به ترتیب در ۱۹۴۸، ۱۰ نمایشنامه که تعدادی از آن به‌روی صحنه رفت و از ۱۹۴۹ تا ۱۹۶۶، ۲۵ نمایشنامه نوشته شده است همه اینها

نشانگر توجه بیش از حد نمایشنامه‌نویسهای عرب به موضوع فلسطین بویژه پس از شکست فاجعه‌آمیز جنگ ژوئن می‌باشد.

در این میان باید به آثار «علی احمد باکثیر» (۱۹۱۸-۱۹۶۹) که قبل و کمی بعد از ۱۹۴۸ نوشته شدند توجه خاص مبذول داشت. زیرا نه تنها او اولین نمایش‌نامه‌نویس غیرفلسطینی است که در موضوع مشکل فلسطین آثاری نگاشته بلکه از نظر کمی نیز با نوشتن ۵ نمایش‌نامه بلند و چندین نمایش‌نامه کوتاه‌تر، بر سایرین برتری دارد. وی از پدری حضرمی و مادری اندونزیایی در حضرموت یمن به دنیا آمد، او نخست به اندونزی و سپس به حجاز در عربستان و سرانجام به مصر مهاجرت نمود و تا پایان عمر در آنجا باقی ماند. «شیلوک جدید» نخستین نمایش‌نامه وی در خصوص فلسطین است که بر پایه نمایش‌نامه «تاجر ونیزی» شکسپیر نوشته شده. در این اثر، جسد «آنتونیو» به اتحاد دولتهای عربی و موافقت‌نامه «شیلوک» و «آنتونیو» به اعلامیه بالفور تشبیه شده است.

این نمایش‌نامه که قبل از شکست اعراب نوشته شد از خوشبینی نویسنده نسبت به آینده فلسطین حکایت دارد. در پایان نمایش‌نامه، «شیلوک» با شنیدن رأی دادگاه بین‌المللی به نفع اعراب - که برای حل مشکل فلسطین تشکیل شده - دست به خودکشی می‌زند.

دومین اثر «باکثیر» کتاب (مسرّح السیاسه) «نمایش سیاست» است. این کتاب مجموعه‌ای است از ۱۲ نمایش‌نامه تک‌پرده‌ای که از ۱۹۴۵ تا ۱۹۴۸ نوشته شده.

موضوع تمام آنها سیاسی و در ارتباط با فلسطین و صهیونیسم می‌باشد. خلاصه نمایش‌نامه (نقد تنقّم) «پول انتقام می‌گیرد» از این مجموعه را به خاطر موضوع بکر و غیرمعمول آن، در این جا ذکر می‌کنیم. این نمایش در ۶ صحنه است. در صحنه نخست معاون سازمان ملل در خانه و در حال گفت و گو با زنش می‌باشد.

زن به او گوشزد می‌کند، جانبداری از صهیونیست‌ها در کشمکش اعراب و اسرائیل به ضرر او تمام خواهد شد. وی ادعا می‌کند اخیراً بگوش خود شنیده است پولهایی که آن دو پنهان ساخته‌اند باهم صحبت و تهدید می‌کردند اگر شوهرش از صهیونیست‌ها طرفداری کند، از او انتقام خواهند گرفت.

در صحنه دوم، معاون، که از پافشاری زنش بر ادعای خود به شک افتاده، او را برای معالجه به بیمارستان روانی می‌برد. پزشکان پس از معاینه دقیق نظر می‌دهند که زن کاملاً سالم است و بهتر است شوهر به حرفهای او با دقت بیشتری گوش دهد. معاون که از گزارش پزشکان ناامید شده بیمارستان را ترک می‌گوید.

در صحنه سوم، معاون را می‌بینیم که به خاطر دردهای شدید گوارش در بیمارستان بستری است. پزشکان به غیر از روغن کرچک، دارویی برای مداوای او تجویز نمی‌کنند. زنش می‌گوید این ناراحتی به خاطر آن است که پولها شروع به انتقام گرفتن کرده‌اند. شوهر که از حرفهای زن به شدت عصبانی است بر سرش داد می‌زند و او را متهم می‌کند که خون عربی در رگهایش جاری است.

در صحنه چهارم، پزشکان مشغول مشورتند و به این نتیجه می‌رسند که هرگز چنین موردی را تجربه نکرده‌اند.

در صحنه پنجم، صهیونیستی به نام آقای «شرتوک» به عیادت معاون می‌رود. او معاون را سرزنش کرده وی را متهم می‌سازد که در حمایت از منافع صهیونیسم اهمال می‌ورزد. سخنان «شرتوک» خشم معاون را برمی‌انگیزد و او فریاد برمی‌دارد که به دلیل هواخواهی از صهیونیست‌هاست که اینک بیمار و رنجور و در بستر افتاده است و صهیونیست‌ها باید تاوان از دست دادن سلامت او را پس بدهند.

در صحنه آخر، معاون جریان را برای خزانه‌دار سازمان ملل شرح می‌دهد و از او می‌خواهد مقداری از حقوق او را کسر کند. (با این فرض که این مقدار

کسری، سهمی است که اعراب به سازمان ملل می‌پردازند). ضمناً به خزانه‌دار توصیه می‌کند که او نیز همین کار را بکند چرا که ممکن است گرفتار همان بیماری مرموز بشود.

می‌توان این نمایش نامه را دلیل بر آگاهی «باکثیر» از اهمیت و تأثیر اقتصاد بر کشمکش اعراب و اسرائیل به حساب آورد.

کمی پس از جنگ ۱۹۴۸ و ایجاد دولت اسرائیل، «باکثیر» سومین اثر خود در این زمینه را نوشت. نام این اثر (مأساة ادیب) «تراژدی اودیپ» است. در این اثر، «باکثیر» با الهام از آسطوره، «اودیپوس» اندوه خود را در از دست دادن فلسطین بیان می‌کند.

در کتاب «فن المسرحیه من خلال تجارب الشخصیه»، «باکثیر» شرایطی را که منجر به نوشتن نمایش نامه «تراژدی اودیپ» شد، به این گونه شرح می‌دهد: من در ناامیدی و یأس دست و پا می‌زدم و هیچ امیدی به آینده ملت عرب نداشتم. احساس می‌کردم، اعراب با ازدست دادن فلسطین، شرافت و غرورشان را ازدست داده‌اند. این احساس مدتهای مدیدی در من باقی بود و من رنج زیادی بردم تا آن را از خود دور سازم.

به عقیده «باکثیر» تراژدی «اودیپوس» نماد مناسبی برای روشن ساختن مشکل فلسطین به شمار می‌رفت. وی در این باره چنین توضیح می‌دهد: همانطور که قدرتی مافوق (معبد دلفی) «اودیپوس» را بدون آنکه متوجه باشد، هدایت می‌کرد، اعراب نیز تحت تسلط قدرتی برتر به جلو رانده شدند. این قدرت برتر، با صدور اعلامیه بالفور نقشه تبدیل فلسطین به کشوری یهودی را طرح نمود و از فاصله صدور این اعلامیه تا ۱۹۴۸، اعراب را به سوی شکست فلسطین سوق داد. و این طرح ممکن نگشت مگر با همدستی برخی از سران و رهبران کشورهای غرب.

بررسی دیگر نمایش نامه‌های «باکثیر» و سایر نویسندگان، به تخصص و زمان بیشتری نیاز دارد و در این کتاب نمی‌گنجد. همین قدر کافی است اشاره

شود، که می توان نتیجه گرفت، از ۱۹۵۰ به بعد، در مقایسه با سالهای قبل از ۱۹۴۸، مشکل فلسطین منبع الهام بسیاری از نویسندگان عرب بوده است و شمار آثار تخیلی عرب پس از ۱۹۶۷ به شدت رو به فزونی گذارده است.

باز می گردیم به موضوع اصلی این بخش که بررسی اشعار مربوط به فلسطین پس از ایجاد دولت اسرائیل می باشد. در این رابطه دو نکته مهم را باید در ذهن داشت. اولاً، بلافاصله پس از فاجعه ۱۹۴۸، در شعر عربی مکتب جدیدی به نام «مکتب شعر آزاد» ظاهر شده که پیروان آن روش های متفاوتی را برای بیان مقاصدشان به کار گرفتند. به این دلیل تعداد زیادی از اشعار دهه پنجاه به طور غیرمستقیم و در عین حال بسیار ژرف و موشکافانه در مورد فلسطین و کشمکش اعراب و اسرائیل صحبت می کنند. دوم اینکه، پس از ۱۹۴۸، تأثیر ازدست دادن فلسطین بر اشعار، محدود به موضوع اشعار نمی شود بلکه صورتی پیچیده تر و عمیق تر می یابد. این شکست آهنگ تازه ای خلق کرد و رنگ ناامیدی و عجز و تلخکامی را به شعر عرب پاشید. ظهور مفهوم التزام و تعهد، که جای خود را در شعر نوین عرب اواسط دهه پنجاه، به عنوان یک قانون و نه اعتراض، باز کرد، مدیون تجربه فلسطین بوده و این حقیقت مورد تأکید اغلب منتقدان عرب می باشد.

حذف نکات فوق در بررسی مشکل فلسطین و نمودش در شعر نوین عرب و یا محدود ماندن به آثاری که مستقیماً درباره آوارگان فلسطینی و غرور جریحه دار شده اعراب و آزادی کشور و غیره صحبت می کنند، حاصلی جز یک پژوهش سطحی و کم مایه نخواهد بود.

به منظور ارائه ارزیابی کلی از شعرهای مربوط به این موضوع در فاصله ۱۹۴۸ تا ۱۹۷۳، شایسته است نگاهی به نشریات ادبی عربی بیندازیم.

به دلایل مختلف، ماهنامه ادبی «الادب» که در بیروت ۱۹۵۳، توسط «سهیل ادریس» نویسنده لبنانی، تأسیس و منتشر شد، بهترین مثال در این مورد می باشد.

این نشریه از آغاز پیدایش در ژانویه ۱۹۵۳ به طور مرتب منتشر شده است و پایگاه و بلندگوی اصلی شاعران پیرو «مکتب شعر آزاد» به شمار رفته و می رود. ضمناً هم نویسندگان و هم خوانندگان می توانستند نظریات خود را در باب موضوعات مختلف ادبی و فرهنگی عربی، در آن منعکس سازند. نویسنده ای، این نشریه را «صدای دوران ما» نامیده و دیگری معتقد است «این نشریه بیش از هر نشریه دیگری، روند ادبیات معاصر عرب را تعیین می کند». شعرای برجسته ای، «الادب» را برای انتشار آثار به یاد ماندنی خود برگزیدند. هدف این نشریه از آغاز، پیش بردن ادبیاتی بود که در برابر انگیزه های سیاسی اجتماعی ملت عرب احساس تعهد نماید. «سهیل ادریس» در سرمقاله اولین شماره «الادب» می نویسد:

«ادبیاتی که در این نشریه معرفی و تشویق می شود، ادبیات متعهد است که از بطن جامعه عرب برخاسته و تأثیرش نیز متوجه همین جامعه خواهد بود».

چنین نشریه ای، ارزیابی هم زمان روند نگرش شعرا نسبت به وقایع فلسطین و مسائل سیاسی را ممکن می سازد.

بررسی «الادب» از نخستین شماره در ژانویه ۱۹۵۳ تا آخر ۱۹۷۳، آشکار می سازد که پس از جنگ ژوئن ۱۹۷۶، همه شعرهایی که در این نشریه به چاپ رسیده به طریقی ملهم از این شکست و یا نتایج حاصل از آن، بوده است. آماری که ذیل به نظر تان می رسد، مربوط به شعرهای ۱۹۵۳ تا ۱۹۶۷ چاپ شده در «الادب» می باشد. در این فاصله زمانی، جهان عرب شاهد رخدادهای پراهمیتی بود. مثل پیدایش و رشد «ناصریسم» بعنوان یک جریان گسترده ملی گرائی عرب، قیام مردم الجزایر علیه اشغال فرانسویان (۱۹۵۴-۱۹۶۲)، بحران کانال سوئز (۱۹۵۶) اتحاد مصر و سوریه در ۱۹۵۸ و جدانشان ۳ سال بعد، کودتای یمن شمالی (۱۹۶۲) تشکیل سازمان آزادیبخش فلسطین و بسیاری مسائل دیگر که همگی در شعر این دوره

انعکاس می‌یابد.

اگرچه «الادب» درصد کمی از اشعاری را که مستقیماً و به صراحت مسئله فلسطین را مطرح می‌کنند و پس از ۱۹۴۸ سروده شده‌اند، به چاپ رسانیده با این وجود، آمار ذیل می‌تواند نشانگر چند نتیجه مهم باشد:

اشعاری که صرفاً در موضوع فلسطین سروده شده است

سال	تعداد شعرهای چاپ شده	آوارگان	فدائیان	سایر موضوعات	جمع
۱۹۵۳	۹۶	۵		۱۴	۱۹
۱۹۵۴	۱۰۲	۴		۱۴	۱۸
۱۹۵۵	۱۰۲	۵	۱	۱۲	۱۸
۱۹۵۶	۷۹	۴	۳	۱۰	۱۷
۱۹۵۷	۱۰۱	۱		۲	۳
۱۹۵۸	۹۰	۱	۱	۳	۵
۱۹۵۹	۹۵	۱	۱	۲	۴
۱۹۶۰	۱۰۰	۲		۶	۸
۱۹۶۱	۶۶	۱		۱۱	۱۲
۱۹۶۲	۷۶			۱۰	۱۰
۱۹۶۳	۸۳	۱		۸	۹
۱۹۶۴	۹۰		۲	۳۸	۴۰
۱۹۶۵	۱۲۹	۱	۳	۲۲	۲۶
۱۹۶۶	۱۲۷	۳	۵	۲۳	۳۱
۱۹۶۷	۸۸		۲	۴۵	۴۷
جمع کل	۱۴۲۴	۲۹	۱۸	۲۲۰	۲۶۸

۱- مسئله فلسطین، از زمان شکست این کشور در ۱۹۴۸، منبع پایان‌ناپذیر الهام بخشیدن به شعرای عرب بوده است.

۲- مقایسه چهار سال اول از ۱۹۵۳ تا ۱۹۵۷ و چهار سال بعد یعنی از

۱۹۵۷ تا ۱۹۶۰ نشان می‌دهد که میانگین سالانه شعرهایی که در چهار سال اول در موضوع فلسطین سروده شده‌اند ۱۸ بوده درحالیکه این رقم در چهار سال بعد به شدت کاهش یافته و به ۵ شعر در سال رسیده است.

اشعاری که صرفاً در مورد رخدادهای سیاسی اعراب سروده شده است

سال	تعداد شعرهای چاپ شده	حملة مشترک مصر	انقلاب الجزایر	سایر موضوعات	جمع
۱۹۵۳	۹۶			۴	۴
۱۹۵۴	۱۰۲			۳	۳
۱۹۵۵	۱۰۲		۳		۳
۱۹۵۶	۷۹	۴	۱۹	۱	۲۴
۱۹۵۷	۱۰۱	۱۶	۸	۲۰	۴۴
۱۹۵۸	۹۰		۱۱	۱۲	۲۳
۱۹۵۹	۹۵	۱	۴	۱۰	۱۵
۱۹۶۰	۱۰۰	۲	۶	۳	۱۱
۱۹۶۱	۶۶		۳	۶	۹
۱۹۶۲	۷۶		۷	۱۶	۲۳
۱۹۶۳	۸۳		۳	۱	۴
۱۹۶۴	۹۰		۱		۱
۱۹۶۵	۱۲۹		۱		۱
۱۹۶۶	۱۲۷			۳	۳
۱۹۶۷	۸۸				
جمع کل	۱۴۲۴	۲۳	۶۶	۷۹	۱۶۸

ولی شمار اشعاری که به انگیزه سایر رخدادهای سیاسی وقت نوشته شدند به شدت افزایش یافته. یعنی ۲۳ شعر در مورد بحران سوئز (۱۹۵۶)، ۲۹ شعر درباره انقلاب الجزایر و ۴۳ شعر به سایر رویدادهای سیاسی روز مثل انقلاب عراق که به حکومت پادشاهی پایان بخشید (۱۹۵۸) و اتحاد مصر و سوریه در

همین سال، اختصاص یافته است.

۳- از ۱۹۶۱ تا ۱۹۶۳ شمار اشعار مربوط به فلسطین افزایش یافت ولی به سطح چهار سال اول از ۱۹۵۳ تا ۱۹۵۷ نرسید. در ۱۹۶۴ به تنهایی ۴۰ شعر در مورد فلسطین به چاپ رسید این افزایش ناگهانی، به عقیده من، مرهون تشکیل سازمان آزادیبخش فلسطین توسط اتحادیه عرب در ۱۹۶۴ می باشد. در ۱۹۵۶، ۲۶ و ۱۹۶۶، ۳۱ شعر درباره فلسطین سروده و چاپ شده. در ۱۹۶۷ به دلیل جنگ ژوئن این تعداد به ۴۷ می رسد. پس از ۱۹۶۷ مسائلی نظیر شکست اعراب، جدال با اسرائیل، جنبش مقاومت فلسطین و غیره، شعر عربی را نه تنها در «الادب» بلکه در سایر نشریات و جنگهای ادبی، تحت سلطه خود درآورد.

۴- اگر شعرهای مربوط به فلسطین را تحت سه عنوان: آوارگان عرب فلسطینی، فدائیان و چند موضوع متفرقه (از قبیل آرزوی بازگشت به فلسطین و فریاد رهائی فلسطین) تقسیم کنیم، مشخص می شود که قبل از ۱۹۶۷ بر مسئله آوارگان بیش از سایر موضوعات تأکید شده است. موضوع فدائیان در درجه بعدی اهمیت قرار داد. دلیل این امر آنست که جنبش مقاومت فلسطین پس از ۱۹۶۷، حضور گسترده خود را در نبرد با اسرائیل آشکار ساخت به همین مناسبت، پس از این تاریخ شعرهای بسیار باارزشی در این رابطه سروده شد برای مثال در ۱۹۶۹، نشریه «الادب» به تنهایی ۴۰ شعر درباره نهضت مقاومت یا فدائیان چاپ و منتشر ساخت.

۵- نتیجه آخر اینکه فلسطین موضوع اصلی ۲۶۸ شعر از مجموعه ۱۴۲۴ شعری است که در طول ۱۴ سال در «الادب» منتشر شده یعنی حدود ۱۹٪ کل اشعار چاپ شده در این نشریه. در ضمن شمار اشعاری که راجع به سایر رویدادهای سیاسی است به ۱۶۸ سروده می رسد. که ۱۲٪ کل اشعار منتشر شده را شامل می گردد. از ارقام فوق مشخص می شود که در طول دهه ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰، مسئله فلسطین بیش از هر رویداد دیگری توجه شعرای عرب

را به خود جلب کرده است.

مجموعه‌های شعری و شعرهای بلند

از آنجائی که این بخش کتاب نمائی کلی از کارهای ادبی عرب درباره فلسطین را پس از تشکیل دولت اسرائیل ارائه می‌کند، شایسته است به دو دسته دیگر از این‌گونه آثار نیز اشاره شود که عبارتند از مجموعه‌های شعری (جُنگ‌ها) و شعرهای بلندی که به‌طور مجزا چاپ و منتشر شدند.

از میان جُنگ‌های چاپ شده می‌توان نمونه‌های زیر را نام برد:

۱- (صوت فلسطین) «آوای فلسطین» اثر «عبدالقدير رشيد نصیری» (۱۹۲۰-۱۹۶۳) شاعر عراقی. این مجموعه شامل هشت شعر در مورد مسائل مربوط به وقایع ۱۹۴۷-۱۹۴۸ می‌باشد.

۲- (الفلسطینیات) «شعرهایی چند درباره فلسطین» اثر «سلیمان زهیر» (لبنان ۱۸۷۳-۱۹۶۰) این مجموعه شامل ۳۰ شعر می‌باشد که از ۱۹۲۹ تا ۱۹۵۱ سروده شده‌اند. در بخش ۳ چند شعر از این مجموعه ذکر شده است.

۳- (فلسطین حبّی) «عشق من، فلسطین» اثر «فجاج صديق ماکسیم» شاعر مصری. این مجموعه دارای ۱۲ شعر در مسائل مختلف می‌باشد. تاریخ نشر و سرایش اشعار مشخص نیست ولی آنچنانکه از موضوع آنان برمی‌آید همگی پیش از ۱۹۶۷ نوشته شده‌اند.

۴- (التائهون) «مردم گمشده» اثر «محمود حسن اسماعیل» از مصر. این مجموعه شامل تمام شعرهایی است که «حسن اسماعیل» در سالهای ۱۹۳۰ در مورد فلسطین سروده.

۵- (الشعر فی المعرکه) «شعری از میدان نبرد» مجموعه‌ای است از ۴۰ شعر از ۴۰ شاعر عرب که توسط «حسن اسماعیل» گردآوری و ویرایش شده است و درباره مسائل مختلف فلسطین از ۱۹۳۰ تا ۱۹۶۷ می‌باشد.

۶- (الاولیسة العربیة) «اولیسة عربی» اثر «عدنان الراوی» (عراق، ۱۹۲۵،

۱۹۶۷) این مجموعه از دو بخش تشکیل یافته و در سالهای ۱۹۴۸ تا ۱۹۵۱ سروده شده است. بخش نخست ۴ شعر دربارهٔ آوارگان عرب فلسطینی دارد و اشعار بخش دوم دربارهٔ موضوعات مختلفی چون غرور جریحه‌دار شدهٔ اعراب، سرزنش رهبران عرب و امید بستن به نسل جوان برای احیاء حقوق از دست رفتهٔ اعراب در فلسطین سروده شده‌اند. اگرچه اکثر اشعار این مجموعه‌ها متعلق به سالهای پس از ۱۹۴۸ می‌باشند، ولی از نظر زبان شعری و سبک، تفاوت عمده‌ای با شعر سالهای ۲۰، ۳۰ و ۴۰ ندارند و همگی به قدرت برانگیزانندهٔ کلام متکی بوده، با عبارات آتشین و کلمات کوبنده آراسته شده‌اند. تنها مورد اختلاف، حزن و اندوهی است که پس از شکست غمبار ۱۹۴۸، در فضای شعری این دوره احساس می‌شود.

در مورد شعرهای بلند، هفت شعر را برگزیده‌ایم که ذیلًا به معرفی آنان می‌پردازیم:

۱- (ملحمة الحرب المقدسه) «حماسهٔ جنگ مقدس» اثر محمود صدیق شاعر مصری. شعر با این بیت آغاز می‌شود:

ای قبیلهٔ من! شمشیرها به سخن آمده‌اند. «سبحان» سخنور را خاموش کنید و حسان شاعر را وداع گویند.

اگرچه «صدیق» شعر خود را حماسه می‌نامد ولی مطابق هیچ معیاری، این شعر در مقولهٔ اشعار حماسی قرار نمی‌گیرد. این به اصطلاح حماسه چیزی بیش از چند بند با موضوعات مختلف مثل اهمیت مذهبی فلسطین، بی‌عدالتی نسبت به اعراب فلسطین، جانبداری غرب پیرو مسیح از یهودی‌ها و غیره، نمی‌باشد و به جای توصیف جنگ و یا رویدادهائی که منجر به شکست فلسطین شد، شاعر به این بسنده می‌کند که اعراب و مسلمانان را برای رهائی کشور از سلطهٔ یهودی‌ها فراخواند.

۲- (النازحه) «زن آواره» اثر «محمد شمس الدین» شاعر لبنانی، همانطور که از عنوان اثر برمی‌آید آوارگان فلسطینی موضوع این شعر می‌باشند. یک

زن آواره، در بیدری خود و فرزند کوچک و مادر پیرش را که پس از پیروزی اسرائیل در ۱۹۴۸ مجبور به ترک خانه شده‌اند توصیف می‌کند. کودک و مادر پیر قبل از آنکه در یک کشور عرب همسایه ماوا یابند از خستگی و گرسنگی تلف می‌شوند. اگرچه شاعر می‌کوشد با بیان مصیبت زن آواره، شعرش را با احساسات انساندوستانه غنی سازد ولی خواننده احساس می‌کند آنچه می‌شنود از زبان شاعر ادا شده و نه زن ستمدیده. به‌ویژه در پایان آن که زن در سوگ کودک و مادرش ناله سر داده و شکست مسلمانان در اسپانیا را به‌خاطر می‌آورد:

خاطره غرناطه و تراژدی اسپانیا، در قلمب زنده می‌شود اشکی که در چشم دارم از آنروست که امروز را همانند دیروز می‌یابم.

چنین احساساتی مسلماً تصنعی و دروغین است و نمی‌توان باور کرد که یک آواره بی‌پناه ساده، رنج شخصی خود را با تعصب ملی در مورد واقعه‌ای که چند صد سال پیش رخ داده، درهم می‌آمیزد.

۳- (المهزله العربیه) «کمدی عربی» اثر «محمود سلیم الحوص» (فلسطین ۱۹۱۶-) از آنجائی که این شعر توسط یک فلسطینی نوشته شده بخوبی از عهده بیان رنج و عذاب عمیق فلسطینی‌های اخراج شده از کشور برآمده. در ضمن، اعتقاد عموم اعراب و فلسطینی‌ها مبنی بر این که دولت‌های عربی باعث شدند فلسطین از چنگ اعراب خارج شود، را به صدای بلند اعلام می‌کند. این شعر لبریز از دل‌تنگی برای میهن از دست رفته است. در بخش بعد، بار دیگر به این شعر اشاره خواهد شد.

۴- (ارض الشهدا) «سرزمین شهیدان» اثر «ابراهیم العریض» (بحرین ۱۹۰۸-) اگرچه کوتاهی‌ئی در این حماسه (آنچنان که شاعرش نامیده) به چشم می‌خورد، با این وجود می‌توان آن را مثال خوبی از آثار شعری مربوط به مشکل فلسطین به‌شمار آورد. به همین دلیل در اینجا به تفصیل درباره این شعر بحث می‌شود.

این حماسه از یک مقدمه و پنج قسمت تشکیل شده. زمان وقوع رویدادهای آن از ۱۹۴۷ تا تاریخ نامعینی درآینده است و پایانش هنوز سرنیامده است. شخصیت‌ها عبارتند از یک چوپان عرب فلسطینی به نام «زفیر»، و زنش «دعد». یک دختر یهودی به نام «ثمر»، برادر «ثمر»، یک زن مسیحی فلسطینی به نام «ماری» که همسایه «ثمر» است و «حمدان» جوان عربی که عضو مجاهدین است.

در قسمت اول به نام کوه زیتون، شاعر، ما را با «زفیر» چوپان آشنا می‌سازد. او زندگانی ساده و دلنشینی دارد. روزگار را به نگاهبانی رمة گوسفندان و دمیدن در نی لبک می‌گذراند. اما ورق برمی‌گردد و زمانه عوض می‌شود. «زفیر» احساس نگرانی می‌کند حتی صدای نی لبک به گوشش محزون و غمگین می‌آید. زنش «دعد» که برای آوردن نهار به مرتع آمده، فوراً متوجه پریشانی شوهرش می‌شود. در جواب زن که علت ناراحتیش را جویا می‌گردد «زفیر» خوابی را که دیده بازگو می‌کند. او در خواب گرگی را دیده که به رماهش حمله برده و گوسفندی را قبل از آنکه بتواند نجات دهد، دریده است. زن می‌گوید هیچ تعجبی ندارد و آنچه او در رویا دیده در واقع بازتاب وقایعی است که در کشور روی می‌دهد. گرگ همان صهیونیسم است و گوسفند نمادی از فلسطین می‌باشد.

بخش دوم شعر به نام «غزل غزلها» از آماده شدن صهیونیستها برای اعلام ایجاد دولت یهودی در فلسطین صحبت می‌کند. یک شب برادر «ثمر» به خانه می‌آید و خواهرش را در حال گفتگو با «ماری» همسایه مسیحی‌شان می‌بیند. پس از رفتن «ماری» برادر «ثمر» مژده می‌دهد که یهودی‌ها در سازمان ملل پیروزی بزرگی مبنی بر تقسیم فلسطین و تأسیس دولت یهود به دست آورده‌اند. پدر «ثمر» نیز با اخبار تازه از راه می‌رسد. سازمان «هاگانا» که او نیز عضو آن است، از همین امشب علیه اعراب فلسطین دست به عملیات خواهند زد. (هاگانا، سازمان نظامی زیرزمینی صهیونیستی، که از ۱۹۲۰ تا ۱۹۴۸ در

فلسطین فعالیت داشت).

قطعه سوم شعر «باب الوداع» نام دارد که درباره جنگ ۱۹۴۸ می باشد. «زفیر» که به مجاهدین پیوسته به همراه چند تن دیگر از جمله «حمدان» در کمین یک واحد نظامی اسرائیلی هستند. در گرما گرم نبرد «زفیر» زخم برمی دارد ولی به جنگ ادامه می دهد. خبر رسوخ نیروهای اسرائیلی در منطقه «باب الوداع» به آنها می رسد. «زفیر» و «حمدان» و چند نفر دیگر به کمک مدافعان عرب منطقه مزبور می شتابند تا مانع پیشرفت اسرائیلی ها شوند و سرانجام موفق می شوند آنها را محاصره کنند. پس در کمال شگفتی در می یابند نیروهای اسرائیلی به محاصره درآمده، همگی زن هستند و «ثمر» رهبر آنان می باشد. پس از جر و بحث زیاد در این مورد که با زندانیان چه باید کرد. سرانجام تصمیم می گیرند آنها را آزاد سازند زیرا همگی به ویژه «زفیر» معتقدند یک زن، حتی در لباس سربازی، نمی تواند به مردان آسیب برساند. در قسمت چهارم که (هیکل سلیمان) «معبد سلیمان» نامیده شده، شاهد ادامه نبرد هستیم و ناگهان به طور غیر مترقبه ای کشورهای عربی درگیر جنگ، تصمیم به آتش بس می گیرند و قرارداد متارکه جنگ با اسرائیل را منعقد می سازند. فاجعه کامل می شود. اکثر اعراب مجبور به ترک فلسطین شده و در کشورهای عرب همسایه آواره و سرگردان، پراکنده می گردند. ادامه این قسمت از شعر درباره «ملک عبدالله» پادشاه ماوراء اردن است. به اعتقاد محافل عربی، تمایل وی برای الحاق باقی مانده فلسطین به قلمرو پادشاهی اش، نقش عمده ای در شکست اعراب داشته است. به این دلیل «زفیر» مصمم می شود او را به قتل برساند و به زنش می گوید:

دعدا من بر این تصمیم پایدارم

مگر روزگار مرا باز دارد

باشد که بیت المقدس

از خیانت او دمی آسوده گردد.

آخرین بخش شعر، (قبة الصخره) «گنبد صخره» نام دارد و پیشگوئی رویدادهائی است که در آینده رخ خواهد داد. جالب است که شاعر توانسته پاره‌ای از رویدادها مثل ترور «ملک عبدالله» را به درستی پیشگوئی کند. براساس تاریخ ذکر شده در چاپ اول کتاب، نوشتن این حماسه در ۱۳ اکتبر ۱۹۵۰ به پایان رسیده و ملک عبدالله در ژوئیه ۱۹۵۱، ترور شد.

شاعر به آینده امیدوار است و شعرش را با تصور قیامی که ترور «ملک عبدالله» به دنبال خواهد داشت و همه اعراب در آن شرکت داشته و پیروزی نهائی بر اسرائیل را ممکن می‌سازد، به پایان می‌برد.

ارزیابی این اثر نشان می‌دهد که «عریض» شخصیت‌های شعرش را به‌خوبی و به‌دور از گزافه‌گوئی‌های تصنعی برگزیده و پرورانده است. وی آگاهانه از رابطه خوب اعراب فلسطین و ساکنان یهودی آنجا صحبت به‌میان می‌آورد. مثل ملاقات «ماری» با همسایه یهودیش «ثمر».

همچنین تشخیص شاعر، آنجا که از زبان «زفیر» علت اصلی شکست را در عدم برآورد درست قدرت اسرائیل بیان می‌کند، صادقانه و صحیح است:

این شاخ‌گاو بود که اعراب را بر زمین کوبید

بمانند گذشته، اینبار هم اعراب نتوانستند

قدرت دشمن را به درستی تخمین بزنند

ظاهراً دو نکته مهم از دید شاعر پوشیده مانده. اولی در مورد «زفیر» است که شاعر او را فردی اندیشمند، تیزهوش با قدرت تصمیم‌گیری معرفی می‌کند و این شخصیت هوشمند به ناگهان در صحنه‌ای که سربازان اسرائیلی را به محاصره درآورده‌اند، فرو می‌پاشد. در آن موقعیت، «زفیر» است که می‌گوید باید زندانیان را آزاد کرد زیرا جنگیدن از عهده یک زن سرباز برنمی‌آید. چنین طرز فکری نمی‌تواند متعلق به یک شخصیت واقع‌گرا باشد. شاید شاعر می‌خواسته از «زفیر» یک سلحشور جوانمرد بسازد درحالی‌که در جای دیگر «زفیر» آنقدر هوشیار است که می‌تواند از عدم برآورد درست

نیروهای دشمن انتقاد کند، نسبت دادن نگرش ناشیانه و بی تجربگی فوق به او دور از واقع به نظر می‌رسد.

نکته دوم در مورد شخصیت «ثمر» است. اگرچه شاعر در قسمت دوم شعر کوشیده است از او زنی پست با نازلترین ویژگی‌های اخلاقی به نمایش گذارد ولی در پایان، ناخودآگاهانه از او قهرمانی ساخته است که همدردی و تحسین خواننده را فارغ از ملیت و گرایش سیاسی، برمی‌انگیزد. و این چیزی است که محققاً جایی در ذهن شاعر نداشته و مورد نظر او نمی‌باشد.

۵- (لن نخون فلسطین) «به فلسطین خیانت نخواهیم کرد» اثر «مصطفی بهجت بدوی» شاعر مصری (۱۹۲۲). در این شعر مسائل متنوعی از قبیل شکست ۱۹۴۸ و پی آمدهای عاطفی آن برای اعراب، آوارگان فلسطینی و ستمی که بر آنها تحمیل شده و تصمیم اعراب به بازپس‌گیری فلسطین با توسل به زور، مطرح شده است.

۶- (احلام العوده) «رویای بازگشت» اثر «احمد فهمی». در این شعر نیز موضوعات مختلفی مطرح شده و از آنجا که شاعر خود فلسطینی است، موضوع اشتیاق برای بازگشت به میهن، با آوازی رسا به گوش می‌رسد.

۷- و آخرین مجموعه شعری که از آن نام می‌بریم (شهرزاد فی خیم اللاجئین) «شهرزاد در خیمه آوارگان است» که اولین شعر «عبدالجبار عبدالحسین خضیر» شاعر عراقی به حساب می‌آید، وی در مقدمه می‌گوید:

این شعر را از درون کهنه پارچه‌های مندرس منزلگاههای لرزانی که نام

اردوگاه پناهندگان به خود گرفته، می‌سرایم. جایی که ایده‌های بکرزاده

می‌شوند و درد و تلخکامی و عواطف را قدرت می‌بخشند.

علیرغم این مقدمه امیدبخش، غیر از آنچه سایر شعرا و نویسندگان درباره آوارگان و پناهندگان فلسطینی تصویر و بیان کرده‌اند، شاعر حرف تازه‌ای برای گفتن ندارد. تنها نکته‌ای که تازگی دارد، به کارگیری یک شخصیت فولکلور (شهرزاد) برای نقل داستان آوارگان می‌باشد.

۴- حرف‌های تازه

بررسی اشعاری که پس از تسلیم فلسطین در ۱۹۴۸ دربارهٔ رخدادهای این کشور سروده شده‌اند نمایانگر راه یافتن عنوان‌های تازه‌ای به آثار این دوره می‌باشد، هرچند در کنار آنان، موضوعات کهنه‌تری که قبل از ۱۹۴۸ مطرح بودند نیز مثل وظیفهٔ مسلمانان و اعراب نسبت به فلسطین، اعتراض به شیوهٔ عمل رهبران عرب و جانبداری دولتهای غربی از اسرائیل، به‌حضور خود ادامه دادند. ولی تأکید عمدهٔ این بخش کتاب بر چهار موضوع ذیل که پس از این سال پدیدار شدند یعنی مسئلهٔ آوارگان عرب فلسطینی، اشتیاق بازگشت به کشور خود، تجربهٔ تلخ شکستهای پی در پی و سرانجام، موضوع فدائیان، می‌باشد.

آوارگان عرب فلسطینی

آنچنان که ذکر شد، جنگ ۱۹۴۸ اعراب و اسرائیل صدها هزار عرب مسلمان و مسیحی فلسطین را مجبور به ترک خانه و زمین‌هایشان ساخت، این آوارگان به چند کشور عربی پناهنده شدند به تدریج و با افزایش تعداد آنان، ناراضی‌تی و مرارت نیز شدت یافت، همراه با آن نفوذ سیاسی این عده در جهان فزونی گرفت. در ژوئن ۱۹۶۷ یکبار دیگر جنگ شعله‌ور گردید و نه تنها موقعیت آوارگان را بهبود نبخشید بلکه بیش از ۴۰۰۰۰۰ تن دیگر را از

خانه‌هایشان بیرون راند که نیمی از این تعداد برای دومین بار در طول بیست سال گرفتار این مصیبت می‌شدند.

حضور آوارگان در کشورهای عربی پذیرای آنان، نشانهٔ بارز تداوم حیات فلسطینی‌ها بود و این واقعیت از یک طرف دروغ ادعای مقامات اسرائیل - آنچنانکه «گلدامیر» اظهار نموده بود - که «چیزی به نام فلسطینی وجود ندارد» را ثابت می‌کرد و از طرف دیگر، یاد کشور از دست رفته را در خاطر اعراب زنده نگه می‌داشت.

بررسی آثار ادبی که پس از فاجعهٔ نکبت بار شکست فلسطین نوشته شد، نشانگر توجه بسیار نویسندگان و شاعران عرب به موضوع آوارگان می‌باشد. در مورد شعر، باید گفت عناوین و محتوای خیل اشعاری که پس از ۱۹۴۸، به ویژه در دهه‌های ۵۰ و ۶۰ سروده شدند، مبین علاقهٔ شاعران به این موضوع می‌باشد. حتی آن دسته از شاعرانی که قبل از این سال به فلسطین توجهی نداشتند، به شدت تحت تأثیر تراژدی آوارگان قرار گرفتند.

برای مثال «احمد زکی ابوشادی» (مصر، ۱۸۹۲-۱۹۵۵) از پیشروان شعر نوین عرب، آنجا که از فلسطین سخن بر زبان می‌راند، صرفاً به مسئلهٔ آوارگان اشاره دارد. وی در شعر (اللاجئون) «آوارگان»، (۱۹۴۹) رنج و مصیبت این مردم بی‌پناه را بیان می‌کند.

شعر او با این بیت آغاز می‌شود:

زبان این مردم بسته است و قادر نیستند از رنجی که می‌برند سخن
بگویند آنها عذاب جهنم را روی زمین تجربه می‌کنند.

«بدر شاکر السیاب» (۱) (۱۹۲۶-۱۹۶۴) شاعر عراقی، که از پیشگامان موفق به کارگیری شیوهٔ شعر آزاد به شمار می‌آید در شعر (قافلة الضیاع) «کاروان از دست رفتگان» (۱۹۶۵) به همین موضوع اشاره دارد. در واقع این تنها شعری است که او مستقیماً دربارهٔ فلسطین سروده و سایر اشعارش تنها دربردارندهٔ اشارات ضمنی به موضوع فلسطین می‌باشند. برای مثال می‌توان از

شعر (فی‌المغرب العربیه) «اعراب شمال افریقا» (۱۹۵۶) که دربارهٔ قیام مردم الجزایر علیه اشغالگران فرانسوی سروده، نام برد.

شاعران عرب عموماً منعکس‌کنندهٔ این عقیده همگانیند که رنج فلسطینی‌ها به دلیل دروغ‌هایی که از طرف خود اعراب و به‌ویژه رهبران و همینطور از جانب جامعهٔ جهانی و بخصوص غرب، اظهار می‌شود در پرده و ناشناخته باقی مانده است.

به ادعای شاعران، رهبران عرب نسبت به این مسئله بی‌اعتنایند و اگر قدمی در این راه برمی‌دارند در واقع مقاصد شخصی و خودخواهانهٔ خود را دنبال می‌کنند. البته این ادعای تازه‌ای نیست، آنچنانکه در بخش‌های پیشین ذکر شد، و در اشعار قبل از ۱۹۴۸ نیز به چشم می‌خورد با این تفاوت که در این مقطع، انتقاد شاعر عرب بر پایهٔ نگرانی و هیجانات عاطفی قرار ندارد بلکه یافته‌های واقعی و ملموس را در نظر می‌آورد. همچنین شاعران کشورهای مختلف عربی، حتی کشورهایی که مورد انتقاد و سرزنش مستقیم قرار داشتند، به شدت و با صدای بلند به متهم کردن دولتهای عرب پرداختند. برای مثال «سعدالباوردی» (۱۹۲۹ -)، شاعری از عربستان سعودی، صراحتاً از خیانت رهبران عرب نسبت به فلسطین صحبت می‌کند و عربستان سعودی خود از جمله کشورهایی است که از طرف برخی از شاعران مثل «رشید سلیم‌الخوری» در مظان شدیدترین اتهامات قرار داشت.

«الباوردی» در شعر (اغنية العوده) «ترانهٔ بازگشت» گفتگوی یک زن آواره با پسر کوچکش را با این کلمات در قالب شعر می‌ریزد.

پسرکم! به‌خاطر طمع آنان است که فلسطین

اینچنین به نکبت افتاده است

اینها هر زمان که جانب فلسطین را گرفتند

بدنش را زخمی و آزرده ساختند

همچون کفی برگرد پیکر فلسطین زوزه کشان می‌چرخیدند

لشگریانشان هلهله می کردند لیکن نابود شده و از هم پاشیدند
آنها رفتار بزرجران ها را داشتند.

پسرم خیلی ها همه هستی خود را از دست دادند و اینک
من، تو و دیگران هستیم که در اندوه دست و پا می زنیم.

اکثر شاعران کشورهای سودان، لبنان، تونس، عراق و شعرای عرب مهاجر
جنوبی همین اتهامات را در اشعار خود تکرار کردند و البته به عقیده آنان، نه
تنها اعراب بلکه غرب نیز با تشویق صهیونیستها و پشتیبانی از آنان در راه
ایجاد دولت یهودی، بخش عمده ای از مسئولیت آواره ساختن فلسطینی ها را
بر دوش دارد.

«محمود حسن اسماعیل» شاعر مصری در شعر (اللاجئون) «آوارگان»
(۱۹۵۱) می گوید «چادر کهنه ای» که تمام دارایی یک آواره را تشکیل
می دهد «توسط غرب و از طریق سیاستی مزورانه و توطئه آمیز علیه اعراب،
طراحی و برپا شده است».

«سلیمان زهیر» شاعر لبنانی «بالفور» را با «ترومن» - رئیس جمهور امریکا
از ۱۹۴۵ تا ۱۹۵۳ که در ۱۹۴۸ قویاً از تشکیل دولت یهود جانبداری کرد،
مقایسه نموده و در شعر (الی بالفور و ترومن) «به بالفور و ترومن» (۱۹۵۱)،
این دو را مسئول اصلی اخراج اعراب فلسطین از سرزمین هایشان معرفی
می کند.

در مورد نقش ایالات متحده امریکا باید گفت که پس از ۱۹۴۸ چهره
زشت این کشور جای بریتانیا را به عنوان عنصر گناهکار در کشمکش اعراب و
اسرائیل، اشغال کرد. از میان بیشمار اشعاری که در این مورد سروده شدند
می توان از شعر (الخیمه و القمر) «چادر و ماه» اثر «صابر فلهوت» نام برد. شعر
حامل پیامی است از یک آواره فلسطینی به فضاوردان آمریکایی که برای
نخستین بار در ۱۹۶۹ بر کره ماه قدم گذاردند.

آواره در پیام خود، رفتار ایالات متحده با فلسطینی ها و جنایات این کشور

در ویتنام و سایر نقاط را به یاد فضاانوردان می‌آورد. این شعر بخوبی نشان می‌دهد که هر اندازه امریکا بکوشد از طریق تظاهر به صلح دوستی و یا با بهره‌رخ کشیدن تفوق تکنولوژیکی‌اش در فضا، چهره‌خوشایندی از خود به‌نمایش بگذارد اعمال غیرانسانی او بر روی کره زمین خصوصیات واقعی ماهیت کربیه او را آشکار خواهد ساخت.

بخشی از پیام فوق به این شرح است:

از آن بستر بلند ماه

ندای آرامش و آشتی سرمی‌دهید

تاکله‌هایی از آدمهای چرنده را بازی دهید

شما، زمین را در قدس و سونز و ویتنام

به ریای خویش آلودید

و آنگاه به بانگ بلند

دعای آرامش و آشتی

سردادید

اما جنگها و دندانهاتان

بر وطن مجروح من و خیمه کهنه من گواه سیاه‌کاریتان است.

از نظر «بدر شاکرالسیاب» شاعر عراقی، جامعه جهانی باید در این قضیه

مسئولیت عظیمی را بردوش کشد در شعر «کاروان از دست رفتگان» نوعی

برادرکشی همانند داستان «هابیل و قابیل» را در تراژدی آوارگان می‌بیند:

قابیل! برادرت کجاست؟ برادرت کجاست؟

آسمان برافروخته از خشم می‌پرسد.

و ستارگان یک صدا ندا سرمی‌دهند:

قابیل! برادرت کجاست؟

(پاسخ می‌شنود) - در خیمه آوارگان افتاده است.

«سیاب» در شعر خود این نکته را نیز مورد تأکید قرار می‌دهد که مصیبت

آوارگان به ترک خانه و کاشانه‌شان محدود نمی‌شود بلکه آنها از داشتن هر نوع حق انسانی محروم شده‌اند. آنها مثل حیوانات در غارها و سوراخ‌ها زندگی می‌کنند و وقتی گرسنه می‌شوند زوزه می‌کشند و اجسادشان دفن نشده در هوای باز باقی می‌ماند:

نه فقط از شهرها و دهکده‌ها بیرون رانده شدیم

حق انسانی زیستن را نیز از ما گرفتند

امروز، غارها مسکن ما شده و بهنگام گرسنگی زوزه می‌کشیم و می‌رویم

بدون آن‌که حتی گوری از ما باقی بماند.

آواره فلسطینی بزودی چهره ستم‌دیده‌ای دلشکسته و رانده‌شده را یافت که در خیمه‌های مندرس درحالی‌که کودکان گرسنه و بیمار پیرامونش را فرا گرفته‌اند به سختی روزگار می‌گذرانند. «عبدالوهاب البیاتی» شاعر عراقی در شعر (العرب اللاجئون) «آوارگان عرب» (۱۹۶۱)، تصویر زیر را از او ترسیم می‌کند:

آواره عرب برهنه و زخم‌دیده

بر در خانه‌ها به گدایی نشسته

و سالهای دراز مصیبت چون جانوران موزی ذره ذره گوشت تن او را

می‌جویند.

یکی از قدیمی‌ترین و شاید بتوان گفت نخستین شعری که با این مضمون سروده شده، (اللاجئه) «زن آواره» (اکتبر ۱۹۴۸) اثر «کامل سلیمان» شاعر لبنانی می‌باشد. او با کلماتی سوزناک و مؤثر موقعیت یک زن آواره را اینچنین تصویر می‌کند:

زن با ضعف و بیماری پوشانیده شده

از سرتا به پا در شرم مستغرق است

گیج و خسته و دردآلود قدم برمی‌دارد

چهره‌اش آینه اندوه و خشم

شعله‌ای که از دلش زبانه می‌کشد، اشک دیدگانش را می‌خشکاند و چشمانش را خالی و تهی می‌سازد.

جامه‌ای مندرس را به دور بدنی نحیف که زمانی زیبا بوده، می‌پیچد. شاعر که هدفش جلب ترحم بیشتر است رنج و بدبختی زن آواره را به تفصیل شرح می‌دهد. در ادامه شعر می‌خوانیم، با شروع آشوبها در شهر، زن که تا سرحد مرگ ترسیده، تصمیم می‌گیرد همراه دو فرزندش بگریزد ولی به دلیل وحشت فوق‌العاده‌ای که بر او مستولی شده نوزادش را در خانه جا می‌گذارد. شوهر و عمویش کشته می‌شوند و اینک او و فرزندانش تنها و بی‌پناه دوران سرگردانی را می‌گذرانند.

شعر (علی‌الرصیف) «در پیاده‌رو» (۱۹۵۳) اثر «سلیمان العیسی» نیز نمونه گویای چهره آوارگان به‌ویژه در دهه ۵۰ و اوایل دهه ۶۰ می‌باشد. شعر، داستان پیرمردی آواره را که شاعر در یکی از پیاده‌روهای دمشق دیده، بازگو می‌کند. «العیسی» شعرش را با توصیف نحوه برخوردش با این مرد و بچه‌هایش، در راه بازگشت به خانه، در شبی سرد و تاریک، آغاز می‌کند. این منظره شاعر را متقلب ساخته و او عمق فاجعه اعراب فلسطین را یک‌باره در چهره آن آواره می‌بیند:

این جامه‌های کهنه گرسنگی کشیده

سرنوشت ملتی بر باد رفته را می‌پوشاند.

در این خرابه‌ها

خاک، بستر وطنی شهید است.

«العیسی» احساس می‌کند با پیرمرد وجه تشابهی دارد، از این نظر که او در «اسکندرون» بدنیا آمده و این ناحیه تا ۱۹۳۶ به «سوریه» تعلق داشت و در این سال آن را جدا و به «ترکیه» ملحق ساختند. بدین ترتیب هر دو آواره‌اند و از سرزمین مادری خود دور افتاده‌اند:

من نیز چون تو هستم

آنها محیط دلنشین کودکیم را ربودند

و اینک نه وطن دارم نه خانه‌ای که آمالم را در آن بال و پر دهم.

«العیسی» در شعر (لاجئة فی النظاره) «بازداشت دختر آواره» (۱۹۵۴)، داستان دختری آواره را که بدلیل فقر به خودفروشی روی آورده، بیان می‌کند. دختر توسط پلیس بازداشت و در انتظار محاکمه به سر می‌برد. شاعر، با او احساس همدردی می‌کند و بازداشت او را نه تنها غیر منطقی که غیر منصفانه می‌داند. به نظر او جامعه‌ای که شاعر و دختر در آن زندگی می‌کنند نمی‌تواند ادعای شرافت کند، چه این همان جامعه‌ای است که تمامی یک کشور را (فلسطین) به دشمن فروخته است.

به نظر می‌رسد بسیاری از شاعران عرب به برگزیدن یک زن آواره به عنوان شخصیت اصلی شعر و بیان بدبختی‌ها و رنج او، گرایش دارند. به اضافه آنچه که در بالا ذکر شد شعرهای زیر همگی در همین زمینه سروده شده‌اند:

(النازحه) «زن آواره» (۱۹۵۰) اثر «محمد شمس الدین» - (الارملة اللاجئة) «بیوه زن آواره» (۱۹۵۰) و (الیتیم اللاجئة) «دختر یتیم و آواره» (۱۹۵۱) اثر «حسن الزین» - (اللاجئة العذراء) «باکره آواره» (۱۹۵۰) اثر «عدنان الراوی» (عراق، ۱۹۲۵ - ۱۹۶۷) - (اللاجئة فی العید) «زن آواره در عید» (۱۹۵۱) اثر «محمد مهدی الجواهری» - (مع لاجئة فی العید) «با یک زن آواره در عید» (۱۹۵۱) اثر «فدوی توقان» - (لیل و اللاجئه) «شب وزن آواره» (۱۹۵۵) اثر «محمی الدین فارسی» (سودان ۱۹۲۳) - (فی الحان اللاجئة) «ترانه‌های یک زن آواره» (۱۹۵۵) اثر «علی الحلی» - (فلسطینیه نازحه) «یک زن آواره فلسطینی» (۱۹۵۶) اثر «عزیز هارون» (سوریه ۱۹۲۳) و (اللاجئات) «زنان آواره» اثر «عبدالباسط الصوفی».

به هر حال، نمایش «آواره» به عنوان فرد مطرودی که جز تأسف خوردن و اشک ریختن بر مشکلات کاری از دستش بر نمی‌آید، مدت زیادی دوام نیاورد و از اواخر دهه ۵۰ شاعرانی چند، شروع به دگرگون ساختن شخصیت

ارائه شده از آوارگان نمودند. این دگرگونی‌ها در طول دهه ۶۰ و تا وقوع جنگ ۱۹۶۷، آشکارتر شد.

در آغاز، آواره به فکر فرو می‌رود و از خود می‌پرسد، تا چه مدت باید در چادر باشم و تحقیر را تحمل کنم؟ و یا چرا باید در سکوت و تبعید جان بسپارم؟

زمزمه ملالت از زندگی در تبعید که آرام آرام در ذهن پاره‌ای از شاعران رخنه می‌کرد، بزودی به فریادهای رسا و فراگیر بدل شد. چند بیت زیر از شعر (الاسلام) «از صلح خبری نیست» اثر «هارون هاشم رشید» نمونه این آثار است:

از صلح خبری نیست

آنها که در چادرها می‌زیند

از ذلت زندگی در آنجا خسته‌اند

از رنج و مشقت و عذابی که می‌برند آزرده‌اند

از احساس خزش مرگ در استخوانهایشان به جان آمده‌اند

گویی از زنده بودن سیر شده‌اند

چون بی‌خانمانند و

در ظلمت روزگار سپری می‌کنند.

آواره، نارضایتی خود را از پذیرش سرنوشتی که بر او تحمیل شده بود و از او موجودی پاک‌باخته و بی‌ارزش می‌ساخت که بی‌هدف در تبعید از این سو به آن سو می‌رود و در انتظار کمکی موهوم بسر می‌برد، با صدای بلند اعلام می‌کند و به شخصیتی تبدیل می‌شود که می‌کوشد خود زمام سرنوشتش را در اختیار گیرد.

«ممدوح عدوان» در شعر (السيف والصدى) «شمشیر و زنگار» (۱۹۶۴) سیمای آواره فلسطینی را در قالب نوجوانی که مصمم است با کوشش خود سرزمینش را بازپس گیرد، به تصویر در می‌آورد. جوان، شمشیری را که از زمان کشته شدن پدرش باقی مانده از مادر می‌طلبد. او ۱۵ سال است (از

۱۹۴۸) که در انتظار این روز بوده و طی این مدت شمشیر زنگ زده است. حال که به اندازه کافی قدرتمند شده در صدد برآمده است تا سرنوشتش را خود رقم بزند. او نمی‌خواهد در کشورهای دیگر همچون میهمانی روزگار بگذراند. لذا، خطاب به مادرش می‌گوید:

از این پس نقش مهمان را نخواهم داشت
بدون فرمان الهی، خود سرنوشتم را شکل می‌دهم

می‌خواهم همان‌جا بمیرم که پدرم مرد
پانزده سال انتظار بر من گذشت و من
دیگر کودک نیستم.

در بخش ۳ اشاره شد، شاعران عرب تا ۱۹۴۸ هر زمان که درباره فلسطین شعر می‌گفتند از دو گرایش مذهب و ملیت متأثر بودند و در آن مرحله، کشمکش اعراب و اسرائیل را مبارزه‌ای نژادی - مذهبی میان اعراب و یهودی‌ها به‌شمار می‌آوردند.

اخراج اعراب فلسطین از کشورشان، زمینه مساعدی برای گرایشی نو در اشعار مربوط به فلسطین بطور عام و بویژه آوارگان شد. یعنی، حس انساندوستی و همدردی با افراد بی‌نوا و مستأصل که ممکن است در هر شخصی فارغ از علائق مذهبی و نژادی برانگیخته شود.

می‌توان ادعا کرد نوشتن درباره آوارگان، افق گسترده عواطف انسانی را که به‌ندرت در آثار پیش از ۱۹۴۸ یافت می‌شود، در پیش روی شاعران عرب، حتی فلسطینی‌ها، گشود.

برای مثال شاعره فلسطینی «فدوی توقان»، خواهر «ابراهیم توقان» در شعر «رقیه» صحنه‌های تأثیربرانگیزی از زندگی یک زن آواره را ارائه می‌دهد. علیرغم فلسطینی بودن شاعره، نشانه‌ای از شیفتگی مذهبی یا تعصب نژادی در این اثر دیده نمی‌شود. در عوض خواننده با چشمه‌ای لبریز از احساسات

انسانی روبرو است. برای نمونه به چند بیت زیر که لحظاتی از زندگی زن آواره (رقیه) و کودکش را توصیف می‌کند، توجه کنید:

موجودی ناتوان، بسان پرنده‌ای تازه زاد
از سینه لرزان و ضعیف زن آویخته است
زن با دستی سر کودک را گرفته و دست دیگرش
گرد بدن کودک پیچیده است
اگر می‌توانست، او را در میان اضلاعش می‌برد و کبدش را نیز بر او فرو
می‌پوشید

شاید که او را بگرمای عشقش
در این شب یخ‌بسته پناهی باشد
و کودک که به نفس‌های یکنواخت زن گوش می‌دهد
دستهایش را به دور گردن او حلقه می‌زند و زمزمه سر می‌دهد «مادر» و
سپس گردن و چانه زن را نوازش می‌کند
و زن عطر بهشت غصب‌شده‌اش را از تن کودک استنشاق می‌کند.
و حریر صانه او را می‌بوید و می‌بوسد.

«کمال ناصر» شاعر مسیحی اهل فلسطین در شعر (صرخة الخيام) «فریاد خیمه‌ها» از اندوهی که به مناسبت فرا رسیدن ماه رمضان بر قلب آوارگان مستولی می‌شود، سخن می‌گوید. این احساس ربطی به اعتقادات مذهبی شاعر ندارد بلکه از عواطف انساندوستانه او ناشی می‌شود.

بگفته شاعر، مسلمانان، لااقل در طول یک ماه رمضان، حال افراد گرسنه را بهتر درک می‌کنند به این دلیل خواستار طولانی شدن این ماه هستند:

رمضان ای ماه روزه
خیمه‌ها از فراق محزونند
که در این ماه حال آنان را که از شدت فقر به گرسنگی افتاده‌اند بهتر
می‌فهمند و آرزوهایشان همانند می‌شود و

می‌خواهند که زمان روزه به‌درازا بکشد.

«عبدالوهاب البیاتی» شاعر عراقی نمی‌تواند بپذیرد که چرا آوارگان مجبور به زندگی در تبعید شده‌اند و از داشتن خانه و زندگی مانند سایر مردم محرومند. در شعر (لماذا نحن فی المنفى) «چرا در تبعید باشیم» (۱۹۶۰) چند پرسش را از زبان آوارگان مطرح می‌سازد که همگی بر اندیشه انسان‌دوستی و عدالت خواهی او استوارند:

چرا باید در تبعید بمیریم بی آنکه کسی بر ما سوگواری کند.

چرا همچون انسانهای دیگر قریاد نکنیم

ما بر روی آتش، بر روی خار قدم می‌نهیم

خدایا! نه خانه‌ای، نه عشقی

در وحشت و هراس جان می‌دهیم.

چرا تبعید شده‌ایم؟ خدایا! چرا؟

در آرزوی بازگشت

«پس از ۱۹۴۸، سال نکبت که منجر به نفرت‌انگیزترین شکستی شد که ممکن است بر ملتی تحمیل شود زندگی در نظر اعراب فلسطین دوگونه یافت؛ یا زندان و یا تبعید. منظور از «زندان» کلیه سرزمینهایی بود که به انقیاد اسرائیل درآمد و «تبعید» تمام کشورهای دیگر را شامل می‌شد.»

این جملات از مقدمه انتقادی «یوسف الخطیب» (۱۹۱۳) شاعر فلسطینی بر یک مجموعه شعر (۱۹۶۸) نقل شده است. این مجموعه در برگیرنده اشعار آن دسته از شاعران عرب است که پس از ۱۹۴۸ در سرزمین‌های تحت کنترل اسرائیل زندگی می‌کردند و از این نظر که بازتاب احساس رو به تزیادی است که از این سال به بعد در افکار اعراب فلسطین، در هر نقطه‌ای که زندگی می‌کردند، پدیدار شد، شایان تعمق می‌باشد. برخی سیاستمداران و نویسندگان، از این که چرا اعراب فلسطین در جهان گسترده اعراب جایگزین

نمی‌شوند و ازدست رفتن همیشگی فلسطین را نمی‌پذیرند، اظهار شگفتی می‌کنند. این دسته، کوچکترین توجهی به عنصر انسانی تراژدی فلسطین ندارند و این واقعیت آشکار را که علاقه فلسطینی‌ها به کشورشان حق مسلم آنان بوده و وراء جهت‌گیریهای سیاسی و یا مادی قرار دارد، نادیده می‌گیرند. علاقه به فلسطین، وابستگی روحی عمیقی است که علیرغم زندگی در اردوگاه آوارگان و یا برخورداری از هر موقعیت رفاهی مناسبتری، همچنان در قلب فلسطینی‌ها به قوت خود باقی است.

حقیقت این است که هر عرب فلسطینی که پس از ۱۹۴۸ مجبور به زندگی در یمن، دمشق، بیروت، قاهره، بغداد و هرکجای دیگری که شده، همواره خود را غریبه احساس کرده و این برداشت غلط را که آوارگان بارضامندی و خوشحالی به زندگی در سایر کشورهای عربی گردن می‌نهند تا نقشه‌های شیطانی رهبران و سیاستمداران عملی شود را باید به فراموشی سپرد. از دهه ۵۰ هیچ شاعر فلسطینی را نمی‌یابید که شعرش منعکس‌کننده این طرز فکر نباشد. برای مثال، «جبرا ابراهیم جبرا» (۱۹۱۹) از نویسندگان، مستقدین و شاعران برجسته عرب که در «بیت‌الحم» بدینا آمد و پس از جنگ به عراق رفت. اگرچه او از نظر مالی هیچ کمبودی نداشت و مجبور نبود در اردوگاه زندگی کند، در عین حال هرگز احساس خود را از این که از زمان ترک فلسطین در تبعید به سربرده است پنهان نساخت و آثارش گواه این مطلب می‌باشد.

در شعر (بودای‌النهی) «دشت‌های تبعید» (۱۹۵۳) «خارج از مرزهای فلسطین بسر بردن را»، زندگی تبعیدگونه در دشت، توصیف می‌کند و در این باره می‌گوید:

در دشت تبعید، بهاران سپس یکدیگر می‌گذرند

ما چه می‌کنیم که عشقمان را گم کرده‌ایم

و دیدگانمان از شن و شب‌نم سرد پر شده است.

شاعر، سپس شکایت زندگی رقت‌انگیز و خانه‌بدوشی اعراب فلسطین را

پیش سرزمین مادری از دست رفته می برد و می گوید:

ای سرزمین من

ما را به یاد آر که اینک میان خارهای بیابان سرگردانیم

میان کوهها و صخره ها در بدریم

ما را به یاد آر که در شهرهای پر آشوب آنسوی اقیانوسها و دشتها

سرگردانیم.

به یاد آر ما را که چشمها مان به غباری آلوده است

که تا این سرگردانی هست، زدوده نمی شود.

«محمود سلیم الحوص» (۱۹۱۶) در یافا به دنیا آمد و در رشته علوم انسانی

از دانشگاه آمریکایی بیروت درجه فوق لیسانس گرفت. وی در شعر بلندی،

خود را «یک عرب فلسطینی که در کشورهای دور گم شده» می خواند و

خطاب به بهشت گمشده اش، هموطنان آواره اش را آوارگانی توصیف می کند

که از کشوری به کشور دیگر رانده می شوند:

ای بهشت گمشده! هرگز در نظرمان حقیر نبودی

ولی اینک سرزمینهای پهناور بر ما تنگ گرفته اند

بدبخت مردم تو که پراکنده و هریک در گوشه ای سرگردانند

از اشعار دیگر شاعر فلسطینی «هارون هاشم رشید» (۱۹۳۰) نیز همین

احساسات تراوش می کند. چند بیت زیر از مجموعه اشعار او بنام (حتی یعود

شعبنا) «تا بازگشت مردم ما»، نشان می دهد که دورنمای زندگی در چشم

فلسطینی های تبعیدی تا چه اندازه تیره و تلخ بوده است:

در هرز راه های ناشناخته سیر کردیم، بی آنکه نوری و یا بارقه امیدی فرا

را همان باشد.

از میان توفانهای مهیب عبور کردیم و بیش از همه عالم رنج بردیم و

ایکاش نشانی از بازگشت می یافتیم

که اینک آینده را جز به تاریکی راهی نیست.

بررسی آثار «توفیق صائغ» (۱۹۳۲-۱۹۷۱)، شناخته شده‌ترین شاعر فلسطینی نزد انگلیسی زبانها، نشان می‌دهد که شوق بازگشت به وطن به همراه «خدا» و «عشق» موضوعات اصلی اشعار او را تشکیل می‌دهند. زندگی «صائغ» پس از ۱۹۴۸ کاملاً از نظر مادی تأمین بود. او مدتی را در دانشگاه امریکایی بیروت گذراند. در ۱۹۵۱ «بنیاد را کفلر» بورسی جهت تحصیل در رشته ادبیات تطبیقی در دانشگاه «هاروارد» به او اعطا کرد. در ۱۹۵۹ به مرکز مطالعات افریقائی شرقی دانشگاه «لندن» پیوست و به‌عنوان مدرس ادبیات عرب مشغول به کار شد و تا ۱۹۶۲ در آنجا ماند. وی همچنین از ۱۹۶۸ تا ۱۹۷۱ در دانشگاه «کالیفرنیا» تدریس می‌کرد. با همه اینها، علاقه او به سرزمین مادری که دوران کودکی و نوجوانی اش را در آن گذرانده بود، روز و شب در خاطرش زنده می‌شد. در توصیف آوارگی و تبعید به یاد خانه‌ای که در ۱۹۴۸ مجبور به ترک آن شد، اینچنین اظهار دلشنگی می‌کند:

پاهایم چاک چاک شده است و بی‌خانمانی خسته‌ام کرده

نیمکت پارکها بستم است

پلیس با نگاهی پر سوءظن تعقیب می‌کند

با زحمت خود را از جایی به جایی می‌کشم و

ذهنم از هر اندیشه‌ای تهی است، الا یکی! و آن

خانه‌ایست که دیروز، آری تا همین دیروز از آن من بود و هر شب رویای

بازگشت به آن را می‌بینم.

بسیاری از شاعران فلسطینی در کشورهای منطقه خلیج فارس مکان امنی برای زندگی یافتند؛ ولی اشعار آنان نیز حاکی از احساس بیگانگی و ازدست دادن هویت است. «حسن النجمی» هنگامی که در قطر می‌زیست در شعر (اغنية الى الجنوب) «ترانه‌ای برای جنوب» (۱۹۶۰) این مسئله را عنوان می‌کند که کشورها از پذیرفتن و پناه دادن به آوارگان فلسطینی خسته شده‌اند و در آرزوی بیرون راندن آنانند:

ای مردم سرزمین من! تمام کشورها از تحمل شما به ستوه آمده‌اند

و راهها بروی شما بسته است

ما در بیابانهای خشک، بیهوده می‌گردیم.

«راضی صدوق» یکی دیگر از شاعران فلسطینی که مدتی در کویت زندگی

کرد در شعر (من اغانی القافلة الضائعة) «چند ترانه از کاروان گمشده» (۱۹۶۴)

معتقد است آینده نسل جدید اعراب فلسطین که در تبعید به دنیا می‌آیند بهتر از

والدیشان نخواهد بود. وی خطاب به دختر نوزادش «زلی» می‌گوید:

دخترکم، تو جهانی را می‌مانی

بی‌رنگ، پایمال و دریدر

ژلای من، اینجا

پدرت، بیگانه، زیون شده

و فراری بیش نیست

آنچه در بالا گفته شد نشان می‌دهد که شاعر فلسطینی نمی‌تواند هیچ مکان

دیگری را در دنیا جانشین سرزمین مادری از دست رفته خود سازد و تمام

کشورها برای او بیگانه هستند. به این جهت علاقه او به بازگشت به فلسطین

احساسی طبیعی و واقعی است. در قطعه زیر که از شعر (المهزل العربیه)

«کمدی عربی» اثر «محمود سلیم الحوص» بیان شده، شاعر از دلشنکی شخص

خود صحبت می‌کند و این نمونه کوچکی است که در آثار شعرای فلسطینی

فراوان به چشم می‌خورد:

یافا! چنان در فراق اشک ریختم که چشمه اشکم خشکید

پس آنگاه خون از دیدگانم جاری شد.

آیا ممکن است یکبار دیگر تو را ببینم؟

روز و شب، یاد تو در وجودم زنده است

و تا ابد در تاروپود روحم زنده خواهد بود

دردی کهنه بر قلبم سنگینی می‌کند و با اشتیاق فریاد می‌زند: وای وطنم!

هرچه آسودگیش در این زندگی بیشتر می‌شود با ریشخندی به آن پاسخ می‌گوید.

برخی از شاعران، برای خبردار شدن از اوضاع فلسطین به باد و ستاره و پرندگان متوسل می‌شوند. (بحیرة الزیتون) «دریاچه زیتون» (۱۹۵۷) اثر «یوسف الخطیب» مثال خوبی در این مورد است. «خطیب» نگران خانه و دهکده‌شان است که به دست اسرائیلی‌ها افتاده و از باد می‌خواهد که هرچه در آنجا می‌بیند به او اطلاع دهد. باد حامل خبرهای بدی است. درخت زیتون حیاط خانه‌شان خشکیده و خانه ملول است و از دوری صاحبانش احساس دل‌تنگی می‌کند. شاعر به ستارگان روی می‌آورد و آنها نیز گفته‌های باد را تأیید می‌کنند. شاعر که عمیقاً افسرده شده پیام زیر را توسط پرندگان به دهکده‌اش می‌فرستد:

دهکده من! پرندگان را به‌سوی تو می‌فرستم
و به آنها می‌گویم وقتی به دهکده کنار رودخانه رسیدید لحظه‌ای درنگ کنید

و به خانه‌مان بگوئید که ما چقدر اندوه‌گینیم
به او بگوئید اگر امید به فردا نبود، نمی‌توانستیم زنده بمانیم

به روح سوگند، ای دهکده من
خواب به چشمانمان نمی‌آید
که یاد تو بیدارمان نگاه داشته

و دوری از تو همواره اشک‌آلودشان نگاه می‌دارد.
و هر زمان که به آسمان می‌نگریم چهره غمگین تو را می‌بینیم، آه! که چه
چهره غمگینی پیدا کرده‌ای!

یکی از شاعرانی که در آتش اشتیاق بازگشت می‌سوزد «ابوسلمی» است. اشعار بسیار زیاد او در این باره پراز شور و هیجان نسبت به «خانه گمشده» و

آرزوی دوباره پیوستن به خاک میهن است. برای مثال در شعر (سَنَعُوذُ)
 «بازخواهیم گشت» اینطور تصور می‌کند که زوایای کشور از دست رفته، تپه‌ها
 سواحل رودخانه‌ها و شن‌ها و خلاصه هر ذره‌ای او را به بازگشت فرا می‌خواند:
 فلسطین عزیز من! چگونه می‌توان دور از
 دشته‌ها و تپه‌های تو زیست.

دامنه خونین کوه‌های سرخی‌اش را به افق بخشیده
 و همگی مرا می‌خوانند.

علاقه بازگشت به وطن در شعر (نداء الارض) «صدای وطن» (۱۹۵۴) اثر
 «فدوی توقان» به گونه‌ی شکامل یافته تری معرفی می‌شود. در این شعر، شوق
 دیدار وطن چیزی بالاتر از فرستادن پیام توسط باد و ستارگان است و شاعر
 نشان می‌دهد که آواره باید بکوشد، هرچند نومیدانه، تا بار دیگر به سرزمینی
 که از آن جدا مانده، بپیوندد. آواره، زمینی را که گنج‌هایش را در اختیار او
 گذاشته به یاد می‌آورد و آن را با موقعیت نکبت‌بار کنونی مقایسه می‌کند:
 او سرزمینی را به یاد آورد که سخاوتمندانه از دوران کودکی تا کهنسالی
 غذایش داده است و با شیف‌تگی، زمین لرزان وطن را در بهار به یاد آورد
 گندمزار موج در نسیم را که گنج دانه‌هایش را برای او در دل پنهان
 کرده، دید و درختان پرتقال را که با هر تکان عطرافشانی می‌کردند و به
 هر سو سایه می‌گسترانند، دید و ناگهان اندیشه‌ای توفانی وجودش را
 فراگرفت.

چسان تاب بیاورم! زمین را بینم، حقوق پایمال شده‌ام را بینم و باز
 همچون بیگانه‌ای خجلت زده در اینجا بمانم؟

چرا باید بیگانه‌ای باشم که در سامانی غریب زندگی کند و بمیرد؟
 در یک شب بهاری، آواره که وجودش انباشته از چنین رویایی است،
 خیمه را ترک می‌گوید و با راهنمایی ستارگان به سوی سرزمینش می‌شتابد. از
 دور نور چراغهای «یافا» را می‌بیند.

حتی عطر دل‌انگیز شکوفه‌های پرتقال را احساس می‌کند. به مرزی که او را از زمينش جدا می‌سازد، رسیده، می‌ایستد. او خوب می‌داند که عبور از نرده به قیمت جان‌ش تمام خواهد شد ولی اهمیت نمی‌دهد. مهم اینست که بر خاک سرزمین مادری خود بمیرد. بی‌تردید از نرده می‌گذرد و آنچه را که در رویا دیده، به‌عین مشاهده می‌کند. شعر در این قسمت به اوج خود می‌رسد:

آواره دیوانه‌وار بر روی زمین می‌افتد. خاک را می‌بوید. درختها را می‌بوسد و دانه‌های گرانبهای شن را چنگ می‌زند. بسان کودکی، دهان و چانه‌اش را بر خاک می‌ساید و می‌گرید

و دردی را که سالهاست در دل تلمبار کرده همراه با اشک فرو می‌ریزد
نجوایی از قلبش می‌شنود که همراه با سرزنش ملایمی می‌پرسد:
- آمدی. بازگشتی

- آری و این دستها گواهند.

من اینجا خواهم ماند و همین جا جان خواهم باخت. گورم را آماده ساز



دو قدم آنسو تر، گشتیه‌های دشمن در کمینند. برق نفرت از چشمانشان می‌جهد و صدای دو گلوله سکوت شب را می‌شکند.

خوش‌بینی صفت مشخصه اشعاری است که با مضمون بازگشت سروده شده‌اند. البته این به آن معنا نیست که برداشتهای بدبینانه بهیچ وجه در این آثار راه ندارند ولی همینقدر می‌توان گفت که این احساس در شمار ناچیزی از اشعار پدیدار می‌شود.

حتی پس از شکست اعراب در جنگ ژوئن ۱۹۶۷ بزودی اغلب شعرای عرب اعتماد به آینده را بازیافتند و از ایمان راسخ و قابلیت اعراب در بازپس‌گیری حقوق مسلم خود در فلسطین سخن بر زبان آوردند. در این مورد نمونه‌های بسیاری را در آثار شعرای فلسطین و سایر کشورهای عربی می‌توان

یافت. به این دلیل عجیب نیست که به اشعاری مثل چند بیت زیر برخورد کنیم:
کلید خانه‌ام همیشه با من است.

همیشه، حتی آن هنگام که در دشتهای اندوه سرگردان می‌گردم.

همانطور که شاعران عرب امید بازگشت را ازدست ندادند، فلسطین نیز چشم به راه بازگشت فرزندان می‌باشد، هرچند این آرزو به محرومیتی درازمدت تبدیل گشته است. اطمینان او به بازگشت فرزندان تا بدانجاست که هر شب نوشیدنی محبوب آنها، چای با برگهای نعنا را آماده می‌سازد و چشم به‌در منتظر ورود آنها می‌نشیند:

مادرم که رفتنم را تماشا می‌کرد گفت:

تو باز خواهی گشت. از آن زمان او منتظر است و

برگهای نعنا را جمع می‌کند تا برای عزیزانش که

بزودی باز می‌گردند چای نعنا درست کند.

در خاتمه این بحث لازم است به نظر آن دسته از نویسندگان عرب نیز اشاره شود که احساسات اعراب برای بازگشت به فلسطین را با عواطف بیان شده در مزامیر قابل قیاس می‌دانند:

اگر تو را فراموش کنم. ای اورشلیم، بگذار دست راستم زیرکی‌اش را

فراموش کند. اگر تو را به‌یاد نداشته باشم، بگذار زبانم از دهانم کنده

شود. اگر اورشلیم را گرامی‌ترین عزیزم نشناسم.

در واقع این زبور در شعر شعرای فلسطین پژواک می‌یابد. «معین بسیو»

شعر (اله اورشلیم) «خدای بیت المقدس» را به تقلید از آن سرود.

دستانم باید مرا از یاد ببرند

چشمان معشوقم، باید مرا از یاد ببرند

برادرم باید مرا از یاد ببرد و یگانه رفیقم باید مرا از یاد ببرد اگر،

از یادم ببرم که خدای بیت المقدس در دل سرزمین من

خانه دارد

و از قطره قطره، خون ما شیر و عسل می‌گیرد
تا زنده بماند و درخیمان را بزاید.

تجربه تلخ شکستهای پی در پی

هر زمان که شکست سختی بر ملتی تحمیل شود، عجیب نیست اگر هریک از افراد، گناه آن را بر دوش دیگری بیندازد و او را عامل اصلی شکست معرفی کند. در مدتی کمتر از بیست سال اعراب مجبور به پذیرفتن دو شکست ننگین در مقابل دشمنی واحد شدند. بنابراین تعجیبی ندارد که شعرا و نویسندگان عرب گاهی این گروه و زمانی گروه دیگر را گناهکار دانسته، باران سرزنش بر سر و روی آنان ببارند. در هر حال نکته مشترکی در تمام آثار مربوط به این مسئله وجود دارد و آن جریحه‌دار شدن غرور اعراب می‌باشد. و این احساسی است که نمی‌توان بایبی توجهی از آن گذشت زیرا بر بسیاری از ویژگیهای بنیادی ادبیات معاصر عرب سایه افکنده و به‌ویژه آهنگ، نگرش و حالت شعر عربی را دگرگون ساخته است.

تجربه تلخ دو شکست فوق سه جنبه زیر را به دنبال داشت:

۱- مسئولیت شکست‌ها

۲- احساس سرافکندگی و عذاب، و سرانجام

۳- بازیابی خوشبینی از دست رفته پس از دوره کوتاهی از یأس و اعتقاد به

توانایی اعراب در غلبه بر نتایج حاصل از شکست‌ها.

قبلاً گفتیم که پس از شکست ۱۹۴۸، شاعران عرب، فقط رهبران را مسئول از دست دادن نتیجه جنگ می‌شناختند تا بدانجا که عوامل دیگر از جمله عقب‌ماندگی فرهنگی و اجتماعی اعراب و عدم آزادیهای فردی در گفتار و اندیشه و غیره را کاملاً نادیده می‌گرفتند. پس از ۱۹۶۷، ورق برگشت و این بار نه تنها رهبران عرب بلکه جامعه عرب کلاً مورد انتقاد قرار گرفت.

برای مثال «عمر ابوریشه» (۱۹۰۸) شاعر اهل سوریه در شعر (بعدالنکبه)

«پس از فاجعه» (۱۹۴۸) مردم عرب را سرزنش می‌کند. البته این سرزنش نیز مشروط است چه به عقیده شاعر توده مردم به رهبران اعتماد کردند و به آنان اجازه دادند به دلخواه خود عمل کنند و همین مردم بودند که با ستایش از رهبران بی‌ارزش خود آنان را به مرحله خدایی رساندند.

ای مردم! شما بتی را پرستید که

نجات بت را نداشت.

شاعران عرب مهجر (به‌ویژه در آمریکای جنوبی) به نسبت شاعران ساکن در سرزمینهای عربی از آزادی بیان بیشتری برخوردار بودند. به این جهت نگوشت رهبران در آثار این دسته، صورت جسورانه‌ای به خود گرفت. اشعار بسیار زیاد «الیاس فرحات» (۱۸۹۱-۱۹۷۶) «رشید سلیم الخوری» (۱۸۸۷) «نصر سمعان» (۱۹۰۵-۱۹۶۷) و دیگران در این مورد، نشانگر شدت حملات انتقادآمیز آنان می‌باشد. از گزنده‌ترین اشعاری که در این زمینه سروده شده، شعر (الخریف) «پائیز» اثر «الیاس فرحات» می‌باشد:

اگر از نام ذوالجلال شاهان ما می‌گوئید و یا تحت تأثیر القابشان قرار گرفته‌اید، بدانید که این عناوین و دارندگان‌شان هر دو بسی حقیرند. این القاب مسخره، گرچه پرطمطراق به‌نظر می‌آیند ولی در واقع آنقدر ناچیزند که پایمال یهودیان شدند.

سپس شاعر رهبران را تهدید کرده، به آنها هشدار می‌دهد که بهای گزافی برای این رفتار خواهند پرداخت:

به‌زودی انگشت حسرت خواهید گزید، و اشک غم خواهید فشانید
وقتی ملت شما نجابتش را به‌فروش می‌گذارد، این نام و شرف شماست
که از دست رفته است.

پس از ژوئن ۱۹۶۷، افق دید شاعران گسترده‌تر شد و آنها در بیان علل شکست اعراب، عوامل بنیادی دیگری را که ریشه در حیات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی جامعه عرب داشت، به عامل پیشین که ضعف و خیانت رهبران

بود، افزودند. همانطور که قبلاً ذکر شد این نکته تازه‌ای است که در اشعار پس از شکست ۱۹۴۸ اشاره‌ای به آن نشده بود.

از میان شعرهای بی‌شماری که در توصیف دلایل شکست ژوئن ۱۹۶۷ سروده شدند، دو شعر از دو شاعر سوری را برگزیده‌ایم که هر یک به گونه‌ای متفاوت علت را تحلیل کرده‌اند. اولی، شعر (من وحی الهزیمه) «درباره هزیمت» اثر «محمد سلیمان الاحمد» معروف به «بدوی الجبل» (۱۹۰۷-۱۹۸۱) می‌باشد.

تا آنجا که نگارنده می‌داند این تنها شعری است که سوسیالیزم را کوبیده و آن را عامل شکست اعراب معرفی کرده است. در اواخر دهه ۵۰ و ۶۰ برخی از دولتهای عربی به‌ویژه مصر و سوریه هریک به‌نوعی نظام سوسیالیستی را پذیرفته و از اصول آن پیروی می‌کردند. دومین شعر (حوامش علی دفترالنکسه) «چند نکته درباره کتاب سقوط» اثر «نزار قبانی» (۱۹۲۳) است که پس از چاپ اولش در «الادب» بسیار معروف شد و در محافل ادبی عرب سروصدای فراوانی برپا کرد.

اگرچه «بدوی الجبل» معتقد است در جنگ ژوئن، رهبران شکست خوردند نه ملت عرب، در عین حال سوسیالیزم را نیز به‌عنوان یک نظام شیطانی گناهکار می‌داند. به‌نظر او سوسیالیزم وسیله‌ای است در دست طبقه حاکم و طماع که به کمک آن و از طریق انکار آزادیهای فردی و عدالت اجتماعی و افزایش غیراخلاقیات در جامعه، به گردآوری ثروت می‌پردازد: سوسیالیزم، تعلیمش، مال‌اندوزی، ستم و فسق و فجور است.

از سوسیالیزم است که افراد ملت برده و افراد حکومتی همچون امیرانند.

به گفته این شاعر، سوسیالیزم هیچ احترامی برای مذهب و معتقدان به مذهب قائل نبوده و رفتار بیرحمانه حکومت‌های سوسیالیستی نسبت به مسلمین، فراموش‌شدنی نیست. آنها مساجد را آتش زدند، مسلمانان را شکنجه

کردند و به آنها آزار رساندند.

شایان ذکر است که «بدوی الجبل» رابطه خوبی با حکومت سوسیالیستی وقت مصر و سوریه نداشت و از ۱۹۵۶ تا ۱۹۶۷ مجبور بود در کشورهای اروپائی و عربی در تبعید روزگار بگذراند. این مسئله، نگرش «الجبل» را توجیه می‌کند و آشکار است که شکست ۱۹۶۷ فرصتی طلایی در اختیار او گذاشت تا با انتقاد از رژیم‌های فوق، عطش انتقام خود را فرو نشاند.

دومین شعری که از آن یاد کردیم، «چند نکته درباره کتاب سقوط» از مهمترین اشعار «نزار قبانی» به شمار می‌آید و به محض انتشار سروصدای فراوانی در محافل ادبی عرب برپا کرد و بسیاری از خوانندگان و نویسندگان و منتقدین درباره آن به بحث و تبادل نظر پرداختند. برخی با اشتیاق بسیار از شعر استقبال کردند چرا که آن را بازتاب واقعی و صادقانه دردهای جامعه عرب می‌دیدند و برعکس پاره‌ای به شدت و به دلایل بسیار هم شعر و هم شاعر را مورد حمله قرار دادند.

«قبانی» در کتاب (قصتی مع الشعر) «داستان من و شعر» خلاصه‌ای از انتقادهایی را که علیه او بیان شده ذکر می‌کند: «قبانی» شاعر غزل‌های عاشقانه که موضوع دیگری جز زن و عشق در آثارش یافت نمی‌شود، حق ندارد از میهن پرستی سخن بگوید. «قبانی» بیش از هر شاعر دیگری نسل جدید را با اشعار غیراخلاقی خود به فساد کشانده. «قبانی» شخص بیماری است که از تازیانه زدن بر ملت بدبخت عرب که بر اثر شکست زخمی و خون‌آلوده است، لذت می‌برد. «قبانی» بر جراحات مردمش می‌رقصد و با سرودن چنین اشعاری خیال نابود کردن باقی‌مانده امید و اراده‌ای را دارد که هنوز در قلب ملت عرب زنده است. او با این عمل به دشمن کمک می‌کند تا ملت عرب را همواره خوار و ناامید ببیند.

موج خشمی که به این مناسبت برپا شده بود در آثار نویسندگان مصر به اوج رسید تا بدانجا که آنها از مقامات مسئول خواستند از ورود «قبانی» و

آثارش به مصر جلوگیری به عمل آید، آنطور که «قبانی» در خاطراتش می‌نویسد، او که این مبارزه غیر منصفانه را علیه خود می‌بیند، نامه‌ای به «ناصر» می‌نویسد و شعر را نیز ضمیمه آن می‌سازد. رئیس جمهور پس از دریافت نامه، دستور لغو کلیه محدودیتها و موانع ورود «قبانی» و آثارش را به مصر، صادر می‌کند.

به هر حال، شکست ۱۹۶۷ در نظر تمام شاعران عرب از جمله «قبانی» واقعه ننگینی بود و عوامل مختلفی دست به دست هم دادند و آن را باعث شدند که پاره‌ای از آنها به جنبه‌های مختلف جامعه عرب از جمله متفکران و صاحبان قلم مربوط می‌شد و پاره‌ای دیگر در رابطه با رهبران کشور مطرح بود.

«قبانی» چنین تصویری از جامعه عرب ارائه می‌دهد: «موجودی که پوست تمدن را بر تن کشیده ولی روحش بدوی و عقب افتاده باقی مانده». به عقیده او مدت زیادی است که اعراب در خواب غفلت فرو رفته‌اند و در زیرزمین زیسته‌اند و فرسنگها از زمان حاضر فاصله دارند. پوست آنها کرخت و بیحس شده در حالیکه روحشان بر ورشکستگی آنان سوگواری می‌کند. آنها روزگار را به چرت زدن و بازی شطرنج و تماشای رقص سستی «زار» می‌گذرانند.

اگرچه نفت اعراب را به ثروت و تحول رسانید، ولی این ثروت خدادادی، به عوض آنکه تبدیل به خنجرى در دست اعراب شود و علیه دشمن به کار رود، توسط مردان بی حمیت و بی غیرت در راه عیاشی به هدر می‌رود.

علاوه بر آن، به نظر شاعر استراتژی اعراب در شروع جنگ با اسرائیل بسیار عجیب بود و جای شگفتی نیست اگر چنین نتیجه‌ای از آن به بار آمده باشد:

تعجبی ندارد که در جنگ شکست خوردیم.

سلاح ما در این نبرد لفاظی بود که شرقی‌ها در به کار بردن آن استادند و لاف زدن و به پهلوانی خود بالیدن و با اینها نمی‌توان حتی یک پشه را

کشت.

ما شکست خوردیم. چرا که نبرد را با منطق تو خالی طبل و نوای
مسخ‌کننده رباب آغاز کردیم.

به نظر او در این شکست، روشنفکران، نویسندگان و نظریه‌پردازان عرب
نیز مسئولیت عظیمی بر دوش دارند. زیرا آثاری که آنان به رشته تحریر در
می‌آورند به دوران مرده پیشین تعلق دارد و مسائل دنیای نوین را در آن راهی
نیست. حرفهای آنها، مثل یک کفش کهنه پر از سوراخ است و با دشنام و
تهمت و بدگویی انباشته شده است.

«قبانی» ارتباط رهبران عرب و مردم را خلاصه کرده می‌گوید آنها هیچ
بختی برای مردم باقی نگذاشتند و به آنان فرصت ندادند تا عقایدشان را
آزادانه بیان کنند و با فراغ بال در اجتماعی آزاد برویند و رفتار کنند. او
خطاب به «سلطان» - کلمه‌ای که ظاهراً بر جمیع رهبران عرب دلالت دارد -
می‌گوید:

اگر به من امان دهند

اگر اجازه یابم سلطان را ملاقات کنم

به او می‌گویم: ای سلطان عظیم‌الشان!

سگهای گرسنه تو پیراهن مرا پاره کردند.

جاسوس‌های شب و روز به دنبال منند.

چشم‌هاشان، پوزه‌هاشان، قدم‌هاشان

مثل تقدیر، مثل اجل

همه‌جا تعقیب می‌کنند.

همسرم را استنطاق کردند و اسم همه دوستانم را نوشتند.

ای سلطان! اینها همه به خاطر این است که جرأت کردم به حصارِی که

دور خود کشیده‌ای نزدیک شوم و

محنت و مشقت خود را آشکار سازم.

سربازان تو لگدم زدند و مجبورم کردند کفشهایم را بجوم.

ای سلطان من!

تو دوبار در جنگ شکست خوردی

چون نیمی از مردم کشور گنگ و بی‌زبان هستند.

سپس شاعر این حقیقت تلخ را که اعراب مقهور ضعف‌های خود شدند نه

قدرت دشمن اینگونه بیان می‌کند:

یهودی‌ها از مرزهای جغرافیایی نگذشتند تا بر ما فائق آیند بلکه نقاط

ضعف ما را شناختند و بسان مورچه‌ای در آن رخنه کردند.

به‌دنبال شکست ژوئن، شعرهای بسیاری در انتقاد از خود سروده شد که

نمایانگر تلخی و عجزی بود که قلب شاعر عرب را از درون می‌خورد. از

بهترین آثار این دوره شعر (بکائیه الی شمس خزیران) «سوگواری‌ای بر

آفتاب ژوئن» (۱۹۶۸) اثر شاعر عراقی «عبد الوهاب البیاتی» (۱۹۲۶)، از

پیشگامان شعرای معاصر عرب، می‌باشد.

انتقاد بیرحمانه «البیاتی» از جامعه عرب، حتی از شعر «قبانی» هم سخت‌تر

است.

در قهوه‌خانه‌های شرق

با کلام می‌جنگیم

با شمشیرهای چوبی

با دروغ و خیالبافی

وقت را به بطالت می‌گذرانیم و ترهات می‌یافیم

و یکدیگر را به کشتن می‌دهیم

ما بسان خرده‌ریزهای نان هستیم

در قهوه‌خانه‌های شرق

مگس‌ها را ردیف می‌کنیم و ادای زنده بودن را درمی‌آوریم

در زباله‌دان تاریخ، ما تنها، سایه انسان هستیم.

مقایسه واکنش شاعران پس از دو شکست ۱۹۴۸ و ۱۹۶۷، از جنبه‌های مختلف، همگونی‌هایی را آشکار می‌سازد. در هر دوبار، نخست با یک شوک عمومی مواجه می‌شویم که به دنبالش آرزوها رنگ می‌بازند و اندوه و تأسف بر قلبها چیره می‌شوند. پس از چندی، شاعر خود را باز می‌یابد، اعتماد گذشته را دوباره به دست می‌آورد و با امید و اطمینان از آینده سخن بر زبان می‌راند. در این بخش دیدگاه شاعران را در دو سطح مورد بررسی قرار می‌دهیم؛ نخست واکنش اولیه که عموماً با خشم ناشی از ضعف و احساس نومیدی همراه است و دوم بینش امیدوارکننده و اعتقاد به این باور که ملت عرب علیرغم تحمل شکست، برپا خواهد ایستاد و به مبارزه ادامه خواهد داد.

عموم مردم عرب از جمله شاعران، شکست ۱۹۴۸ را واقعه غیرمنتظره‌ای به شمار می‌آوردند. شاعران، از این که غرور ملت خود را تا این حد جریحه‌دار می‌دیدند غرق در شرم بودند. به گفته «عمر ابوریشه» حرمت ملت عرب در جامعه جهانی به کلی از بین رفت، به این جهت در شعر (بعْدالنکبه) «پس از فاجعه» (۱۹۴۸) خطاب به ملت عرب می‌گوید:

ای ملت من! آیا در بین ملل عالم جایی مانده است که شمشیر یا قلم
شما برای اداره کردن آن به کار آید؟

وقتی به شما فکر می‌کنم سرم را از شرم فرو می‌آورم، از رویارویی با
گذشته شما شرم‌مگینم.

ای ملت من! بسیاری از اوقات فریادهای عذاب‌آور، کلماتی را که در
ستایش شما بر زبانم جاری می‌شود، خفه می‌کنند. چگونه باور کنم که
پرچم اسرائیل بر فراز مزار مقدس و در سایه حرم مطهر به اهتزاز
درآمده است؟

برای «عبدالله الطیب» (۱۹۲۱) شاعر سودانی که در ۱۹۴۸ در لندن
زندگی می‌کرد، زندگی پس از شکست ۱۹۴۸ معنای خود را ازدست داد.
به نظر این شاعر مرگ تنها راه رهایی از رنجی است که شکست فوق بر او

تحلیل می‌کند.

یکی از مؤثرترین اشعاری که در این زمینه سروده شد، شعر (استغفرالله) «طلب آمرزش» اثر «عدنان الراوی» است. این شعر بازتاب اوج تلخی و ناامیدی و بیانگر همان احساس است که در اشعار پس از شکست ۱۹۶۷ می‌بینیم. چند بیت زیر از این شعر است:

دیگر به دنیا اعتقادی ندارم

مذهب را انکار خواهم کرد

دیگر کلمه ستایش‌آمیزی درباره ملت من نخواهید شنید و

به جای آن از هوس و هرزگی سخن خواهم گفت. می‌خواهم فراموش

کنم در سرزمینی زندگی می‌کنم که زمانی به اعراب تعلق داشت.

واژه «عار» در زبان عربی به معنای شرم، ننگ و رسوایی است. از ۱۹۴۸ به

بعد این واژه در بسیاری از اشعاری که درباره فلسطین و یا نبردی که اعراب

به خاطر فلسطین درگیر آند، سروده شده، تکرار می‌شود. به عنوان مثال ۷ بار

در شعر «کلمه للعار» «کلمه‌ای برای شرم» (۱۹۶۷) اثر شاعر مصری «فاروق

شوشه» و ۵ بار در شعر (الام الحزینة) «مادر محزون» (۱۹۶۸) اثر شاعر لبنانی

«خلیل حاوی» تکرار شده است.

واژه‌های دیگری که مفهوم تحقیر و غرور جریحه‌دار شده را می‌رساند

مثل «جرح» و «ذل» نیز در آثار این دوره کاربرد بالایی داشتند. به نظر

«مقبل العیسی» شاعری از عربستان سعودی، «جراحت فلسطین» زخمی نیست

که مانند سایر زخم‌ها به تدریج التیام یابد، برعکس روز بروز بیشتر در قلوب

اعراب ریشه می‌دواند و وضع وخیمتری به خود می‌گیرد. این نظر را می‌توان به

کرات در آثار شاعران کشورهای مختلف عربی مشاهده کرد. از جمله اشعار

زیر:

(الجرح المستجاب) «زخم دلسوز» (۱۹۶۵) از «صالح خرفی»

اهل الجزایر، (الجرح المتجدد، فلسطین) «فلسطین، زخم تازه شوند» (۱۹۶۴)

از «علی عریف» اهل تونس، (ثورة النفس) «طغیان نفس» (۱۹۴۸) از «عبدالله زکریا الانصاری» اهل کویت، (موعد فی الارض المحتلة) «ملاقات در سرزمین اشغالی» (۱۹۵۸) از «الزین عباس عماره» اهل سودان، (فلسطین ابداء) «فلسطین جاوید» (۱۹۵۵) از «کاظم جواد» اهل عراق، (عام جدید) «سال نو» (۱۹۵۸) از «عمر ابوریشه» و بسیاری دیگر که همگی بیانگر احساس مشابهی می باشند. در ژوئن ۱۹۶۷ جنگ تازه ای رخ داد و یکبار دیگر اعراب شکست خوردند.

نخست، شاعران سخت تکان خورده متانت و خونسردی خود را ازدست دادند. آنها گیج و مبهوت، حال افراد کابوس زده را پیدا کردند. اندوهی عمیق بسیار عمیقتر از دوره قبل از شکست در آثارشان راه یافت. و در چند مورد شعرهایی سرودند که بازتاب ناامیدی کامل ایشان بود. از جمله «عبدالوهاب البیاتی» در شعر «سوگواری بر آفتاب ژوئن» اینطور اظهار یأس می کند.

ما مردگانیم

ما نسل به رایگان مردگانیم

نسل صدقه ها

«عبدالمجید ابو حسیب» (۱۹۲۰) شاعر سودانی آنچنان خود را آشفته و ویران می یابد که کمترین روزنه نجاتی را نمی بیند و کاملاً در یأس و ناامیدی غوطه می خورد.

ولی، برخلاف بیش از یأس آمیز فوق، اکثر شعرای عرب و به ویژه فلسطینی ها اعتماد خود را ازدست ندادند و به ورطه ناامیدی نیفتادند. اگرچه اشعار آنها مملو از تلخکامی و محرومیت و عجز و اندوه است ولی این شکست را پایان مبارزه برای آزادی فلسطین به شمار نیاوردند.

«نزار قبانی» در «چند نکته درباره کتاب سقوط» از اعتقاد راسخ خود به اینکه علیرغم شکست پدران، نسل جدید می تواند به اهداف والایی که بدنبالش است برسد، سخن می گوید. او به جوانان پند می دهد که راه

بی سرانجام نسل شکست خورده پیشین را دنبال نکنند و از پیروی کردار آنان دوری گزینند.

ای کودکان!

ای بارانهای بهاری

ای سنبله‌های آرزوها

شما دانه‌های بارور آبادانی در سرزمین سترون مانید

نسل شما، شکست را

درهم خواهد شکست

واکنش شاعر نام‌آور «علی احمد سعید» (۱۹۳۰) با نام مستعار «آدونیس» نشان می‌دهد که شکست ژوئن نه تنها او را ناامید نساخت بلکه عقاید پیشین او را که در آثار گذشته‌اش منعکس شده، مورد تأیید سایرین قرار داد. او معتقد بود تولد دوباره جامعه نوین عرب منوط به دگرگونی‌های اساسی و واقعی است که بتوانند نه فقط ظاهر این جامعه بلکه ریشه و علل زیربنائی مشکلات را تغییر دهند.

او هنوز بر این باور است که ققنس (یکی از نمادهای او برای رستاخیز اعراب) که اینک مرده است در انتظار بسر می‌برد تا خاکسترش دگر باره ملتهب شود، و او زندگی را دوباره از سرگیرد. همین‌طور دانه‌های حاصلخیز زنده بگور شده، منتظر بهارند تا زمین را بشکافند و از نو جوانه بزنند.

کمی پس از شکست ژوئن، «احمد سعید» شعر (الرأس والنهر) «سربریده و رود» (۱۹۶۷) را به سبک نمایشی سرود. این شعر نیز عقاید پیشین شاعر در بیان رویای آمدن دوباره بهار را نشان می‌دهد. شعر صحنه‌ای را توصیف می‌کند که زنی در کنار کودکی مرده‌اش نشسته و زنی دیگر کت سیاهش را از تن بدر می‌آورد و کودک را با آن می‌پوشاند. سپس دو مرد نقاب‌دار داخل می‌شوند و جنازه را می‌برند. در این هنگام آواز زیر که به صورت دسته‌جمعی خوانده می‌شود به گوش می‌رسد.

ای گل خونین
گلبرگهایت را بگشا
در تن پرنده
در کودکان سوخته
در نهر اجساد
بسان دانه‌ای پنهان
که در انتظار گردش فصل هاست.
شکوفه‌ها! آغوش بگشا

این است لقاح، اینست لرزش مزرعه‌های زاینده
پیام شعر روشن است. شاعر کاملاً مطمئن است و می‌بیند که دانه‌های بارور
آماده‌اند تا راه خود را در زمین بیابند، چون بهار سرسید جوانه بزنند و جانی
تازه به زمین بخشند و آن را بار دیگر آباد سازند.
بررسی واکنش شاعران فلسطینی، چه آنها که از ۱۹۴۸ در اسرائیل ماندند
و یا شاعرانی که در سایر کشورها به زندگی ادامه دادند نشان می‌دهد، شکست
۱۹۶۷ نتوانست در این عقیده که پیروزی نهائی از آن اعراب خواهد بود،
خللی وارد سازد.

«محمود درویش» (۱۹۴۲) شاعر برجسته عرب که پس از ۱۹۶۷ شهرت
بسنائی یافت و به‌هنگام شروع جنگ در اسرائیل به‌سر می‌برد، در این باره
می‌گوید «شکست ژوئن او را خرد نکرد و نگرشش را نسبت به کشمکش
اعراب و اسرائیل بر سر فلسطین به هیچ‌وجه تغییر نداد». به نظر او شکست فوق
صرفاً نمایانگر «تجلی دردناک و آشکار» این مسئله است.
«توفیق زیاد» (۱۹۳۲) از شاعران فلسطینی ساکن اسرائیل، شکست ژوئن
را چنین توصیف می‌کند.

لغزشی جزئی
که برای هر سردار دلاوری پیش می‌آید

یک گام عقب‌نشینی

خیزشی است برای ده گام پیشرفت.

او می‌گوید اگرچه اعراب اسرائیل مظلوم واقع شده‌اند و از مواهب بسیاری چون آزادی و اموالشان محروم گشته‌اند ولی هنوز توانایی‌های بسیاری در اختیار دارند که می‌توانند با کمک آنها در مقابل دشمن متکبر ایستادگی کرده و با او مبارزه کنند:

حتی اگر به غل و زنجیرم کشند، غرورم

سختتر از جنون تکبر است.

در خون من هزاران خورشید است و هریک

آماده مبارزه

با عشقی که من در دل دارم

ای هم‌وطن زجرکشیده

هفت آسمان را تسخیر خواهیم کرد.

به‌علاوه شاعر اطمینان دارد که مبارزه مردم کشورش به شکست منجر نخواهد شد، چراکه آنها برای دست یافتن به هدفی عادلانه می‌جنگند و در نهایت این دشمن است که مغلوب خواهد بود:

بعد چه می‌شود؟ من نمی‌دانم.

تنها این را می‌دانم که زمین و زمان باردار است،

حقیقت تباه‌شدنی نیست و

غاصب نمی‌تواند آن را از بین ببرد

و بر خاک وطن من متجاوزی باقی نخواهد ماند.

برای بررسی نگرش دیگر شاعران فلسطینی که تا ۱۹۶۷ در سرزمینهای تحت اشغال اسرائیل زندگی نمی‌کردند شعر (مدیته الجزینہ) «شهر غمگین من» (۱۹۶۷) اثر «فدوی توقان» را برگزیده‌ایم که بسیار جالب است. شاعر در این اثر ملت عرب را به درختی تشبیه می‌کند که اگرچه ساقه آن قطع شده ولی

ریشه‌ها هنوز در عمق زمین محکم و پابرجا وجود دارند و می‌توانند ساقه‌ای تازه برویانند:

درخت دوباره می‌روید

درخت و شاخه‌هایش

در زیر آفتاب رشد می‌کنند و سبز می‌شوند

و چون خورشید را دید خنده‌اش می‌شکفت و برگ می‌شود

و سپس

پرندگان روی شاخسارها می‌نشینند

آری بی‌تردید پرندگان باز می‌آیند. آنها می‌آیند

فدایی

در زبان عربی، واژه «فدایی» از ریشه «فدا» به شخصی گفته می‌شود که زندگی‌اش را به دیگری پیشکش می‌کند و نامی است که به هواداران ازجان گذشته برخی گروه‌های مذهبی و سیاسی اطلاق می‌شده است. در مرام فرقه اسماعیلیه - قرن ۱۱ - به افرادی که مأموریت اجرای عملیات متهورانه و به‌ویژه نابود ساختن مخالفان فرقه را به‌عهده داشتند فدایی گفته می‌شد. فرهنگ «المعجم الوسیط» تعریف زیر را برای این واژه ارائه می‌دهد: «فدایی کسی است که خودش را در راه خدا یا میهن قربانی کند». بر این اساس، کاربرد واژه «فدایی» در ادبیات نوین عرب، به حق با مسئله فلسطین ارتباط نزدیک دارد. در این مفهوم برای نخستین بار در ۱۹۳۰ «ابراهیم توقان» شعری تحت عنوان «فدایی» سرود. آنطور که از مقدمه آن برمی‌آید، شعر درباره یک جوان عرب فلسطینی است که دادستان بریتانیایی فلسطین را به دلیل احکام غیرعادلانه‌اش در مورد اعراب فلسطین، به قتل رساند.

به دنبال ازدست رفتن فلسطین در ۱۹۴۸ این واژه در بسیاری از شعرهای مربوط به گروه‌های فلسطینی که به داخل مرزهای اسرائیل نفوذ کرده و علیه

آنان مبادرت به اقدامات مسلحانه می نمودند، پدیدار شد. اگرچه این گروه‌ها را در بعضی از اشعار «فدائیان» نامیده‌اند ولی در کنار آن اصطلاحات دیگری مثل (متسللون) «نفوذکنندگان» و (عائدون) «مردان بازگشت» نیز مورد استفاده قرار می گرفت. از ۱۹۶۷ به این طرف «فدایی» صرفاً به افراد عضو نهضت مقاومت فلسطین گفته شده است.

از ۱۹۴۸ تا ۱۹۶۷، موضوع فدایی در مقایسه با موضوعات دیگر مثل آوارگان عرب و اشتیاق بازگشت به وطن، کاربرد کمتری در شعرهای مربوط به فلسطین داشت ولی پس از ۱۹۶۷ به موضوعی فراگیر تبدیل شد.

برای شاعر عرب، فدایی نماینده چیست؟ و چرا سیمای او تا به این حد بر شاعران تأثیر گذارده است؟

پاسخ به این پرسش زیاد دشوار نیست و می توان آن را از درون شعرهای مربوط به این مسئله به راحتی دریافت.

پس از شکست ژوئن ۱۹۶۷، فدایی در نظر شاعر، تظاهر بارز زنده بودن ملت عرب است. تاریخ معاصر عرب از صدور اعلامیه بالفور در ۱۹۱۷ تا امروز، از عقب نشینی های شرم آور و شکستهای مکرر انباشته است، و در این فضای تأسف بار شخصیتی به نام فدایی ظاهر می شود که می توان به وجودش بالید، آنچنانکه «محمد مهدی الجواهری» در شعر (الفدایی والدم) «فدایی و خون» (۱۹۶۸) بیان می کند و به همین دلیل همه نظرها به «فدایی» دوخته شده است.

«نزار قبانی» در شعر «الفتح» (۱۹۴۸) به تفصیل درباره تأثیر نهضت مقاومت فلسطین («الفتح» شاخه اصلی نهضت به شمار می رود) بر اعراب که پس از شکست عمیقاً از نظر روانی دچار یأس و افسردگی بودند، سخن می گوید، به نظر او، ایجاد سازمان «الفتح» به پیکر بیجان ملت عرب، حیاتی دوباره بخشید:

ما مرده بودیم

بر ما نماز گزاردند و دفنمان کردند
 استخوانهایمان پوسیدند
 و اجساد ما متلاشی شدند
 ما گرسنه بودیم و تشنگی عذابمان می داد
 که «الفتح» پا به میدان وجود نهاد
 مانند گلی زیبا که از جراحی سربرون آورد
 مانند چشمه‌ای، در شوره زار تشنه
 و ما، کفن‌ها را دریدیم
 و برخاستیم
 سپس خطاب به الفتح می گوید:

ای الفتح! ما در دریای سرگردانی رها بودیم و تو ساحل نجات ما شدی
 تو خورشید نیمه شبی و زمانی تابیدن گرفتی که تا سرحد مرگ خسته
 بودیم

تو ریشه بهاری، در تن مرده ما شنیدن و دانستن درباره تو ما را بزرگ
 کرد، مقام ما عظمت یافت و زندگیمان دگرباره شکوفا شد.

«قبانی» در شعر (افاضه فی محکمة الشعر) «شهادت در دادگاه شعر»
 (۱۹۶۹)، فدائیان را با هاله‌ای دور سر، نشان می دهد. اشتیاق سرشار او،
 وادارش می سازد تا به گونه‌ای اغراق آمیز که به نظر بعضی‌ها غیر قابل قبول
 می آید، آنها را پیامبران تازه سرزمین‌های عرب که در روزگار ما از مردان
 بزرگ تهی است، بنامد. او تا بدانجا پیش می رود که می گوید اعراب باید آغاز
 پدیدار شدن فدائیان را، مبدأ تاریخ خود قرار دهند.

چنین سیمای مشابهی را که نمایانگر ارزش نهضت مقاومت در نظر
 شاعران است، در اشعار بیشماری می بینیم. اشعاری که فدایی را توصیف
 می کنند، به گونه‌ای متفاوت شخصیت او را نشان می دهند. برخی به توصیف
 ویژگیهای روانی او مثل عواطف و احساساتش می پردازند. بعضی دیگر بر

ویژگیهای فیزیکی او مثل قدرت، شجاعت، خشم و ظاهر او تأکید دارند و پاره‌ای اوقات آمیزه‌ای از خصوصیات فیزیکی و روانی او مطرح می‌شود. در هر حال، اکثر شعرها تصویرهایی زنده و جذاب ارائه می‌دهند و این معنا را که کشور تسخیر شده فلسطین مصرانه از فدایی می‌خواهد تا او را از قید اسارت آزاد سازد، القا می‌کنند.

از دیدگاه هنری، شعر (مع بطل العالم فی رمی القرص) «همراه با قهرمان پرتاب دیسک جهان» (۱۹۶۹) اثر «یُسری خمیس» شاعر مصری، اثر برجسته‌ای است. سیمایی که در این شعر ارائه می‌شود، ترکیبی از عناصر مختلف است بعضی از زندگی واقعی و محیط اطراف فدایی مثل اردوگاهها و وضع اسفناک آواره‌ها و میهن گمشده و در کنار آن از داستانهای افسانه‌ای و خدایان و قهرمانان اساطیری نیز، اقتباس شده است.

برتری، این شعر در آنستکه برغم شعرهای دیگر فدایی را جدا از ضعف‌های طبیعی بشر تصویر نمی‌کند. در اینجا، فدایی از شکست می‌هراسد و درد می‌کشد ولی مهم آنست که درد را تحمل کرده، می‌کوشد پس از هر فرو افتادن دوباره برپا خیزد و بایستد:

او قرص خورشید را در دست دارد

پاهایش را بر روی زمین محکم نگاه می‌دارد

و بدن برهنه‌اش را استوار بسان نخلی که سر بر آستان ابر می‌ساید.

یک گام به عقب برمی‌دارد

قرص خورشید در دستانش می‌لرزد، آن را محکم‌تر در دست می‌گیرد

و با تمام خشمش

به آسمان پرتاب می‌کند

خورشید بالا می‌رود بالاتر

تا به درگاه خدا می‌رسد

نوری که می‌تاباند، همه‌چیز را آشکار می‌سازد

اردوگاه آوارگان را در زیر آسمان گسترده
 لقمه‌های پنیر را در دست کودکان گرسنه
 اشک کودکان و استخوانها را بر شن داغ
 سلاح انقلابیون را در کوهها و مزارع
 و دیده شورشگر را که چهره زمین و آسمان را درخشان می‌کند
 خورشید می‌افتد

آنسوی مرزهای زمان و فضا
 از زخم‌های دیروز می‌گذرد، دیواره در دستهای قهرمان جای می‌گیرد
 و او با خروشی دیواره آن را به آسمان پرتاب می‌کند
 آنچه جالب است، چشم خورشید نیست. استواری قهرمان است
 تنش اعصاب و پیچیدگی عضلات اوست
 ترس او از فرو افتادن و ازدست دادن کنترل
 و قدرتش در دیواره بپاخاستن و توانش در تحمل درد

بررسی اشعار مربوط به فدایی نشان‌دهنده فرایندی تدریجی و ویژه، در
 شکل‌گیری شخصیت عرب فلسطینی از ۱۹۴۸ به این طرف می‌باشد. او که در
 آغاز آواره‌ای درمانده و فراموش شده است به پاک‌باخته‌ای بیهوده تبدیل
 می‌شود که دلنگی‌اش برای میهن از دست رفته روز بروز شعله‌ورتر می‌گردد.
 سپس نقش یک تبعیدی بی‌قرار را می‌یابد و سرانجام مردی سرکش و انقلابی
 می‌شود.

«بدر توفیق» شاعر مصری، شعر (رجال علی الطريق) «مردان راه» (۱۹۶۸)
 را در همین زمینه سرود، این شعر سیمای هفت مرد را که نماد هفت مرحله از
 تکامل شخصیت فدایی است، نشان می‌دهد.

مرد اول، آواره عرب فلسطین پس از اخراجش از کشور می‌باشد که
 درمانده و خجلت‌زده، بر حال خود افسوس می‌خورد:
 روی تپه‌ها ایستاده، از دور شهرش را می‌نگرد

غیر از سرزنش و افسوس، توشه‌ای همراه ندارد
و از خودش و از دیگران گریزان است.

در بخش بعدی که توصیف مرد دوم است، فلسطینی هنوز آواره و غمگین و تنها در تبعید به سر می‌برد، واقعیت جالب در این بخش این‌که اعراب کشورهای دیگر چهره و خصوصیات خود را در سیمای فلسطینی می‌بینند. به عبارت دیگر شاعر، اعراب فلسطین و اعراب سایر کشورها را وجودی واحد به حساب آورده، ویژگیهای مشابهی برای هر دو در نظر می‌گیرد. پیام این قسمت روشن است. فلسطینی و مرد عرب بر این عقیده‌اند که روش زندگی کنونی آنان نادرست و پراشتباه است:

از او پرسیدم کیستی؟

- بیگانه، مانند تو

پاسخ داد: آیا تصویر من همان تصویر تو نیست؟

و گفت به آینده بنگر و من عکس خود را روی کارت شناسایی او دیدم. در بخش سوم، چهرهٔ مرد با نقاب پوشانده شده و در حالیکه تفنگی به دست دارد، خاموش و بی صدا در کمین دشمن ایستاده. او در این مرحله هیچ تمایلی به گفت و گو ندارد. مخفیانه به نهضت مقاومت پیوسته است. سیمای فوق به چند سال پیش از جنگ ژوئن ۱۹۶۷ اشاره دارد. در این دوره فعالیت فدائیان مخفی بود و به همین دلیل، شخصیت معرفی شده در این بخش، نقاب بر چهره دارد.

بخش چهارم نمایانگر سالهای پس از ژوئن ۱۹۶۷ است، و دوره‌ای را تصویر می‌کند که فعالیت فدائیان صورت علنی بخود گرفت:

چهره‌اش، راه رفتنش و سلام گفتنش دوستانه است

ولی تنش خسته و درونش از بیگانگی شکوه دارد

حتی دستان بسته‌اش، ذره‌ای از جسارت او نمی‌کاهد

بلند می‌شود تا همه چهرهٔ بی نقابش را ببینند و با استواری راه می‌رود.

بخش‌های پنجم و ششم تصویر پیشرفته‌تری از حیات فدایی را نشان می‌دهد. با این وجود فدایی در این مرحله، مورد تعقیب و سوءظن حکومت‌های عربی قرار دارد چرا که تهدیدی جدی علیه موجودیت آنان به‌شمار می‌رود. صدای او در فضا می‌پیچد و توده‌ها را به راه درست راهبری می‌نماید:

من گم شده بودم و در ظلمت گمراهی بسر می‌بردم
که صدای آرامش بخش تو از آسمان‌ها شنیده شد
«از اینجا راه جنوب شرقی آغاز می‌شود»

در بخش پایانی شعر، فدایی کشته می‌شود و تصویری جاودانه از خود در اذهان توده‌های عرب باقی می‌گذارد. شاعر، یکی از میان میلیون‌ها عربی است که پیام فدایی را می‌شنود و به گوش جان می‌سپرد:

من در خانه آرام خود در یکی از روستاهای مصر آسوده بودم که او
صدایم زد

خسته بود و اندوهگین. چهره پیرمردی هشتادساله را داشت
گرچه چند صبحی بیش از عمر جوانش نمی‌گذشت

این عقیده که فدایی نماینده شخصیت جدیدی است که عرب فلسطینی پس از ۱۹۴۸ بدان دست یازیده، الگوی بسیاری از آثار شاعران فلسطینی قرار گرفت. به‌عنوان مثالی در این مورد یکی از شعرهای «سمیح القاسم» (۶) (۱۹۳۹) را از مجموعه (الموت الکبیر) «مرگ بزرگ» برگزیده‌ایم که در آن شاعر، عرب فلسطینی پیش از انقلابی شدن را با عبارت «مرد ناشناسی که زندگی بی‌ارزشی دارد و تمام درها را بروی خود بسته می‌یابد» توصیف می‌کند. تصویری که «سمیح القاسم» در این دوره از او ارائه می‌دهد چنین است:

چونان مترسک تاجکستان

در انتهای راه ایستاده بود

و بر شانه‌هایش جبه‌ای کهنسال

ونامش

«مرد ناشناس» بود

خانه‌های سپید، در برابرش

درهایشان را می‌بستند

تنها درختان یاسمن

چهره او را که با عشق و کینه جلا یافته بود

دوست می‌داشتند

نامش «مرد ناشناس» بود

سپس انقلابی رخ می‌دهد و هویت او دگرگون می‌شود:

در روزی از روزها چونان شد

که او به پیش می‌رفت

فریادش در میدان خانه‌های سپید طنین انداخت

و پیر و جوان، زن و مرد

در میدان خانه‌های سپید گرد آمدند

و دیدند که هان اینک اوست

که آتش در جبه کهنسالش زبانه می‌کشد.



۵- شیوه‌های تازه

اکثر منتقدان و نویسندگان معاصر عرب بر این عقیده‌اند که کاربرد اسطوره - نماد، نتیجه تأثیر ادبیات انگلیسی بر شعر معاصر عرب می‌باشد. البته عجیب به نظر می‌آید که چرا درحالی‌که اختلافات سیاسی اعراب و غرب در پایان جنگ جهانی دوم و ایجاد دولت اسرائیل در ۱۹۴۸ به اوج خود رسید، ادبیات عرب تا به این پایه، از غرب و به‌ویژه نویسندگان انگلوساکسون، تأثیر پذیرفته است!

در این میان، تأثیر «تی. اس. الیوت» بسیار عمیق و پایدار بود. «جبرا ابراهیم جبرا» منتقد فلسطینی، درباره علت نفوذ بیش از حد «الیوت» بر شعر عربی چنین اظهار نظر نموده: «دلیل این امر آنست که نویسندگان جوان و شاعران پیشروی نسل کنونی عرب، در زمره بیشترین کسانی بودند که آثار «الیوت» را خواندند، آنها را به عربی ترجمه کردند و بر آن تفسیر نوشتند. از جمله: «بدر شاكر السّیاب»، «یوسف الخال»، «علی احمد سعید (آدونیس)»، «توفیق صثیق»، «بلند الحیدری»، «لویس عواد»، «صلاح عبدالصبور» و خود من یعنی «جبرا ابراهیم جبرا».

هر زمان که از تأثیر «الیوت» بر شعرای برجسته عرب پیرو سبک شعر آزاد که در اواخر دهه ۴۰ ظاهر شد، صحبت می‌شود، منتقدان عمدتاً به شعر «سرزمین بی حاصل» او اشاره دارند. «سلمی خضر الجیوسی» در توصیف این

که چرا شعرای عرب اینچنین مشتاق و مجذوب شعر فوق شده‌اند، می‌گوید: «شاعران عرب در کاربرد تلویحی اسطوره باروری توسط «الیوت» بیان محبتی عمیق و تأکید بر قدرت پنهان از جان‌گذشتگی را می‌بینند. مفهوم جان باختن و مرگ که به تولدی دوباره خواهد انجامید، شاعران عرب را سخت مجذوب خود ساخت و از اواسط دهه ۵۰ تا اوایل ۶۰، آنها بارها بی‌حاصلی زندگی اعراب را در فلسطین پس از فاجعه ۱۹۴۸ با لم یزرع بودن زمین در اسطوره باروری مقایسه کردند و به این نتیجه رسیدند همانطور که ریزش باران بر زمینی خشک و سوخته می‌تواند آن را بارور سازد، تنها راه نجات فلسطین از تباهی کامل نیز افشاندن خون و نثار جان می‌باشد».

نظر این شاعره مورد قبول بسیاری از نویسندگان عرب بوده، و همه آنان به تأثیر شعر انگلیسی به‌ویژه «الیوت» بر شعر عربی در محدوده حرکت تازه شعر آزاد عرب، معترفند.

در این بخش، آن دسته از اشعار مربوط به فلسطین و کشمکش اعراب و اسرائیل را که از ابزارهای نوین شعری مثل نمادها و اسطوره‌ها و غیره استفاده کرده‌اند، مورد بررسی قرار می‌دهیم.

نماد

از نظر ادبی، «نماد» نحوه خاصی از بیان و توضیح درباره چیزی است که در سایه تداعی معنایی، مفهومی بیشتر یا اصولاً مفهومی دیگر را بیان می‌کنند. به عبارت دیگر نماد، کاربرد آگاهانه واژه یا عبارت، در غیر از معنای خاص آن واژه یا عبارت می‌باشد. این مهم از طریق دلالت یا اشاره، نه از راه مشابهت و قیاس حاصل می‌گردد.

با استفاده از نمادگرایی، عقیده‌ای که ممکن است ظاهری یکنواخت و تکراری داشته باشد، می‌تواند به نظری تازه با بار معنایی بسیار مؤثر و زنده، تبدیل شود.

علاوه بر آن، نماد می‌تواند نقش‌های مختلفی را در شعر، داشته باشد. آنچنانکه در دائرةالمعارف «پرنستون» آمده:

نماد ابزاری است در دست شاعر هنرمند تا برای جایگزین کردن مفهومی به جای مفهوم دیگر از آن استفاده کند و هنگامی که لازم است واژه‌ها و قافیه ادبیات مفهومی را چگونه را بیان کنند، شاعر توانا می‌تواند از قدرت نماد بهره لازم را ببرد و زمانی که اثر ادبی به معانی متفاوتی اشاره دارد، نماد می‌تواند جایگزین تمامی یک شعر شود. وقتی شعری می‌کوشد آشوبهای درونی شاعری خسته را آشکار سازد نماد در نقش مستمسکی شفافبخش، ظاهر می‌گردد و سرانجام، نماد، ابزاری است دارای ارزشهای فرهنگی که شاعر آن را به خدمت می‌گیرد تا ساختها و برداشتهای خود را از طریق آن، بهتر بیان کند.

کاربرد نماد در شعر نوین عربی موضوع گسترده‌ای است، زیرا شعر عربی پر از اصطلاحات نمادین، اسطوره‌ای و غیره، می‌باشد. با این وجود، شاعران عرب خود را پیرو مکتب نمادگرایی نمی‌دانند. آنها نماد را همانگونه به کار می‌برند که سایر صورت‌های غیرمستقیم را در بیان یک اندیشه، مورد استفاده قرار می‌دهند.

دنبال کردن نمادهای به کار رفته در شعرهای مربوط به فلسطین کار آسانی نیست. چرا که کاربرد آنان اغلب بسیار زیرکانه بوده و اگر اشاره روشنی به فلسطین یا طرفهای درگیر در این مسئله نشده باشد، ممکن است خواننده را به اشتباه بیندازد. شعر (هجم التتار) (هجوم تاتارها) (۱۹۵۴) اثر شاعر مصری «صلاح عبدالصبور» مثال خوبی در این مورد می‌باشد. من معتقدم، منظور شاعر از «تاتارها» در این شعر اسرائیل است. بعضی‌ها عقیده دارند منظور شاعر اتحاد نیروهای سه گانه در حمله به مصر (سوئز ۱۹۵۶) می‌باشد. ولی از آنجا که این شعر در ۱۹۵۴ سروده شد، برداشت فوق نمی‌تواند صحت داشته باشد.

آگاهی بر ملاحظاتى چند، این گمان را قوت مى بخشد که موضوع شعر به حمله اسرائیل علیه دهکده عربی «قیبه» مربوط مى شود. در ۱۱ اکتبر ۱۹۵۳ دهکده «قیبه» واقع در کرانه غربی مورد هجوم اسرائیل قرار گرفت. طی این حمله که ۴ روز به درازا کشید، ۷۵ نفر کشته شدند و دهکده به کلی ویران گردید.

چندماه پس از این واقعه، «الادب» شعر «عبدالصبور» را به همراه چند شعر دیگر که همگی با الهام از این واقعه سروده شده بودند، چاپ و منتشر ساخت. از جمله این اشعار (قیبه الشهید) «قیبه شهید» اثر «علی الحلّی» و (علی الحدود) «مرزها» اثر «محمد جمیل شلاش» شعرای عراقی و (الانفع آه) «اگر آه کشیدن فایده ای می داشت» اثر «محمد مجذوب» شاعر سوری، و (نغم جدید) «ترانه نو» اثر «سمیر سنبر» شاعر فلسطینی، بود.

اشارات متعدد این شعر نشان می دهد، که هنگام سرودن آن یاد این حمله در ذهن «عبدالصبور» حاضر بوده است.

«هجوم تاتارها» با توصیف غارت و ویرانی ناشی از پیروزی دشمن و احساس شرم و تحقیر هم میهنان شکست خورده شاعر، آغاز می شود:

تاتارها هجوم می آورند

و شهر باستانی ما را نابود می کنند

لشکریان ما باز می گردند، منهدم و خرد شده، در گرمای روز

پرچم سیاه، زخمی ها، کاروان مرگ

طبل تو خالی و نوای تحقیر

و هیچ کس حتی نیم نگاهی به پشت سر نمی اندازد

«تاتارها» سرمست از این پیروزی دهکده ویران را ترک می کنند.

سربازان مست تاتار شاد و مغرور

به پیروزی و به پایان این سفر موفقیت آمیز می نگرند

سالخوردگان دهکده که در غارها و کوههای اطراف پنهان شده اند از سرما

و گرسنگی در عذابند. همان‌طور که در مورد آوارگان گفتیم، این همان تصویری است که غالباً از آوارگان عرب فلسطینی، به‌ویژه در دهه ۵۰، ترسیم می‌شد، و ما می‌توانیم آن را در شعر «عبدالصبور» نیز ببینیم:

مادرم! آهنگام که با فراریان دیگر در دامنه آن کوه کوچک پنهان شده بودی و تاریکی شب، وحشت را به زیر پلک‌های کودکان می‌نشانده گرسنگی، لباسهای مندرس

گنگی، شیاطین و سیاهی، غارها را در برمی‌گرفتند

و دهکده‌مان به ویرانه‌ای تبدیل می‌شد، آیا تو فریاد نکشیدی

این شعر نیز، مانند بیشتر شعرها، سرانجام نبرد را پیش‌بینی می‌کند و با خوشبینی و امید انتقامجویی به پایان می‌رسد:

مادر! ما هرگز ناپدید نخواهیم شد

من و تمام یارانم سوگند خوردیم

که تا نیمروز خون تاتار را بر زمین بریزیم

مادر! به کودکان بگو! بامدادان در میان خانه‌های تاریکمان بازخواهیم

گشت و آنچه تاتار نابود ساخت، دوباره خواهیم ساخت.

بطور کلی اشعاری که با الهام از مبارزه فلسطین سروده شده‌اند از سه دسته

نماد بهره‌برده‌اند: نخست نمادهایی که جایگزین فلسطین می‌شوند و آن را

یک سرزمین غصب‌شده عربی نشان می‌دهند، دوم آنهایی که نمایانگر

آوارگی اعراب فلسطین هستند و سوم نمادهایی که جانشین اسرائیل شده، او را

قدرتی مهاجم و نژادپرست و غاصب، معرفی می‌کنند.

نماد رایج در اشعاری که بطور غیرمستقیم به فلسطین اشاره دارند، تصویر

معشوقی است که از عاشق خود دور افتاده و از وصال او محروم گشته است.

کاربرد این نماد به شاعران فلسطینی محدود نبود و شاعران عرب کشورهای

مختلف به کرات از آن استفاده کردند. اگرچه در شعر فلسطین، صورت

تکامل‌یافته‌تری به‌خود گرفته و با سیمای عشق مادری آمیخته شده است.

برای مثال می‌توان از سه شعر زیر نام برد: (حبیبتی والسمت، نصف برتقال) «محبوب خاموش من» اثر «نبیه شعار» شاعر سوری، (توقعات حول مستقبل المدن المحزونة) «آینده شهر شکست خورده» اثر «حمید سعید» شاعر عراقی و (اغنية لقرية الصلبة) «آوازی برای روستای تسخیرشده» اثر «عبدالرحمان غنیم» که اگرچه به سه شاعر از کشورهای مختلف عربی تعلق دارند اما ویژگیهای مشترکی را ارائه می‌دهند. و در آنها فلسطین به معشوقی تشبیه شده که به اسارت «شاه یهود» درآمده و عاشق که دیوانه‌وار او را دوست دارد تصمیم می‌گیرد همیشه نسبت به او وفادار باقی بماند. «نبیه شعار» در شعر خود از محرومیت بیست ساله عاشق سخن می‌گوید (منظور از سال ۱۹۴۸ است که فاجعه فلسطین به وقوع پیوست) او در تمام این مدت همه‌جا را به دنبال معشوق گشته و سرانجام به او گفته شده که معشوقش در بیابانها سرگردان است، و می‌کوشد خود را پنهان سازد زیرا از این که مجبور شده این مدت را با یهودی‌ها بسر برد، شرمگین است.

«حمید سعید» نیز در شعرش چنین تمثیل مشابهی را از فلسطین ارائه می‌دهد:

یک شب «شاه یهود» او را که باردار بود ربود

و جنین عربی را که در شکم داشت، کشت

«عبدالرحمان غنیم» نیز به معبودش اطمینان می‌دهد که هیچ زنی نمی‌تواند علاقه او را بخود جلب نماید و او برای دوباره دیدنش لحظه شماری می‌کند. «غنیم» هم مانند دو شاعر قبلی، از این که معشوق را اسیر دست دشمن غاصب می‌بیند، رنج می‌برد. در آثار شاعران فلسطینی، کاربرد تمثیل «معشوق» به عنوان نماد فلسطین از دست رفته، فراوان یافت می‌شود و البته طبیعی است چرا که این فلسطینی‌ها هستند که کشورشان را از دست داده‌اند. برای مثال موضوع اصلی بسیاری از شعرهای «ابوسلمه» پس از ۱۹۴۸ همین نماد می‌باشد. از نظر او واژه مناسب برای مخاطب قرار دادن سرزمین محبوب،

(السمراء) به معنی «دختری که رنگ پوستش قهوه‌ای است» می‌باشد و این واژه را در اشعار زیادی تکرار کرده است مثل (لولاک یا سمراء) «به خاطر تو سمراء»، (هی والشاعر) «او و شاعر»، (هوی الاسمر) «عشق سمراء» و غیره.

در شعر «عشق سمراء» شاعر، معشوق خود را با نام «ثریا»، از نامهای متداول عربی، می‌خواند. از ظاهر شعر اینطور برمی‌آید که خطاب به زنی واقعی سروده شده به‌ویژه آنجا که از نشانه‌های ظاهری معشوق مثل فرورفتگی گونه‌هایش سخن می‌رود شاعر خطاب به «ثریا» و در بیان شیفتگی و وفاداریش نسبت به او می‌گوید:

ثریا آیا این باقی مانده آرزویی دیرین است که در چشمانت می‌بینم یا...
بیشتر اشعاری که در وصف تو می‌سرایم چون از لبهای تو شنیده
می‌شود فریبنده‌تر است.

عشق تو در زوایای شعر من جاری است

هیچ محبتی جز عشق تو در قلب من باقی نخواهد ماند

شاعران نسل جوان فلسطین مثل «محمود درویش»، «سمیح القاسم»، «حکمت عقیلی»، «امین شنار»، «عزالدین المناصره» و غیره، نماد معشوق یعنی فلسطین را در مفهومی گسترده‌تر به‌نحوی با محبت مادری و عشق به‌وطن درآمیخته‌اند که این سه پیکری واحد را تشکیل می‌دهند.

برجسته‌ترین مثال در این مورد اشعار «محمود درویش» می‌باشند. به عقیده «احسان عباس» منتقد معروف، این یگانگی در اکثر مجموعه‌های شعری و اشعار «درویش» دیده می‌شود و بدون آنکه خدشه‌ای به اصالت، تازگی و ارزش آثار او وارد سازد به خوبی از عهده بیان عواطف درونی او برآمده است.

«درویش» هم گاهی مانند «ابوسلمه» از اسامی واقعی برای نامیدن معشوقش استفاده می‌کند که این مسئله نباید خواننده را به گمراهی بکشاند. از نظر این شاعر نام معشوق هرچه باشد، معبود، یا مادر است و یا خاک وطن. آنچنانکه

در شعر (مذاکرات جرح فلسطینی) «خاطره زخم فلسطین» می‌گوید:

نه وطن من چمدان سفری است

و نه من مسافری رهگذر

من عاشقم و عشق من

سرزمین من است.

ابراز محبت «درویش» به سرزمین مادری محبوبش، در ۱۷ زبوری که تحت عنوان (أحبك لا احبک) «دوست دارم، دوست ندارم» منتشر شد، کیفیتی رازگونه می‌یابد. زمانی ناامیدی کامل بر شاعر چیره می‌شود و معشوقش را که فراروی دیدگان او قرار گرفته دست نیافتنی و غیرقابل حصول می‌بیند. این مسئله هرچند بسیار دردناک است اما، شاعر را وامی‌دارد تا از معشوق چشم پوشیده از او دست بشوید. در زبور ۸ خطاب به معشوق می‌گوید:

چرا بیزاریت را از من، برملا نمی‌کنی

تا از مردن رها شوم

یکباره به من بگو: عشق ما به پایان رسید

تا بتوانم بمیرم و بروم

بمیر تا بر تو سوگواری کنم

و یا در نکاح من بمان

تا طعم خیانت را یکبار هم که شده بچشم

«درویش» رنجی را که به خاطر این عشق تحمل می‌کند، به عنوان سرنوشت محتومش پذیرفته و این موضوع بر شیفتگی‌اش می‌افزاید. نکته دیگری که در اشعار او به چشم می‌خورد، تصویر معشوقه‌ای است که هرگز از نظرش دور و ناپدید نمی‌شود. و آنچنان با تاروپود احساس او تنیده شده که تمام لحظات زندگی شاعر را پر کرده و آنی از او جدا نمی‌شود.

اگرچه شعر (عاشق من فلسطین) «عاشقی از فلسطین» تنها شعری نیست که

«درویش» در این زمینه سروده ولی می‌توان از آن به عنوان نمونه خوبی نام برد. لذا، آن را به‌طور کامل در اینجا نقل می‌کنیم:

چشمان تو چون خاری قلب مرا نیش می‌زند

ولی من می‌پرستمشان

و از باد محافظتشان می‌کنم

می‌دانم این زخم فراتر از تاریکی و درد

چراحی خواهد افروخت

و از امروز من، فردائی برای او خواهد ساخت،

ارزشمندتر از جان من

دیروز دیدمت، در بندرگاه

تنها و بی‌زاد و نوا

چون یتیمی به سویت دویدم

و از حکمت اجدادمان پرسیدم:

چگونه ممکن است بیشه درختان سبز که زندانی شده

و به تبعید و دریا کشانده شده

در کشاکش رحلتها و رفتنها، در تلاطم شوقها و شوره‌بختی‌ها، هنوز

سبز باقی بماند؟»

دیدمت، بر فراز کوههایی که از گیاهان خاردار پوشیده بود

شبانی بی‌رمه

سرگردان میان ویرانه‌ها

در نظرم بسان بوستان بودی

و امروز برای تو بیگانه‌ام

در هاله‌ای از اشک و آه دیدمت

تو، نفس زندگی من هستی

تو، آوای لبهای من، تو آبی، آتش برای من

دیدمت، در دهانه غاری
لباسهای مندرس یتیمانت را می‌آویختی
در ترانه یتیمی و بدبختی، دیدمت.
در قطره قطره دریا،
در دانه دانه شن‌ها،
دیدمت، وه که چه زیبا بودی
بسان زمین، بسان کودکی
به زیبایی گل یاس.
سوگند می‌خورم:
از مژگانم حمایتی خواهم یافت و اشعارم را بر آن گلدوزی خواهم کرد و
نام تو را نیز.

نامی که چون با ستایش‌های دل آوازه خوان من، آبیاری شود
درختها را دگر باره شکوفان خواهد ساخت و
بر آن حمایت، چند حرف بیشتر نخواهد بود، پرارجتر از خون شهیدان:
«او فلسطینی است و همواره چنین خواهد بود».

برای اشاره به تجربیات تلخ اعراب فلسطین پس از ۱۹۴۸، شاعران،
نمادهای متفاوتی را به کار برده‌اند که در این میان «سندباد»، «اولیس» و «مسیح»
بیش از دیگران کاربرد داشته‌اند.

درواقع از دهه پنجاه که شاعران عرب با این نمادها آشنا شدند نه تنها در
مورد اوضاع فلسطین بلکه در بیان سایر مسائل نیز از آنها استفاده کردند.

بررسی شعرهایی که با الهام از مشکلات اعراب پس از اخراجشان از
فلسطین در ۱۹۴۸ سروده شدند، نشانگر تشابهی است که شاعر عرب در
احوال شخصیت‌های اسطوره‌ای و مذهبی فوق، با شرایط نامناسب زندگی
اعراب اخراجی مشاهده می‌کند. برای مثال وجه مشترک مسیح و اعراب
فلسطین در رنج و الم فوق‌العاده‌ای است که حیات و سرنوشت این دو را

فرا گرفته است. اعراب فلسطين نیز چون «مسیح مصلوب» به چهار میخ کشیده شدند و به همین دلیل شاعر سیمای «مسیح» را در شعر ظاهر می‌کند.

شخصیت دیگری که مورد توجه شاعران است «سندباد» از قهرمانان کتاب «هزار و یکشب» می‌باشد. او دریانوردی است که طی هفت سفر پرحادثه با خطرات موحشی روبرو شده و با اتکاء به تدبیر و ابتکار شخصی و گاه بخت خوش، بر تمام مشکلات غلبه می‌کند.

«عبدالوهاب البیاتی» در شعر (العرب الالاجئون) «آوارگان عرب» (۱۹۶۱) «سندباد» را به گدایی که به درخانه اعراب می‌رود و صدقه می‌طلبید، تشبیه کرده است:

من سند بادم
کنج من در اعماق سینه کودکانتان جای دارد
بسان گدایی بی‌نوایم، برهنه و آشفته.
و مورچگان و جانوران موزی که نشان سالها آوارگی منند،
گوشت تنم را می‌جویند.

برخی از شاعران با الهام از اساطیر یونان، «اولیس» شوهر «پنلوپ» را به‌عنوان نماد اعراب فلسطين پس از ۱۹۴۸ برگزیدند. «پنلوپ»، «مظهر» وفاداری در زناشویی، سالها در انتظار بازگشت شوهرش به بافتن کفنی برای پدر «اولیس» مشغول بود. او شرط کرده بود زمانی به درخواستهای متعدد خواستگاراناش جواب خواهد داد که بافتن کفن به پایان برسد و در حالیکه روزها به بافتن می‌پرداخت، شبها آنچه را که بافته بود می‌شکافت. به نظر این شاعران، «پنلوپ» نمایانگر فلسطين و یا بهتر است بگوئیم زن فلسطينی است که در انتظار بازگشت شوهرش روزشماری می‌کند. «هارون هاشم رشید» شعر (صخرة الانتظار) «صخره چشم‌براه» (۱۹۵۳) را در همین زمینه سرود.

اگرچه شاعر، صراحتاً به «پنلوپ» و «اولیس» اشاره نمی‌کند ولی طرح کلی شعر، همان انتظار طولانی و امید «پنلوپ» به بازگشت «اولیس» را دربردارد.

شعر از زن فلسطینی آواره‌ای سخن می‌گوید که شوهرش مانند «اولیس» به جنگ رفته تا حقوق زایل شده‌اش را بازستاند. او هر روز بر صخره‌ای در ساحل دریا می‌رود و منتظر شوهر می‌ماند. روزها می‌گذرند و نشانه‌ای از او نیست. علیرغم این مسئله، زن همچنان به ساحل می‌رود و هرگز امید بازگشت شویش را از دست نمی‌دهد.

گذشته از سه نمادی که ذکر شد، عنوانهای دیگری نیز از سوی شاعران به عنوان نماد اعراب فلسطین به کار رفته‌اند که ذکر تمام آنها در این کتاب مقدور نیست. ولی باید اشاره شود در بسیاری موارد نمادهایی که از سوی شاعران عرب غیر فلسطینی برای اشاره به اعراب بطور کلی به کار رفته، در شعر شاعران فلسطینی اختصاصاً به اعراب فلسطینی دلالت دارند.

«امام حسین (ع)» سرور شهیدان کربلا، که شیعیان بی‌نهایت عزیز و محترم می‌دارند، در شعر معاصر عرب، اسطوره‌ی شهادت و ازجان‌گذشتگی می‌شود. «آدونیس» شاعر علوی، شعر (الرأس والنهر) «سربریده و رود» را پس از شکست ژوئن ۱۹۶۷، با استفاده از این نماد درباره‌ی مردم عرب، اعم از فلسطینی و غیره سرود ولی برای «احمد دحبور» شاعر فلسطینی، «امام حسین» مظهر آن گروه از فدائیان فلسطینی است که در جریان حوادث «سپتامبر سیاه» کشته شدند. در سپتامبر ۱۹۷۰، طی برخوردهایی خونین که میان ارتش اردن و فدائیان فلسطینی رخ داد، فدائیان از اردن اخراج شدند. «دحبور» در یکی از اشعار خود راجع به این موضوع می‌گوید:

تنها به‌سوی مرگ رفتم

با جسمی مسخ‌شده، تبعید شده، قربانی شده،

«ای کربلا!» شتابان و خشم‌آلود به‌سوی توزبانه کشیدم

و به یاد آوردم چهره‌ها را که از من روی برگرداندند

اصطلاحات نمادینی که بر اسرائیل دلالت دارند نیز فراوان است. واژه‌هایی چون تاتار، هیولا، گرگ و دزد که همه مفهوم خطر، خشونت

شیطنت و نابودی را می‌رسانند و تصویر اسرائیل را در ذهن زنده می‌کنند. «سمیح القاسم» چهره شاخص شاعران گروه مقاومت فلسطین نمایشنامه منظوم «قرقاش» را که نماد هیئت حاکمه دولت اسرائیل است در این زمینه سرود. پیش از بررسی کامل این نمایشنامه، لازم است «قرقوش» را که شعر براساس شخصیت او شکل گرفته معرفی کنیم.

«قرقوش» از امرای بسیار متنفذ و صدیق دوره «صلاح‌الدین» (۱۱۶۹ - ۹۳) و پسرش «ملک عادل» (۱۱۹۳ - ۹۸) بود. «ابن خلکان» در «وفیات الاعیان» نام کامل او را «ابوسعید قرقوش ابن عبدالله الاسدی»، ملقب به «بهاء‌الدین» (متوفی به سال ۵۹۷ هجری مطابق ۱۲۰۰ میلادی) ذکر کرده است. در زمان سلطنت «ملک عادل» در ۱۱۹۸ «قرقوش» به‌عنوان نماینده او نزد «ملک منصور» برگزیده شد.

به گفته «ابن خلکان» قرقوش که دست راست «صلاح‌الدین» به‌شمار می‌آمد، به‌هنگام فتح مجدد «عکرا» توسط صلیبیون به‌اسارت آنان درآمد و با پرداخت فدیهای به‌میزان ۱۰۰۰۰۰ دینار آزادی خود را بازیافت.

آنطوری که از شرح حال وی برمی‌آید، او خدمتگزاری فداکار و مقتدر و مورد احترام تاریخ‌نویسان معاصرش بود. و شگفت‌آور است که نام این شخصیت به‌عوض آن‌که با صفاتی چون وفاداری و سخت‌کوشی عجین باشد، در داستانهای عامیانه عرب سیمای قاضی نادان و ظالمی را یافته که عملکردش دقیقاً شبیه یک ابله است.

شاید این موضوع، ناشی از کتابی باشد که توسط یکی از رقبای او یعنی «اسعدبن مماتی» تحت عنوان «الفشوش فی احکام قرقوش» به رشته تحریر درآمده است.

«ابن مماتی» خود از چهره‌های متنفذ آن دوره به‌حساب می‌آید. وی در طول سلطنت «صلاح‌الدین» و پسرش «ملک‌العزیز» مقام دیوانی سپاه و امور مالی را برعهده داشت و سپس ناظر کل دیوانها شد و قدرتش به اوج خود

رسید. زیرا منصب جدید او را قادر می‌ساخت، اعمال تمام وزرا را تحت نظر و مراقبت خود داشته باشد. موقعیت او آنچنان بود که می‌توانست با انتخاب «قرقوش» به نمایندگی نزد «ملک المنصور» نیز مخالفت ورزد. به علاوه «ابن مماتی» هم شاعر بود و هم اهل قلم. در شرح احوال و زندگی او که در «معجم البلدان» اثر «یاقوت رومی» آمده، نگارش ۲۳ کتاب در موضوعات مختلف ذکر شده است.

اگرچه «ابن خلکان» نیز این را می‌پذیرد که مردم زمان «قرقوش» صدور فرامین و مقررات عجیبی را در زمان قدرتمنداریش، به او نسبت می‌دادند، ولی خود این گفته‌ها را نادرست می‌داند.

به احتمال زیاد انتشار کتاب «قضاوت‌های نادرست قرقوش» اثر «ابن مماتی» باعث تغییر سیمای تاریخی و واقعی «قرقوش» شده است.

به تدریج و با گذشت زمان، داستانهای عامیانه متعدد، باعث افزایش خصوصیات و کیفیت طنز آلود شخصیت «قرقوش» شد. «هلن میچنیک»^۱ در کتاب «داستانهای عامیانه سودان و مصر»، یکی از این داستانها را که در مدت اقامتش در مصر و سودان شنیده نقل می‌کند^۲. و این داستان بازتاب جایگاهی است که شخصیت «قرقوش» در ادبیات عامیانه عرب یافته است.

پژوهشگرانی چون «جی. ام. لاند» معتقدند که واژه ترکی «کاراگز» به معنای «بازی با سایه‌ها» از نام قرقوش، وزیر مصری گرفته شده است. به نظر «لاند» امروزه با الهام از «قرقوش» با شخصیتی مسخره که در اساس منبع طنز و لودگی مداوم به شمار می‌رود و تجسم واقعی بلاهت و حماقت ذاتی همراه با نوع خاصی از شجاعت می‌باشد، مواجه هستیم.

در اکثر کشورهای عربی، هنوز اصطلاح «حکم قرقوشی» رایج است و

1. Helen Mitchnik

۲. داستان «خرما از کرگی دم نداشت».

زمانی به کار می‌رود که بخواهند قضاوتی نادرست و یا حکم قانونی غیرعادلانه‌ای را به استهزاء بگیرند. به هر حال، «قرقوش» معرفی شده در نمایشنامه «القاسم» نیز همان خصوصیات و رفتارهای احمقانه قرقوش را داراست و احکام صادر شده از سوی او، عاری از هرگونه منطق و عدالت می‌باشد. قدر مسلم آن که «القاسم»، (علیرغم تفاوت در تلفظ این دو نام) نمایشنامه «قرقاش» را براساس شخصیت معروف و شناخته شده «قرقوش» به نظم درآورده است. باید این نکته را نیز متذکر شد که در اینجا علاوه بر آنکه «قرقوش» حاکمی نادان و فاقد قدرت پیش‌بینی است در عین حال ظالمی است ضعیف‌النفس که شیفته خونریزی می‌باشد. نمایشنامه چهار صحنه دارد و شخصیت‌های آن عبارتند از: «قرقاش» تعدادی روستائی، اشراف، سربازان سپاه «قرقاش»، یک دهقان عصیانگر، یک دزد، یک زن، یک دختر جوان، شاهزاده جوان (پسر قرقاش)، یک افسر، یک دربان، یک وزیر، یک زن و شوهر، سربازی که یکدستش قطع شده، دسته‌ای از مردان که لباس یونانی‌های باستان را پوشیده‌اند، دسته‌ای دیگر که لباس مصریهای باستان را به تن دارند و مردانی که لباس اروپائیان امروزی را دربردارند و تصویر هیتلر را حمل می‌کنند و گروه همخوانها. شاعر می‌کوشد تا با این مجموعه تصویری از طبقات مختلف مردم را نشان دهد. پرده نمایش که بالا می‌رود گروه همخوانها، شروع به خواندن می‌کند و هدف شاعر را از معرفی دسته‌هایی که نماینده ملل باستانی و امروزیند با این شعر، روشن می‌سازد:

در همه اعصار

در هر کجا

او با نمایی بشری ظاهر می‌شود

و مرگ را با خود به ارمغان می‌آورد

در هر کجا و هر زمان که می‌زید،

این صدا به گوش می‌رسد؛

قرقاش، قرقاش

در این صحنه شاهد مکالمه‌ای طولانی میان «قرقاش» و روستائیان هستیم. آنها درباره خشکسالی کشور صحبت می‌کنند. روستائیان از این‌که کشور در آستانه قحطی و گرسنگی است در هراسند و «قرقاش» به آنها اطمینان می‌دهد که باتمام قدرتش مانع سقوط کشور به این ورطه هولناک خواهد بود. او می‌گوید، من هم وسیله لازم و هم اراده کافی برای نیل به این مقصود را در اختیار دارم مکالمه زیر نشانگر اختلاف عقیده یکی از روستائیان و «قرقاش» در این مورد می‌باشد:

قرقاش: از شما می‌پرسم

از همه شما که در اینجا حضور دارید

وقتی چاههای آب، زیر حرارت سوزان آفتاب تابستان خشک می‌شوند،

ما چه چاره داریم؟

روستایی: باید شکم زمین را در جستجوی چاهی دیگر بشکافیم

قرقاش (برافروخته): چرا در زمین‌های دورتر دنبال آب نگردیم؟

از مکالمه بالا اینطور استنباط می‌شود که سیاست «قرقاش» در اساس مبتنی بر گسترش سرزمین‌های تحت تملک خود می‌باشد و تصمیم ندارد در زمین‌های خود به دنبال منابع تازه آب بگردد. به احتمال زیاد شاعر، علت وقوع جنگ ژوئن ۱۹۶۷ را در اهداف اقتصادی اسرائیل می‌بیند.

اختلاف نظر «قرقاش» و روستائی یاغی بالا می‌گیرد. روستائی که آینده مهلک این نگرش را پیش‌بینی می‌کند، به سایرین هشدار داده می‌گوید:

من می‌ترسم

حرف مرا درک کنید

در غیر اینصورت روزی پشیمان خواهید شد

این مرد که به شما آرامش خیال می‌بخشد

از گور شما برای خود نه‌رها جاری خواهد ساخت

او مدعی نجات شماست
ولی مرگ شماست که با ادعای او همدوش می‌شود
آری، زمین بارور خواهد شد ولی فقط با ارادهٔ بازوان شما
نه با سخنان یاوهٔ او
برادران! قرقاش با ما نیست
از او پرهیزید و به من گوش فرادارید
که در غیر اینصورت پشیمان خواهید شد.
روستائی یاغی، نماد کمونیست‌های اسرائیل است و «سمیح القاسم» خود از
طرفداران آنها به‌شمار می‌رود.
گفته‌های این روستائی توان همپائی با وعده‌های اطمینان‌بخش «قرقاش» را
ندارد و «قرقاش» روستائیان را علیه رفیق عصیانگر خود می‌شوراند:
برادران! وقتی زمین ما خشک است
و آنجا، در همسایگی ما، کشتزاری است و نه‌ری که هیچ‌کس را با آن
کاری نیست
ما چه باید بکنیم؟
تازه، از همین همسایه و دشمن است که این رنج بر ما تحمیل شده پس
به آنچه می‌گویم عمل کنید.
شمشیر از نیام برکشید و به قدرت من متکی باشید
و جمع خود را از وجود این رفیق خائن پاک سازید.
این کلمات تأثیری جادویی بر روستائیان می‌بخشد. آنها به مرد یاغی
حمله می‌کنند و او را می‌کشند.

صحنهٔ دوم: پیروزی حاصل شده است. پسر جوان «قرقاش» دل در گروی
محبت دختری روستائی دارد. او که می‌داند پدرش هرگز این رابطه را
نمی‌پذیرد یکی از وزرا را واسطه قرار می‌دهد تا موضوع را با پدرش در میان
نهد. وزیر جرأت اظهار صریح مطلب را ندارد. پس از «قرقاش» می‌پرسد، اگر

روزی شاهزاده‌ای عاشق دختری از طبقه معمولی شود، حکم چیست و چه باید کرد؟ «قرقاش» جواب می‌دهد، باید هر دو کشته شوند. با این پاسخ، حکم مرگ پسرش را صادر می‌کند.

منظور شاعر از این صحنه کاملاً روشن است. «قرقاش» نماینده هیئت حاکم بر کشور است و از ایجاد رابطه صمیمانه میان طبقه حاکم و فردی از طبقه رعایا، واهمه دارد. به نظر او، این موضوع روح سلحشوری و شوق کشورگشائی فرماندهان را تضعیف و در نهایت به نابودی می‌کشد.

در اینجا هم «القاسم» به عنوان شاعری مارکسیست این مسئله را عنوان می‌کند که کمونیستها کاملاً با نظریات و سیاست «قرقاش» مخالف بودند و آن را تهدیدی علیه موجودیت فعلی کشور (یعنی اسرائیل) به حساب می‌آوردند. نفرت «قرقاش» نیز ناشی از همین موضوع است و کلامش مبین آن می‌باشد:

کشورهای متمدن

با آوای چکاچاک شمشیرهای بران پیش می‌روند

نه در سایه حقارت شوم داس و چکش

در سومین صحنه، مشی کشورداری «قرقاش» آشکارتر می‌شود. برای مثال دستور می‌دهد به جای مجرمی که به اعدام محکوم شده، یکی از اشراف مقرب را، به این دلیل که قد بلندی دارد و سرش به حلقه دار می‌رسد، دار بزنند و محکوم کوتاه قد را آزاد کنند.

در صحنه آخر در قیامی به رهبری روستائیان و دهقانان، «قرقاش» حاکم خائن به قتل می‌رسد و بدین ترتیب حکومتی تازه بر پایه برابری و مساوات بر سرکار می‌آید. نمایش، با فریادهای شادمانه روستائیان، به خاطر رهایی از قید به پایان می‌رسد:

زنده باد ملک عادل

ما ملک عادلیم

ما ملک عادلیم

از تحليل نمايشنامه فوق می توان چند نکته با ارزش را که مورد توجه خاص شاعر است برشمرد و به آن اشاره کرد.

نخست آنکه قرقاش به عنوان خائنی ابله، نه تنها برای دشمن بلکه برای رفاه و امنیت مردم خودش نیز تهدیدی جدی به شمار می رود. همانطور که ذکر شد این مطلب در سرتاسر نمایش به چشم می خورد. برای مثال صدور فرمان قتل پسرش و دختر روستائی و یا اعدام نابجای یکی از بزرگان کشور همه مؤید این نظر می باشد. به علاوه خودخواهی او تا بدان پایه است که فکر می کند می تواند با مرگ بجنگد و بر آن چیره هم بشود.

دومین نکته، در معرفی مارکسیسم به عنوان جانشین مناسب ساختار سیاسی و اجتماعی کشور (اسرائیل) می باشد. به نظر شاعر، وضعیت کنونی اسرائیل در جهان که قرقاش نماد آن است، مانند یکی از حلقه های زنجیره طولانی دولت های ستمگر و ظالمی است که در طول تاریخ به دفعات ظاهر شده اند. نمونه این دولت ها در دوران باستان، یونان و مصر و در دنیای معاصر حکومت نازی می باشد و سومین نکته این که شاعر مسئله رهبران کشور «قرقاش» را از مردم جدا می داند و روزی را پیش بینی می کند که رعایا یعنی دهقانان و سایر طبقات کارگر، دولت اسرائیل را سرنگون ساخته و حکومت تازه ای را با کمک اعراب و یهودیان فلسطین از نو بسازند.

این نکته آخر، از اهمیت ویژه ای برخوردار است زیرا آثار ادبی فراوانی که از ۱۹۴۸ به بعد توسط شعرا و نویسندگان عرب نوشته شده اند، برای نابودی اسرائیل به اعراب چشم امید دارند و تا آنجا که من می دانم «سمیح القاسم» نخستین کسی است که فروپاشی دولت اسرائیل را از درون جامعه خودش مطرح می سازد.

اساطیر و مذهب

این قسمت در واقع ادامه بحث قبلی می باشد. زیرا کاربرد شخصیت های

اساطیری و مذهبی (از قرآن و کتاب مقدس) توسط شاعران و در قالبی نمادین ظاهر می‌شود. منتقدین عرب کاربرد اسطوره را «جسورانه‌ترین» و انقلابی‌ترین تغییری می‌دانند که در اواخر سالهای چهل در شعر نوین عرب رخ داده است.

بررسی این موضوع در آثار شعرای طرفدار نهضت شعر آزاد، نشانگر آگاهی آنان از سه مورد زیر می‌باشد:

نخست، شناخت تشویش و بیقراری اعراب از زندگی در اجتماعی آشفته و بی‌ثبات، که شاعر را وامی‌دارد تا در جستجوی تجربیات جدیدی برآید، در رهگذر این آگاهی است که «سندباد» و «اولیس» که نماد پویائی و رویارویی با ناشناخته‌ها هستند، به شعر راه می‌یابند.

دوم، اعتقاد به تجدید و احیاء شخصیتی تازه و قدرتمند برای اعراب که بتواند برپای خود بایستد و با مشکلات دست و پنجه نرم کند. در این رابطه نمادهایی چون «آدونیس» «عتقا»، «اوسیریس»، «لازاروس» و غیره، در صحنه شعر نوین عرب پدیدار می‌شوند و مورد سوم آنکه، شاعر، برای بیان رنج انسانها و به‌ویژه عذاب ملت عرب، که میان امیال و آرزوهایش از یک طرف و دست‌یافته‌هایش از سوی دیگر فاصله‌ای عمیق می‌بیند به شخصیت‌های مذهبی چون «امام حسین» (ع) و مسیح و چهره‌های اساطیری چون «پرومته» و «سی‌سی پوس»، روی می‌آورد.

بدین ترتیب شاعران از منابع مذهبی متفاوت و افسانه‌های اساطیری گوناگون چون اساطیر یونان و بابل و فنیقیه و مصر، بهره‌گرفته‌اند.

در اینجا به بررسی سه شعر بلند که نمایانگر کاربرد اسطوره در شعرهای مربوط به فلسطین است می‌پردازیم. پیش از آن، ذکر نکته‌ای را لازم می‌دانیم. یعنی، آنجا که شاعر عرب از شخصیت‌های یهودی صحبت می‌کند، هویت یهودی بودنشان را از آنان می‌گیرد و شخصیتی عربی به آنان می‌بخشد. برای مثال «سامسون» از چهره‌های معروف کتاب مقدس و داستانهای عامیانه

یهودی می‌باشد. شهرت او در قدرت فوق طبیعی و ماجراهایش با فلسطینیان و روابطی که با «دلیله» زن فلسطینی داشت می‌باشد «دلیله» به راز قدرت او پی برد و آن را در اختیار فلسطینیان گذاشت.

«علی کنعان» شاعر سوری، در شعر سامسون (۱۹۶۴)، او را در سیمای قهرمانی فلسطینی و نه یهودی، نشان می‌دهد. در این اثر، «سامسون» نام یکی از فدائیان فلسطینی است که پس از سالها سکوت، قدرتش را باز می‌یابد و معبد اسرائیلی‌ها را بر سرشان خراب می‌کند و ماهیت عربی بودن فلسطین را به آن باز می‌گرداند. در این شعر، شخصیت «دلیله» نیز دگرگون می‌شود و به عوض فلسطینی بودن، زنی یهودی است که موفق می‌شود برای مدت کوتاهی «سامسون» را به زنجیر بکشد.

به عنوان مثالی دیگر در این مورد می‌توان شعر (غاده یافا) ماهر وئی از یافا اثر «محمد الماغوط» که او نیز اهل سوریه است را نام برد. این شعر براساس یکی از شخصیت‌های کتاب مقدس به نام «تمر» (در عربی به معنای درخت خرما) سروده شده، به واقع در «کتاب مقدس» سه نفر با این نام خوانده شده‌اند و مشخص نیست کدام یک از این سه، منظور نظر شاعر بوده است.

جالب آن که در اینجا هم هویت یهودی «تمر» از او گرفته شده و او در نقش دختری عرب ظاهر می‌شود که زیبایی فوق العاده‌اش هر بیننده‌ای را مجذوب می‌کند. شعر بازگوی گفتگوی «تمر» با خودش است. در این اثر با دختری رانده شده، که فضای زندگی به ناامیدی سوقش می‌دهد، روبرو هستیم ولی او مصمم است نگذارد احساسات یأس آمیز بر اراده‌اش چیره شوند و نمی‌خواهد چون برگ خشکی لگد مال شود:

نه، نمی‌گذارم طوفانها هلاکم سازند و

چون برگ خشکی از شاخه جدایم سازند

نمی‌خواهم چون پشه در دهان تمساح بمیرم.

من «تمر» هستم دختر زیبای «یافا»

زن مبارز، پروانه دشتهای و پیکان انتقام
از زوایای روح بیقرارم، ستاره‌ای سرخ خواهم افروخت
که ظلمت را فرو دهد و از ناممکن، ممکن بسازد
و در این راه دراز، هادی من باشد و
دوام شب را به پایان برد.

قبلاً در فصل ۳ گفتیم که نمود کشمکش اعراب و اسرائیل در شعر نوین عرب به آثاری که مستقیماً درباره فلسطین سروده شده، محدود نمی‌شود و به گفته جبرابراهیم جبرا: «شعر نباید فقط به مسائل منفردی چون مشکل آوارگان، بازگشت آنان به کشور، قهرمانی، شهادت و یا هر جنبه گسیخته و ویژه‌ای از این فاجعه بپردازد، بلکه لازم است که (شعر) کلیه ابعاد گسترده، و علل بنیادی و بطور کلی فضائی را که نتیجه این فاجعه بوده و همینطور تأثیرات عاطفی و روانی آن را در مدنظر داشته باشد». بدین ترتیب سه شعری که ذیلاً از نظرتان خواهد گذشت و در درجه نخست نمونه‌هایی از کاربرد اسطوره در شعر می‌باشد، در عین حال، مثال خوبی از نگرش غیرمستقیم و تلویحی به موضوع فلسطین نیز هست.

نخستین شعری که برگزیده‌ایم (لازارعام ۱۹۶۲) «لازاروس ۱۹۶۲» «خلیل حاوی» از چهره‌های مشخص جامعه شعری عرب و یکی از اعضای گروه «شاعران تموز»^۱ می‌باشد. بگفته یکی از منتقدان، این شعر، علیرغم آن‌که، مستقیماً به فلسطین، یهودیان و یا اصولاً کشمکش اعراب و اسرائیل، اشاره نمی‌کند ولی نشان‌دهنده تراژدی ملت عرب است که پس از فاجعه فلسطین در ۱۹۴۸، به صورتی ناقص و از شکل افتاده دوباره متولد شد.

شعر براساس داستان «لازاروس» مرده‌ای که پس از چهار روز توسط «مسیح» زنده شد، سروده شده است. در این اثر «لازاروس» ابعاد تازه‌ای

۱. گروهی از شاعران عرب که نام خود را از «تموز» خدای حاصلخیزی گرفته‌اند.

می‌یابد. او مظهر مرد عرب امروز است که قادر نیست واقعیات دردناک از پیش مقرر شده زندگی خود و ملتش را تغییر دهد و به این دلیل در ناامیدی مطلق بسر برده و آرزو می‌کند از جهان هستی رخت بربندد. شاعر، اشتیاق «لازاروس» برای مردن را قویتر از هر آرزوی دیگری نشان می‌دهد و می‌گوید معجزه مسیح نمی‌تواند او را زنده سازد زیرا حتی با معجزه هم نمی‌توان مردی را که خود به زیستن تمایل ندارد، به زندگی بازگرداند. به استدلال او تمدن عرب هنوز ترجیح می‌دهد مرده و بیروح باقی بماند. در ابیات آغازین شعر، «لازاروس» به گورکن اینچنین سفارش می‌کند:

گورکن، قبر مرا عمیق، بسیار عمیق حفر کن،

تا که به دوزخ برسد

و شب خاکستر آلود من

در پس مدار خورشید جای گیرد.

آرزوی جای گرفتن در پشت مدار خورشید، آنجا که هیچ ذیروحی نمی‌تواند وجود داشته باشد، بیانگر اشتیاق «لازاروس» به مرگی ابدی و بدون بازگشت است.

از اینرو به زنش می‌گوید علیرغم وقوع معجزه، او هنوز به دنیای مردگان تعلق دارد. در این شعر، زن «لازاروس» جدا از همسر بودن، نماد سرزمین مادری نیز هست. او مشتاقانه به شوهرش نگاه می‌کند ولی با سردی و بی‌اعتنائی او روبرو می‌شود و از آسمان به جای باران که نماد زایایی و وصال است، آتش و گدازه بر زمین فرود می‌آید. زن این لحظات دردناک را با کلماتش توصیف می‌کند:

با نگاهم از او تمنا کردم

و چشمانم پراز شرم بود

و او چون یک غریبه،

چرا از گور برخاست!

چرا چون مرده ای دلسرد، از گور برخاست!

عشق زن به نفرت تبدیل می شود و او به سربازان مغول، نماد انهدام و ویرانگری، متمایل می شود ولی این گرایش نیز راضیش نمی کند و او سرخورده و بی حاصل گرفتار احساسات متضادی می شود تردید زنده ماندن و یا گزینش مرگ بر روحش چنگ می زند:

زمین تشنه سیلابی سرشار است،

از سواران، از سواران مغول.

در میان آشفتگی، خود را «مریم مجدلیه» رو در روی «مسیح» تصور می کند. می کوشد او را بفریبد ولی «مسیح» از او روی برمی تابد. زن ناکام می ماند. در اینجا او نماد زمینی است که در انتظار باران، خشک و بی بر مانده است. زن تاب و توان از دست می دهد و درهم می شکند و همچون شوهرش مرگ ابدی را آرزو می کند:

ای شبهای سرد، طغیان کنید

و مرا با خود ببرید

سایه ام را نیز محو سازید

که من زنی آرزومند شوهرم،

و شوهرم مردی است تهی از زندگی

شعر، بادیفن «لازاروس» در گور دلخواهش، گرداگرد مدار خورشید، پایان می پذیرد و همراه او، زنش نیز که به ماری افسونگر تبدیل شده، مدفون می گردد. پایان شعر، نشان دهنده ناامیدی شاعر از باروری دوباره کشور است هم از اینروست که جنازه عرب را نهفته در عمق گور بدون کمترین نشانه و امید حیات مجدد، مشاهده می کند.

باید خاطر نشان ساخت که بدینی شدید این شعر ناشی از محرومیت ها و عقب نشینی های مکرر اعراب از ۱۹۴۸ به این طرف می باشد. و همانطور که «ریتاعواد» بدرستی اظهار کرده، شکست اتحاد مصر و سوریه در ۱۹۶۱، نیز

در بدینی شاعر بی تأثیر نیست.

به اعتراف خود شاعر، در مقدمه‌ای که بر این اثر نوشت، وی به سختی کوشید تا شعرش را امیدوارانه و با نگرشی خوش‌بینانه‌تر بسراید ولی موفق نشد. کلمات سوزناک او خطاب به قهرمان مرده‌اش «لازاروس» گویاتر از هر تفسیری، اینگونه بیان شده است: «از آن روز که تو را خلق کردم، به منبعی از درد و هشدادر در مقابل چشمانم تبدیل شدی و زمانی که تصمیم گرفتم ویرانت سازم و دگرباره در شکلی متفاوت یعنی جذابتر با سرنوشتی محکمتر و پایانی خوشتر، بسازم، گرفتار غذایی سخت و تلخ شدم. آخر که چه؟ اگر در گذشته جنگجویی شکست خورده، بودی، اینک چهرهٔ نسلی منهزم را نمایان می‌سازی».

دومین شعری که به بررسی آن می‌پردازیم (الرأس والنهر) «سربریده و رود» (۱۹۶۷) اثر شاعر معروف «آدونیس» می‌باشد. این اثر کمی پس از جنگ ۱۹۶۷ و با ابهام از واقعهٔ کربلا و شخصیت امام «حسین (ع)» سروده شده است.

پیرامون تولد، کودکی و مرگ «امام حسین (ع)» بسیار گفته‌اند. می‌گویند وقتی تن شریف آن حضرت در میدان نبرد بر زمین افتاد، آسمان برنگ سرخ درآمد، و باران خون باریدن گرفت و زمین کربلا خونین شد. و زمانی که سربریدهٔ امام به «دمشق» مرکز حکومت «بنی‌امیه» رسید، بوی عطر از آن می‌تراوید و آن شب فرشتگان و ماهیها و وحوش همگی گریستند. و می‌گویند سر مبارک آن حضرت به سخن درآمد.

به هر حال، در شعر نوین عرب، «امام حسین» سیمای قهرمانی افسانه‌ای و خدای حاصلخیزی را یافته و شهادت دلخراشش، جان باختن در راه فراوانی و برکت زمینی خشک و بیحاصل تصویر می‌شود.

«آدونیس» در مجموعهٔ اشعارش به نام (مسرح والمرایا) «منظره‌ها و آینه‌ها»، به دفعات از این نماد، «امام حسین»، بهره برده است. بدون شک

اعتقاد او به تشیع علوی عامل مهمی در این امر می‌باشد. وی در کتاب (فاتح‌لی نه‌ایة القرن) «گشایشی در پایان قرن» می‌گوید: «من در خانواده‌ای شیعه تربیت یافته‌ام و از اینرو بخوبی عمق فاجعه و مصیبت را درک می‌کنم و هم از این جهت است که اتفاقات مسرت‌آمیز در نظرم جنبه‌ای مادی دارند.» بررسی این اثر، آنچنانکه خواهید دید، مؤید آنست که گرایش مذهبی «آدونیس» باعث شده، برخلاف «خلیل جاوی»، بدینی در شعرش راه نیابد. همچنین در این بررسی، ارتباط سربریده شعر را با سر مظهر «امام حسین» در کربلا، نشان خواهیم داد.

شعر در قالب گفتگوئی است که روی یک پل بر رودخانه‌ای آرام و گل‌آلود، صورت می‌گیرد. در ساحل رودخانه گروهی زن و مرد، پیر و جوان و کودک با سر و وضعی آشفته و از شکل افتاده، ایستاده‌اند. رودخانه، نماد رود «اردن» است، که فلسطینی‌ها پس از جنگ ژوئن ۱۹۶۷، از آن گذشتند و به ساحل شرقی پناه بردند. گفتگو با اظهار این نظریه آغاز می‌شود که تنها واقعیت ملموس در زمان جنگ، مرگ است و زمین خشک و بیهوده شده، هیچ روینده‌ای بر آن نمی‌ماند. انگار مورد هجوم ملخ قرار گرفته باشد. ولی مرگ که در ظاهر پیروز شده، مدت طولانی دوام نخواهد داشت چرا که بشر در ضمیر ناآگاهش رویای زایش دوباره را می‌بیند و در نهایت مرگ است که شکست خواهد خورد. این موضوع به صورت دسته‌جمعی و هم‌آوایی اظهار می‌شود که نماد اتفاق نظر تمام ملت است:

پیش از فرا رسیدن شب

سیل جاری می‌شود

پس از هم‌آوایی که اولین نماد به کار رفته در شعر است، «چوپان»، نماد دیگری است که تولد «مسیح» را یادآور می‌شود. چوپانان نخستین کسانی بودند که از تولد مسیح آگاه شدند. چوپان شعر «سربریده و رود» نیز به گونه‌ای از وجود سری که همراه با آب خواهد آمد مطلع شده که این همان سربریده

«امام حسین» است و آنطور که گفتیم نماد باروری دگرباره زمین، مشابه خدای حاصلخیزی و مسیح، می‌باشد.

دیری نمی‌گذرد که رویای چوپان به حقیقت می‌پیوندد و او با دیدن سری که همراه جریان آرام آب می‌آید فریاد زنان مردمی را که در ساحل گرد آمده‌اند از سر راه دور می‌کند. یکبار دیگر آوای همگانی به گوش می‌رسد:

این سر، جراحت است و خون

این سر، پاک است و منزه

زمین در کف او به ناچیزی قرصی نان

این سر نشانه‌ایست برگردا گرد شما.

به ناگهان مردم سر را شناسائی می‌کنند.

این سر «مهیاری» است

که چون گوه‌ری در آب می‌درخشد.

«مهیاری» از نمادهایی است که «آدونیس» خلق کرده و اشعار زیادی را

براساس آن سروده. این که در اینجا سر، سر «مهیاری» نامیده شده، ناقص آن نیست که شعر در واقع به «امام حسین (ع)» اشاره دارد.

در این قسمت شعر، چند بیت به صورت هم‌آوایی تکرار می‌شود و منظور

تأکید بر این اعتقاد است که شهادت فداکارانه «امام حسین»، حیات را به زمین مرده باز می‌گرداند:

نجوانی از رودخانه به گوش می‌رسد:

او مرد،

تا قلمرو مرگ را نهایت باشد.

سر به صدا در می‌آید و همراه با ترنمی خاص خطاب به سرزمین مادری

می‌گوید:

نزدیکتر بیا و لمسم کن

بیا و در برم بگیر

شعله‌ور شو، ای وطن من
 به شراره‌های سوزان بدل شو
 من لحظه‌اعجازم
 من لحظه‌مرگ و حیات هستم
 او سپس به مردم اجازه می‌دهد که بدنش را برای باروری دوباره زمین
 قربانی کنند:

پیشانی‌م را سوراخ کنید، مرا دریند کشید
 دشنه‌ای برگیرید و مرا بکشید
 پاره پاره‌ام کنید و گوشت تنم را بخورید
 و در میان پاره‌های تازه من
 کیمیای شهر دلخواهتان را
 بخوانید

کلام شعر با اتحاد سر و هم‌آوایی توده‌ها به‌اوج خود می‌رسد، بدین طریق
 هریک از مردم چون حسین می‌شود یا چون مسیح و یا تموز، و با خوشبینی به
 پایان می‌رسد.

سر، هم‌آوا با مردم تولدی دوباره را نوید می‌دهد:
 سر بریده و گروه همسرایان
 با مرگ من
 شکوفه‌ای بر ساحلی دیگر رویده است
 من نهایت و اوجگاه گردیدم
 و همواره به‌سوی سرچشمه می‌روم، یا از آن باز می‌گردم
 همچون تندر
 آوایی هستم که آذرخشی در آغوش دارم
 و همچون برق که آتشی را.
 مرا زبانیست

که مرز نمی‌شناسد و ساحل‌ها آنرا محدود نمی‌کنند

و هان، من می‌گردم

تا مرزها را درهم ریزم

تا توفان را بیاموزم

(نبوت العرافة) «پیشگوئی زن طالع‌بین» (۱۹۷۰) اثر «فدوی توقان» سومین شعری است که مورد بررسی قرار می‌گیرد. «توقان» این شعر را به انگیزه نبرد خصمانه‌ای که در اردن میان سازمان آزادیبخش فلسطین و ارتش اردن (۱۹۷۰) رخ داد، نوشت. لازم به تذکر نیست که اشعار بسیاری در تمام کشورهای عربی راجع به این نبرد سروده شد و شاعران نگرانی شدید خود را از سرنوشت جنبش مقاومت ابراز داشتند و رهبران عرب را به توطئه و خیانت علیه مردم فلسطین متهم کردند.

در این اثر، برخلاف دو شعر قبلی از نمادهای گوناگون و پیچیده استفاده نشده است. شخصیت‌های اصلی شعر را یک زن جوان که نماد مردم فلسطین است، یک سلحشور که نماد فدائی است و یک پیشگوی زن تشکیل می‌دهند. برخلاف «مادام سوسترس» پیشگوی شعر «فدوی توقان» کاملاً قدرت آینده‌نگری خود را حفظ کرده است. او به زن جوان چیزهایی را می‌گوید که دقیقاً اتفاق می‌افتد. پیشگوی شعر «الیوت» از ورق‌بازی استفاده می‌کند و در اینجا، زمزمه باد، آینده را برای پیشگو روشن می‌سازد. پیشگو به زن جوان می‌گوید آنطور که از زمزمه‌بادهای در می‌یابم بزودی سلحشوری از راه می‌رسد و «جادوی شیطان» که بیست سال پیش (۱۹۴۸)، خانه زنان را (فلسطین)، طلسم کرده بود، درهم می‌شکند. (باید گفت هنوز بعضی‌ها به‌ویژه در مناطق روستائی فلسطین به طلسم شیطان اعتقاد دارند) در جواب این پرسش که سلحشور چه زمانی خواهد آمد، پیشگو می‌گوید.

آنگاه که رفض

کوره آدم‌سوزی و تپه جلجتا می‌شود

دل این زمین

از پاره پاره های جسم خویش

آن را بیرون می افکند

و هشدار می دهد که زندگی سلحشور از جانب برادرهای زن جوان در خطر است، این موضوع نشانگر نگرش غلط حکومت های عربی نسبت به جنبش مقاومت فلسطین می باشد:

ولی بادهای می گویند: ای زن!

از هفت برادرت حذر کن

از این لحظه، زن در آرزوی دیدن سلحشور لحظه شماری می کند. شعر، گردش فصول و آمدن دوباره بهار و اشتیاق زن را می نمایاند. نحوه بیان موضوع تازگی ندارد. بارها در اشعار سالهای ۴۰ و ۵۰، دیده شده:

در ایوان ویرانه ایستادم

در رویای آفرینش

به انتظار آن که می آید

و به ضربان نبض دانه مدفون

در زهدان زمین

و به رویش سنبله های گندم،

گوش سپردم

پیشگویی به حقیقت می پیوندد. سلحشور از راه می رسد و مورد استقبال زن قرار می گیرد. او نیز بخوبی از نقطه ضعف خود یعنی نداشتن حامی قابل اعتماد آگاه است. در واقع زندگی او را همانانی تهدید می کنند که ادعای حمایتش را دارند و برای این که از پشت خنجر نخورد زن را وامی دارد که پشت سرش اسب براند:

مرا بر ترک خود نشانند

و گفت: محبوب من

پشت برهنه مرا، عشق تو یاور است.

کلمات پیشگو در گوش زن جوان صدا می‌کنند و یکبار دیگر پیش‌بینی او به حقیقت می‌پیوندد هفت برادر، بر سلحشور که برای شکستن طلسم شیطان آمده، هجوم می‌برند و با تمام قدرت به او دشنه می‌زنند. توصیف مرگ سلحشور از جذابترین بخش‌های این شعر است:

قابیل خونین همه‌جا هست

به‌درها می‌کوبد

بر ایوانها می‌جهد، بر فراز دیوارها می‌رود

چون مار می‌خزد، به هزار زبان سخن می‌گوید

قابیل آشوبی بپا می‌کند

قابیل خدای دیوانه روم سوزان است.

زن به برادرها التماس می‌کند که از جان محبوبش بگذرند و آنها نمی‌پذیرند. سلحشور چون «اوسیریس» (خدای اساطیری مصر که برادرش «ست» او را کشت و جسدش را تکه‌تکه و در سرزمین مصر پخش کرد)، به قتل می‌رسد.

زن که خود را «ایسیس» می‌بیند پاره‌های تن محبوبش را جمع می‌کند و آنها را به باد می‌سپرد تا باد آن قطعات را در سرتاسر وطن بپراکند. شعر با این پیشگویی به پایان می‌رسد:

هنوز باد پیشگو

هر صبح به درخانه من. خانه اندوهگین من می‌آید و می‌گوید:

وقتی گردش فصلها کامل شد و موسم باران رسید، او می‌آید

در طلیعه بهاران، با کاروان گل و شکوفه

باز خواهد گشت.

کلمات پایان شعر، یادآور اسطوره «آدونیس» و رستاخیزش در بهار است.

فرهنگ عامیانه

شاعران معاصر عرب بخوبی از ارزش و اعتبار فرهنگ عامیانه (فولکور) آگاهند. به این دلیل در آثار خود از داستانها، آداب و رسوم و سنتهای عامیانه استفاده بسیار برده‌اند.

این عناصر در شعرهای مربوط به فلسطین به‌ویژه آثاری که توسط فلسطینی‌ها نوشته شده، جایگاه ویژه‌ای را به خود اختصاص داده‌اند.

ادامهٔ پراکندگی سیاسی - جغرافیائی اعراب فلسطین از ۱۹۴۸ به بعد، به شکل مجدد ساختار سیاسی - اجتماعی فلسطینی‌ها انجامید که این امر می‌تواند منجر به نابودی میراث فرهنگی مردمی آنان شود. شاید به همین سبب است که شاعران فلسطینی می‌کوشند با تکیه و زنده نگه‌داشتن سنتهای عامیانه، هویت و اصالت آن را حفظ کنند.

«احسان عباس» وقتی از کاربرد فراوان عناصر فرهنگ مردمی توسط شاعران عرب اسرائیل یا آنطور که معروف شده شاعران «وطن اشغال‌شده» صحبت می‌کند، بر همین موضوع تأکید دارد:

«تعجبی ندارد که بعضی از شاعران سرزمینهای اشغال شده مثل «توفیق زیاده» و «سمیح القاسم»، در آثار خود از فرهنگ عامیانه بسیار استفاده می‌کنند. به نظر می‌رسد که اتکاء شاعران بر سنتها تنها ناشی از علائق شخصی‌شان نبوده بلکه این تعصب را بخشی از میراث مشترک خود به‌شمار می‌آورند که می‌ترسند در جریان تند حوادث از بین بروند».

ذیلاً، سه جنبه از عناصر فرهنگ عامیانه را که با تار و پود شعر فلسطین درآمیخته مورد بررسی قرار می‌دهیم یعنی: آداب و رسوم، ترانه‌ها و داستانهای عامیانه.

آداب و رسوم و سنتهای عامیانه

اشعاری که آداب اجتماعی عامیانه رایج بین مردم فلسطین را منعکس

می‌کنند، بی‌شمارند. باید در نظر داشت که بسیاری از آداب فوق به فلسطینی‌ها منحصر نبوده بلکه اعراب سایر کشورهای عربی را نیز دربرمی‌گیرد. برای مثال خواندن آیات قرآنی در گوش پسران و مردان جوان جهت حفظ آنان از تلقینات شیطان از آن جمله می‌باشد. «فدوی توقان» در یکی از اشعارش راجع به فدائی، به توصیف مادری می‌پردازد که به هنگام خارج شدن پسرش از خانه دو سوره قرآن را در گوش او می‌خواند:

بروا

مادر با دو سوره قرآن او را در حصار امن قرار داد

بروا

و مادر ملتسمانه خدا و قرآن را پاسدار او ساخت

در بعضی اشعار، فرهنگ مردمی جزء جدانشدنی شعر می‌شود و هدف صرفاً کاربرد یک رسم یا سنت مردمی نیست بلکه بهره‌برداری از قدرت نهان و بالقوه آن در نظر است.

شعر (عرسان للمرأة الصعبة) «دو ازدواج زن سرکش» اثر «احمد دحبور» شاعر فلسطینی درخصوص زناشوئی و شب زفاف و تجمع خویشاوندان جهت رؤیت نشان دوشیزگی عروس، سروده شده و توصیف زنی است که (منظور فلسطین است) در ازدواج نخست خود با مردی ناتوان مواجه شده که مرد قادر به انجام امور زناشوئی نیست. لذا این ازدواج برهم می‌خورد و زن با مرد دیگری (منظور فدائی است) پیوند زناشوئی می‌بندد. شوهر اول که از این موضوع در عذاب است با همدستی خویشاوندانش شوهر دوم را باکارد به قتل می‌رساند:

به گرد او حلقه زدند

و دشنه‌ها در بدنش فرو بردند

گفتند بمیر اما او نمرد

و خونش با دوشیزگی عروس درآمیخت و

عروس دگر بار عصمت خود را بازیافت.

یکبار دیگر شوهر اول سعی در اغفال عروس باکره دارد که این بار نیز ناموفق می ماند و شعر با حفظ عصمت و پاکی دختر به پایان می رسد. این شعر نمایانگر عقیده عمومی توده های عرب بویژه مردم فلسطین پس از جنگ ۱۹۶۷ اعراب و اسرائیل، مبنی بر عجز و ناتوانی حکومت های عرب در رویارویی با مشکل فلسطین می باشد. به علاوه تمایل این حکومتها را به سرکوبی و انهدام جنبش فدائیان (آنچنان که در عمان ۱۹۷۰ اتفاق افتاد) بخوبی نشان می دهد.

انگیزه «دحبور» نیز از سرودن این شعر، همین دلایل می باشد.

ترانه های عامیانه

ترانه های عامیانه مورد توجه بسیاری از شاعران فلسطینی می باشد و آثار شاعرانی چون «سمیح القاسم»، «توفیق زیاد» و «احمد دحبور» این نظر را تأکید می کند. این شاعران، نه تنها بخش هایی از ترانه های عامیانه را در شعر خود وارد کردند بلکه آنها را کانون اصلی شعر خود قرار دادند و شعر را بر اساس آنها سرودند. «سمیح القاسم» در شعر (مغنی الرباب علی سطح من الطین) «رباب نواز بر سقف گلی» موقعیت اسفبار اعراب فلسطین را که پس از جنگ ۱۹۴۸ مجبور به تحمل سلطه اسرائیل شدند و انتظار بازگشت خویشان و نزدیکان آواره خود را دارند، توصیف می کند. اودر ضمن سیمای تکان دهنده خانه ها و باغها و کشتزارهای رها شده و خالی را به زیبایی ترسیم می کند. شعر در سه قسمت تنظیم شده است:

الف

روی یک سقف گلی

دستانی از سنگ، رباب می نوازند

سرشک مهتاب فرو می بارد

و آوایی اندوهناک بالحنی فلسطینی، برادران آواره را در زمینهای دور،
می خواند.

ب

شما به آنسوی مرزها رفته‌اید
بر سقف خانه‌ها تان علف هرزه می‌روید و می‌خشکید
کاش می‌آمدید و درختهای انجیر را می‌دیدید
کاش می‌آمدید و خانه‌ها تان را می‌رفتید
و ویرانه‌ها را دگر باره می‌ساختید و
به گلها آب می‌دادید

ج

غریبه! آوازت بسی طولانی شد
و روزها طولانی گذشت

ریاب در دستهای تو برگ برآورد و آوای تو پیر شد
آیا برای همیشه محروم باقی خواهی ماند
و مرا با این نغمه فلسطینی خواهی خواند؟

همانگونه که مشاهده می‌شود، قسمت اول، مقدمه‌ای است برای قسمت دوم
که کانون اصلی شعر را تشکیل می‌دهد و قسمت سوم را می‌توان به عنوان
تفسیری بر این ترانه تلقی کرد.

«توفیق زیتاد» هم این شیوه را در اشعاری چون «یا جمّال» «ساربان»، «اغنية
زفاف» «ترانه ازدواج» و چندین اثر دیگر که براساس ترانه‌های عامیانه منطقه
جليله سروده، به کار برده است.

در شعر «ساربان»، وی بخش‌هایی از یک ترانه عامیانه را به گونه‌ای با
موضوع شعر خود درآمیخته که کوچکترین لطمه‌ای به روح و بیان ترانه مزبور
وارد نیامده است:

چون ساربان عزم رفتن کرد

قلب من از اندوه لبریز شد
 گفتم: کمی صبر داشته باش
 گفت: صبرم به آخر رسید
 گفتم: به کجا می روی؟
 گفت: به صحرای جنوب
 گفتم: با خود چه میبری؟
 گفت: عطر و سقز
 گفتم: از چه در رنجی؟
 گفت: از اشتیاق دیدن یک دوست
 گفتم: آیا طیبی می شناسی؟
 گفت: آری، نود طیب می شناسم.
 گفتم: مرا با خود ببر
 گفت: نمی توانم، بارم سنگین است
 گفتم: پیاده می آیم
 گفت: راه دور است
 گفتم: التماس می کنم. می توانم هزار سال پیاده راه بروم
 گفت: آرام که زندگی مسافر تلختر از این سخن هاست
 چون ساریان عزم رفتن کرد
 قلب من از اندوه لبریز شد
 اینک، جز اشکهایی که برگونه هایم می چکد
 هیچ چیز برایم باقی نمانده است.

داستانهای عامیانه

شاعران فلسطینی از داستانهای عامیانه بسیاری چون «سندباد»، «عتره هلالی»، چراغ جادوی علاءالدین، افسانه های پریان و غیره استفاده کرده اند.

اگرچه این استفاده در ابعاد تازه‌ای مطرح می‌شوند ولی کاربرد همه آنها نمایاندن موضوعی واحد یعنی فلسطین می‌باشد.

«کُلیب» از شخصیت‌های اصلی داستانهای «هلالیه» در شعر (العين فی الجرح) «چشم مجروح» اثر «احمد دحبور» نماد فدائی می‌شود. در این شعر قتل «کُلیب» توسط «جسّاس» به کشتار فدائیان در وقایع ۱۹۷۰ «عمان» تشبیه شده است.

شعر ماجرای تنها فدائی باقیمانده از کشتار عمان در سپتامبر ۱۹۷۰ را بیان می‌کند که با فدائی مرده‌ای روبرو می‌شود. فدائی مرده از او می‌خواهد که انتقام مرگش را بازستاند همانطور که «کُلیب» از «المهلل» خواست تا مرگ او را تلافی کند.

(شهادت بالكلمات)، «گواهی واژه‌ها» یکی دیگر از اشعار «احمد دحبور» است که مثال خوبی از کاربرد داستان عامیانه در شعر به شمار می‌رود.

داستانی که این شعر براساس آن سروده شده، ماجرای سلطانی است که عادت داشت لخت و برهنه در شهر گردش کند. او ادعا می‌کرد که لباس کامل دربردارد و تنها دیوانگان نمی‌توانند لباسهای او را ببینند و بنابر قانون افراد دیوانه مستحق مجازات مرگند. از این رو، هر زمان سلطان برهنه در شهر به گشت زنی می‌پرداخت، مردم به یکدیگر می‌گفتند: سلطان زیباترین و گرانبهارترین لباسها را بر تن دارد. تا آن روز که پسری با دیدن سلطان فریاد زد سلطان برهنه است، سلطان برهنه است. در شعر «دحبور»، سلطان نشان‌دهنده نظام جامعه عرب و پسرک جسور که جرأت افشای برهنگی سلطان را داشت نماد جنبش مقاومت فلسطین می‌باشد:

پسرک جسور و نافرمان

خشم‌آلود فریاد می‌کند و

مشتی خاک که گردآمده قرن‌ها است، در دست می‌گیرد

یکروز، موکب مبارک سلطان برهنه، ظاهر می‌شود
و با شلاق و پول و زندان
هرکه را از لباس او تمجید نکند، تهدید می‌کند.
آنروز فریادی برخاست:

سلطان پر جبروت ما دیوانه است، او برهنه است.
چه کسی می‌تواند او را بپوشاند؟ چه کسی می‌تواند بر تن او لباس
بپوشاند؟

افسانه‌های جن و پری، مثل چراغ جادوی علاءالدین یا انگشتری جادویی
و جَنّی که برای کمک ظاهر شد، نیز در بسیاری از اشعار آمده‌اند.
«عزالدین المناصر» از داستان انگشتری جادویی در شعرش استفاده
می‌کند. هنگامی که فدائیان در جریانات ۱۹۷۰ «اردن» به محاصره افتادند
تصور کردند که اهمیت و تقدس مسئله فلسطین باعث می‌شود اعراب به پا
خیزند و با شتاب به کمک آنها بیایند. فدائیان انگشتری جادویی را، روبه
حکومت‌های عرب در دست فشردند و به انتظار نشستند ولی هیچ اتفاقی نیفتاد و
کمکی از راه نرسید. انگار خاصیت جادویی انگشتری از بین رفته بود.
به عبارت دیگر، این مسئله فلسطین بود که ارزش خود را برای رهبران عرب،
از دست داده بود:

شبی، یک پری انگشتری جادویی مرا ربود
صدای زد، علاءالدین!

ورد جادویی را گم کرده‌ام. نمی‌توانم این طلسم را بشکنم
ولی این بار کسی ظاهر نشد. دستور مرا اجابت نکرد
فقط صدای خمیازه از دین برگشتگان را شنیدم.

پس از این تاریخ (۱۹۴۸) بیان مفاهیمی چون اندوه، تلخی، رنج، عذاب
کلماتی از قبیل (عار) ننگ، (جرح) زخم، (نزیه یا اجیثه) آواره یا پناهنده و
غیره را در شعر عرب وارد کرد. تکرار اصطلاحات فوق، نقش، دستوری

تازه‌ای به آن بخشید بدین معنی که این واژه‌ها از مقوله عام گذر کرده، در مقوله اسامی خاص وارد شدند.

به عبارت دیگر پیدایی هر یک از این واژه‌ها مترادف شد با «فاجعه فلسطین».

برای مثال (الجرح) به معنای زخم و جراحت را در نظر بگیرید. شاعر عرب این واژه‌ها را برای اشاره به فلسطین بدون هیچ توضیح اضافی به کار می‌برد. مثل شعرهای زیر:

غرور و سربلندی از زخم زاده می‌شود
و یا

ای زخم، زندگی تمام قبیله را
به تو پیشکش می‌کنم.

این موضوع در مورد واژه‌های بسیار صدق می‌کند و فهرست زیر چند نمونه از آنان را نشان می‌دهد:

مأساء: تراژدی

نکبة: نکتب

نکسه: بازداشتن

الوطن السلب یا

الوطن المغتصب: میهن غصب شده

الوطن المحتلة: وطن اشغال شده

نزوح یا لاجیء: آواره پناهنده

شارد: دربدر

العودة: بازگشت

العائد: بازآینده

خیمه: چادر

مخیم: اردوگاه آوارگان

منفی: تبعیدگاه

الذُّلُّ: تحقیر

الخزى یا العار: شرم

العدو: دشمن

الغاصب: غاصب

الشَّار: انتقام

مقاومه: پایداری

برتقال: پرتقال

الزیتون: زیتون

از نکات قابل بحث درباره یکی از واژه‌های بالا یعنی (خیمه) «چادر» اینکه کاربرد مداوم آن در اشعار مربوط به فلسطین و مخصوصاً آوارگان فلسطینی، تعبیر سستی آن را کاملاً دگرگون ساخته است. در گذشته، واژه «خیمه» تصویر زندگی ساده و صمیمانه عرب را در بیابانهای موطن خود در ذهن القاء می‌کرد. چنین تصویری بود که «میسون» زن «معاویه» نخستین خلیفه اموی (۶۶۱-۶۸۰ هجری) را واداشت تا زندگی پرشکوه و مجلل «دمشق» را تحقیر کند و آرزوی بازگشت به خیمه بیابانی سابق خود را ابراز دارد. می‌گویند او در اینباره شعری گفته که بیت زیر از آن است:

برای من خیمه‌ای با طنین زوزه بادها

خوشایندتر از زندگی در کاخی است مصفاً

امروزه این واژه‌ها نماد فلسطین می‌شود عذاب و رنج و بدبختی را در ذهن مجسم می‌کند. مصداق این امر آنچنان که گفته شد، اشعار بیشماری است که در توصیف وضعیت عذاب‌آور زندگی آوارگان در چادرهای مندرس سروده شده‌اند.

گذشته از تأثیر فلسطین، می‌توان روندهای دیگری را که بر واژگان شعری این دوره اثر گذاشته است به شرح زیر برشمرد:

۱) اسامی عربی شهرها، دهکده‌ها، کوه‌ها و غیره فلسطین، از قبیل اورشلیم، یافا، حیفا، عکره، نزاره، دیر یاسین، کفر قاسم، جلیله، کوه کرمل و بسیاری دیگر، توسط شعرای عرب و فلسطینی استفاده شده که در بسیاری از این آثار، هریک از اسامی فوق اختصاصاً به جای نام کشور «فلسطین» به کار رفته است مثل: (یافایسوعک فی القیود) یافا، مسیح توبه زنجیر کشیده شد و نام درختها و میوه‌هایی چون پرتقال، زیتون، انگور، بلوط و غیره نیز مانند اسامی مکانها نقش مشابهی ایفا می‌کنند. به‌ویژه زیتون و پرتقال که نماد فلسطین می‌شود.

۲) واژه‌هایی با مفاهیمی چون آرزوهای ازدست رفته، شوق به زندگی، اندوه، ناامیدی، هویت گم‌شده، خشم، بیگانگی و سرزنش فضای شعر این دوره را می‌پوشاند.

۳) شاعران فلسطینی، عبارات و اصطلاحات محاوره‌ای لهجه‌های مختلف فلسطین را در اشعار خود وارد کردند. چند نمونه از آنها را مشاهده می‌کنید:

دبکه: نام رقص گروهی محلی

قمباز: لباس سنتی مردان

صمده: نشستن عروس و داماد کنار هم و تماشای رقص و آواز مراسم

عروسی

شهجه: کف زدن آهنگین در رقصهای گروهی مراسم عروسی

حواکر جمع حکرة: قطعه زمین کوچک کشاورزی نزدیک محل زندگی

خانواده

شبابه: نی چوپانی

خوابی جمع خایه: ظرف بزرگ کاه گلی برای انبار کردن گندم، انجیر

خشک و غیره

بیاره: باغ مرکبات

همچنین چند نمونه از عبارات به کار رفته:

نشف الریق: (قحطی، از گرسنگی مردن) منتهای سختی و عذاب

فی عزّ الحصیة: اواسط فصل برداشت محصول

اخبار هم حکایه بکایه: خبرهای بد اشکشان را درآورد

عَلَّمُونَا الْحُزْنَ: اندوه را برایمان ارمغان آوردند

یا اُغلی من روحی: گرامیتر از جان

برمش العین افرش درب عودتکم: با مژگانم راه بازگشت تو را می‌رویم

ابوس الارض تحت نعلیکم: بر زمینی که تو گام بگذاری بوسه می‌زنم

اهدیکم ضیاء العین: نور دیدگانم تقدیم تو

یا هلا بالموت: ای مرگ مرا دریاب

کاملاً مشخص است که مسئله فلسطین تأثیر انکارناپذیری بر واژگان شعر

نوین عرب داشته است و این امر گاهی با معرفی واژه‌های جدید، زمانی با

تکرار واژه‌ها و گاه با برانگیختن تصاویر و تعابیر جدید از واژه‌های معمولی

زبان، صورت گرفته است. همچنین کاربرد مداوم واژه‌های محاوره‌ای

لهجه‌های فلسطین و واژه‌هایی که مفهوم هیجان، خشم، بیگانگی و غیره را

می‌رسانند را نیز می‌توان در زمره تأثیرات مسئله فلسطین بر شعر نوین عرب

به‌شمار آورد.

۶- جنبه‌های مختلف برخورد بامسئله فلسطین

تکامل هویت ادبی فلسطینیها

بنیان نظام آموزشی فرهنگی فلسطین تا اوایل قرن بیستم، چه آن زمان که یکی از ایالات امپراطوری عثمانی بود و چه پس از جنگ جهانی اول که تحت قیمومیت بریتانیا قرار گرفت، در مقایسه با سایر کشورهای عربی چون مصر و لبنان، وضع نامطلوبی داشت. این امر عمدتاً ناشی از سوء اداره کشور و سهل انگاری حکومت مرکزی «استانبول» و بی توجهی به مناطق تحت کنترل امپراطوری و عدم وجود مؤسسات آموزشی دولتی بویژه مدارس متوسطه و آموزشگاههای پیش دانشگاهی بود. تا ۱۸۸۹ که اولین دبیرستان متوسطه دولتی در «بیت المقدس» بنا نهاده شد، فلسطین دبیرستان نداشت. پس از آن عکره در ۱۸۹۵ و نابلس در ۱۸۹۷ صاحب مدارس مشابهی شدند.

در این دوران بخشی از نیازهای فرهنگی مردم توسط عوامل دیگری که به تدریج حیات فرهنگی و آموزشی این کشور کوچک را گسترش می دادند، برآورده می شد.

علاقه روزافزون بعضی کشورهای غربی به سرزمین مقدس در قرن نوزدهم، به ایجاد تعداد نسبتاً زیادی مدارس مذهبی و فرقه‌ای منجر شد. مثلاً آلمان به تنهایی ۱۵ مدرسه در منطقه «بیت المقدس» تأسیس کرد. به علاوه چاپخانه‌های متعددی نیز به فلسطین راه یافتند که اولین آنها توسط مبلغین

فرانسوی در «بیت المقدس» (۱۸۴۶) به نام «مطبعة الاباء الفرنسین» و سه سال بعد چاپخانه «مطبعة القبر المقدس للروم الارثوذكس» باز هم در همین منطقه بنا نهاده شد. آنچنانکه از اسناد چاپخانه «مطبعة جرج حبیب حنائیه» تأسیس ۱۸۹۲ در بیت المقدس برمی آید، در فاصله ۱۸۹۲ تا ۱۹۰۹ تعداد ۲۸۱ کتاب به زبانهای گوناگون توسط این بنگاه به چاپ رسید که از آن میان ۸۳ کتاب به زبان عربی بود.

در اواخر قرن نوزدهم، چند انجمن ادبی پا به عرصه وجود نهادند. و نقش مهمی در توسعه حیات فرهنگی این کشور بازی کردند. از آن جمله «جمعیت الادب» که در ۱۸۹۸ شکل گرفت و برخی از اعضاء آن چون «عیسی العیسی» و «خلیل السکا کینی» علاوه بر فعالیتهای فرهنگی، در سیاست هم نقش داشتند.

بهر حال با شروع جنگ جهانی اول، نشانه‌های نویدبخش پیشرفت فلسطین در سطوح مختلف سیاسی، فرهنگی و اجتماعی مشاهده می‌شد. (فلسطین در آن هنگام جزئی از قلمرو سوریه به شمار می‌آمد). بازتاب این پیشرفت را می‌توان در افزایش تعداد روزنامه‌ها و نشریاتی از قبیل «اسمعی» (۱۹۰۸)، «النفائس العصریه» (۱۹۰۸)، «المنهل» (۱۹۱۳)، «الکرمل» و «فلسطین» دید. تعداد فارغ التحصیلان دبیرستانها و دانشگاهها نیز فزونی گرفت و برخی از آنان به ترجمه آثار گوناگون علمی و فرهنگی از زبانهای دیگر به زبان عربی پرداختند از جمله «خلیل بیداس» (۱۸۷۵-۱۹۴۹)، «محمد عادل زعیترو» و «احمد سمیح الخلیدی» (۱۸۹۱-۱۹۵۱).

در مورد شعر نیمه دوم قرن نوزدهم فلسطین باید بگوئیم تنها چند شاعر چون «یوسف النجانی» (۱۸۴۹-۱۹۳۲)، «سعیدالکرمی» (۱۸۵۱-۱۹۳۵) و «علی الرماوی» (۱۸۶۰-۱۹۱۹) اندک شهرتی برهم زدند. آثار اغلب شاعران این دوره جنبه تقلیدی داشت و از استعداد و خلاقیت در آنها خبری نبود. شعرها از نظر موضوع به مسائل مذهبی پیرامون اسلام و حضرت محمد (ص)،

تبریک به دوستان و آشنایان و بالاخره مرثیه و مدح محدود بودند.

کمی پس از جریان‌ات ۱۹۰۸-۱۹۰۹ ترکیه، نظر شاعران عرب از جمله فلسطینی‌ها بجای آنکه به سوی تهدید صهیونیسم علیه فلسطین، که رفته، رفته آثارش در افق منطقه ظاهر می‌شد جلب گردد، به تحولات سیاسی ترکیه معطوف شد. این موضوع در فصل ۱ به تفصیل بررسی گردید.

از ۱۹۱۷ تا ۱۹۴۸ که ظاهراً جنگ قدرت در فلسطین بخاطر قبول تحت‌الحمایگی بریتانیا اندکی آرام گرفت، کشمکش فلسطینی‌ها با یهودیان و دولت قیم، موضوع اصلی شعرهای فلسطین شد. با این حال، هنوز مسائل غیرسیاسی، بسیاری از آثار این دوره را در برمی‌گرفت.

در هر حال شاعران فلسطینی دهه ۳۰ و ۴۰ چون «ابراهیم توقان»، «عبدالرحیم محمود» و «ابوسلمه»، برخلاف شعرای قدیمی‌تر، نشان دادند که از شخصیت ادبی محکم و معتمد به نفسی برخوردارند و آنقدر استعداد دارند که به جای تقلید به آفرینش بپردازند. به علاوه، آنها گوشه‌هایی از مسئله فلسطین را در آثار خود منعکس کردند که سایر شاعران عرب توجهی به آنان نداشتند. به این موضوع نیز در فصل ۲ اشاره کردیم.

پس از جنگ ۱۹۴۸ و ایجاد دولت اسرائیل زندگی فلسطینی‌ها جهنم شد اکثر مردم آواره، و در کشورهای عرب همسایه پراکنده شدند و تنها بخش کمی از آنها در اسرائیل ماندند.

از آن تاریخ، این «تراژدی» موضوع فراگیر شعر فلسطین شد و آثار شعرای تبعیدی و اشعار آنانی که در اسرائیل باقی ماندند را به یک میزان در بر گرفت. نکته قابل ذکر این که، شعر «شاعران وطن اشغال شده» یا «شعر مقاومت فلسطین» (این دو اصطلاح بارها توسط نویسندگان عرب برای اشاره، به آثار شاعران فلسطین مقیم اسرائیل پس از ۱۹۴۸، به کار رفته است.) ماهیتی ویژه دارد که آن را از آثار شاعران «رانده شده» یعنی آنهایی که فلسطین را ترک کردند و در کشورهای دیگر سکنی گزیدند، متمایز می‌سازد. این ویژگی ناشی

از تجربیات خاص آنهاست؛ زیرا شاعران مقیم اسرائیل عملاً «با مسائلی روبرو می شدند که هم پالکی های رانده شده» آن را از دور احساس می کردند. در نتیجه، تفاوت تجربه فوق تأثیری دیگرگونه در موضوع، نگرش و برداشت، شعر این دو دسته گذاشت.

پس از جنگ ژوئن ۱۹۶۷ و اشغال کرانه غربی توسط اسرائیل، محمود درویش در ملاقات با «فدوی توقان» به او یادآور شد که اشغال کرانه غربی توسط اسرائیل تا چه پایه، نگرش شعری «توقان» و برداشتش را از وضعیت مردمش، تغییر داده است و این تازه شروع آشنائی «توقان» با موضوع بود.

آنچنانکه در بخش های پیش ذکر شد، بدون شک تجربه تبعید و اخراج بر شعر شاعران دور از وطن تأثیر عمیقی داشته است. لحن این اشعار اغلب اندوهگین و لبریز از اشتیاق بازگشت به خانه و کاشانه است و در عین حال از این که فاجعه به درازا کشیده و هنوز ادامه دارد، سرودی تلخ و غضبناک می یابد. البته، اندوه، شاعران را به ناامیدی نمی کشاند و برعکس سیمای آینده ای نویدبخش بر سرتاسر آثارشان سایه افکنده است.

گفتیم که نویسندگان عرب، اشعار شاعران فلسطینی ساکن اسرائیل را به عنوان «شعر مقاومت فلسطین» می شناسد. اما نظر «غالی شکری» منتقد مصری خلاف اینست. او می گوید باید این شعر را شعر مخالفت (معارضه) نامید نه شعر مقاومت به نظر او، اشعار مزبور بازتاب به رسمیت شناختن دولت اسرائیل است و فریاد آزادی فلسطین از یوغ یهود را در خود نهفته ندارند بلکه صرفاً علیه صهیونیسم سروده می شود.

براین اساس، او معتقد است باید آثار شاعرانی چون «معین بسیسو»، «فدوی توقان» و «محمد القیسی» را که خارج از اسرائیل زندگی می کنند، «شعر مقاومت فلسطین» نامید.

شگفت اینجاست، درحالی که «شکری» شعر فلسطینیهای ساکن اسرائیل را شعر «مخالفت» می نامد، اشعار میهن پرستانه شعرای روس و فرانسوی را که در

برابر نازیها به مقابله پرداختند، «شعر مقاومت» می‌داند. به نظر او حتی شعرهائی که مصریها در طول جنگ ۱۹۵۶ سوئز سرودند نیز، «شعر مقاومت» است.

به چند دلیل نظر «غالی شکری» عجیب بنظر می‌آید. اولاً، این که اشعار شاعران ساکن اسرائیل تنها از دید سیاسی و علیه دولت یهود سروده می‌شوند، آنچنانکه «شکری» مدعی است، درست نمی‌باشد. نگاهی گذرا کافی است تا نادرستی این برداشت را نشان دهد. منتقد باید منظور شاعر را از میان خطوط شعر بیرون بکشد و اشارات ضمنی و غیرمستقیم او را دریابد. برای مثال دو خط از اشعار «سمیح قاسم» را نقل می‌کنیم. هر خواننده‌ای به آسانی می‌تواند اشاره تلویحی شاعر را دریابد:

برگها، دانه دانه فرو می‌افتند

اما! تنه درخت بلوط...!

دوم، حتی اشعار «فدوی توقان» هم که ۱۹۶۷ در اسرائیل زندگی نمی‌کرد، و «معین بسیسو» و سایرین، فریاد آزادی فلسطین از سلطه یهود را سر نمی‌دهد، بلکه به استیلای صهیونیسم مخالفت می‌ورزند.

و سوم، وقتی «شکری» از مقاومت روسها و فرانسویها در برابر نازیها و پایداری مصریها در مقابل حمله به مصر در ۱۹۵۶ سخن می‌گوید، این مسئله را در نظر نمی‌گیرد که آیا شاعران، دشمن را به عنوان دولت مستقر حاکم به حساب می‌آورند یا نه، ولی در مورد شاعران فلسطینی، سیاست را معیار قطعی قضاوت قرار می‌دهد.

در هر حال، اکثر منتقدان معاصر عرب بر این عقیده‌اند که مهمترین بازده ادبی کشمکش اعراب و اسرائیل، ظهور «شعر مقاومت فلسطین» می‌باشد. به نظر بعضی از آنها شاید بتوان جالبترین و ارزشمندترین تحول ادبیات نوین عرب را در پیدایش آثار «شاعران فلسطین تسلیم شده» به عنوان یک نیروی ادبی محکم و استوار، مشاهده کرد.

ذکر این نکته ضروری است. تا سال ۱۹۶۶ که «غسان کنفانی» (۱۹۳۶-۱۹۷۲) رمان‌نویس معروف فلسطینی کتاب «ادب المقاومة فی فلسطین المحتلة» را در بررسی انتقادی و ذکر تعدادی از اشعار شاعران فلسطینی ساکن اسرائیل منتشر کرد، «شعر مقاومت» برای خوانندگان عرب خارج از اسرائیل، ناشناخته بود.

دو سال بعد، کتاب دیگری تحت عنوان «دیوان الوطن المحتلة» اثر «یوسف الخطیب» شاعر فلسطینی منتشر شد. این کتاب نیز شامل مقدمه‌ای است انتقادی بر اشعار شاعران فلسطینی ساکن اسرائیل از ۱۹۴۸ تا جنگ ژوئن ۱۹۶۷. ولی برخلاف کتاب قبلی، تمام آثار «محمود درویش»، «سمیح القاسم» و «توفیق زیاد» را به اضافه تعدادی از اشعار شعرائی که در کتاب «کنفانی» نامی از آنان برده نشده بود، مثل «رشید حسین»، «قاسم عباس»، «نایف صالح» و «حبیب زیاد» را نیز در برمی‌گرفت. عقب‌نشینی اعراب در جنگ ژوئن ۱۹۶۷، نقش عمده‌ای در شناساندن و جلب توجه عمومی نسبت به «شعر مقاومت فلسطین» داشت. دیگر شاعران عرب که شکست در نظرشان تحمل‌ناپذیر می‌نمود، از خوشبینی بیش از حد شعرای «وطن اشغال‌شده»، شگفت‌زده شدند. صدای «سمیح القاسم» در گوششان طنین می‌انداخت:

در روز پنجم ژوئن

ما تولدی دگر باره یافتیم.

و «توفیق زیاد» که می‌گفت:

سپس چه خواهد شد؟ من نمی‌دانم

ولی این را می‌دانم که زمین و زمان بار دارند

و حقیقت پایمال نخواهد شد و

متجاوزی در سرزمین من باقی نخواهد ماند

و «محمود درویش» که چنین خواند:

آواز من، از شوقی است که

در عمق دیدگان وحشتزده می‌بینم
گردباد، مژده شرابم داد و نان تازه
پیشکش کرد و به من
قول رنگین کمان داد.

از اواخر دهه ۶۰، «شعر مقاومت فلسطین» موضوع بسیاری از مطالعات و مقالات قرار گرفت. برخی از آنان آنچنان شیفته‌وار و دور از واقعیات بودند که شاعران گروه مقاومت را به انتقاد واداشت. «محمود درویش» در مقاله‌ای تند تحت عنوان (انقدونا من هذالحب القاصی) «ما را از این محبت غیرقابل تحمل در امان دار» از نویسندگان عرب خواست تا واقع‌بینانه‌تر با شعر مقاومت برخورد کنند و احساسات را معیار اصلی ارزیابی‌های خود قرار ندهند. او اشاره کرد، نباید تصور کنیم که شعر مقاومت بطور ناگهانی از هیچ سر برون آورده است، بلکه این شعر جویباری است که از رود خروشان ادبیات عرب سرچشمه گرفته و باز به آن خواهد پیوست.

«توفیق زیاد» نیز هشدار داد که شعر او و سایر دوستانش، نباید از شعر شاعران فلسطینی پیش از ۱۹۴۸ جدا انگاشته شود. به نظر او اشعار «ابراهیم توقان»، «ابوسلمه» و دیگران، سنگ بنای پیکره‌ای را که آنها در داخل اسرائیل برپا ساختند، تشکیل می‌داد.

بدون شک، سخنان «محمود درویش» و «توفیق زیاد» کاملاً درست است. با اینحال می‌توان نکات برجسته «شعر مقاومت» را که ناشی از تجربیات خاص شاعرانی است که از ۱۹۴۸ تحت سلطه اسرائیل روزگار گذراندند برشمرد و به آن اشاره کرد.

تردید نیست که این شاعران به اقلیتی وابسته بودند که مدتها در معرض انواع قوانین آزاردهنده‌ای که هدفش محروم ساختن این اقلیت از هویت ملی،

سرزمین مادری و فرهنگ خود بود قرار داشت. در نتیجه این شاعران با تجربیاتی متفاوت از شعرای عرب، حتی فلسطینیهای خارج از اسرائیل، روبرو شدند. این تجربیات نشان خود را بر آثار آنان گذاشت. که اینک به مهمترین آنها اشاره می‌شود.

وابستگی به خاک وطن

علیرغم این واقعیت که شاعران رانده شده و ساکن اسرائیل هردو علاقه وافر خود را به سرزمین مادری بیان کرده‌اند، ولی تجربه این دو دسته کاملاً متفاوت است.

برای شاعران رانده شده، علاقه به خاک میهن، در اشتیاق بازگشت به کشور، کشوری که به شدت برای آن احساس دل‌تنگی می‌کنند، شکل می‌گیرد. آنچنان که در شعر «آوای وطن» اثر «فدوی توقان» دیدیم. ولی آنها که اسرائیل را ترک نکردند و هنوز در خاک خود زندگی می‌کنند، با تأسف و حسرت تملک آن را توسط بیگانگان به وضوح می‌بینند. به نظر «توفیق زیاد»، «این تجربه که هر روز تکرار می‌شود، آسایش و بدبختی را، هم‌زمان با خود دارد و به شعر مقاومت رایحه‌ای خاص می‌بخشد». اندیشه فوق در بسیاری از شعرهای مقاومت رخنه کرده است. یعنی نزدیک بودن به معشوقه‌ای دست‌نیافتنی که سبب برانگیخته شدن عواطف متضادی در ذهن عاشق می‌شود.

«محمود درویش» در شعر (أنا آت إلى ظلّ عینیک) «به سایه چشمان تو می‌خزم»، احساسش را خطاب به معشوقه دست‌نیافتنی چنین توصیف می‌کند:

تواندوه من و شادی من هستی

رنگین کمان من و جراحی دل من هستی

هم آزادی منی و هم در بندم کشیده‌ای

تو اسطوره‌ای

تو خاکی هستی که مرا از آن آفریدند
تو، با تمام زخم‌هایت، به من تعلق داری
و هر زخم‌ت بوستانی است
تو خورشید منی، که غروب کرده است
و شب هستی اما! روشن، سوزان
تو مرگ من و حیات منی

«درویش» علاقه فلسطینیها و اسرائیلی‌ها را به زمین مقایسه می‌کند و معتقد است فلسطینیها بی‌ریا عاشق این زمینند و اسرائیلی‌ها به‌طور مصنوعی. به نظر او صهیونیستها با این ذهنیت به فلسطین آمدند که کشور رویاهای روشنفکرانه خود را بجویند و شاید فکر می‌کردند ورود به سرزمین موعود، حلال مشکلاتی که در اروپا با آن مواجهند، خواهد بود. به گفته درویش: «ما این خانه را از تصورات اساطیری خود و یا از لابلای اوراق کهنه کتاب، بیرون نکشیدیم و آن را خلق نکردیم آنطور که شرکت یا مؤسسه‌ای تأسیس می‌شود. این زمین مادر و پدر ماست. آن را از بنگاه یا مغازه نخریدیم و محبت آن را به‌زور در دلمان جای ندادند: «ما خود را مغز و نبض این زمین می‌دانیم. به این دلایل، اینجا از آن ماست و ما به آن تعلق داریم.»

ذکر نکته‌ای شایان توجه است. «سازمان ملی عرب» که در اسرائیل، ۱۹۵۸ به رهبری «منصور کردوش» و «حبیب قهوچی» تشکیل شد و بسیاری از روشنفکران و شاعران به آن پیوستند.

نام «اسرة الارض» (خانواده زمین) را به عنوان نشانه تعلق و وابستگی خود به زمین برگزید. بهر حال بازتاب اعتقاد «درویش» را می‌توان در اشعارش مشاهده کرد. او شعرهای زیادی در این باره سرود. از جمله «جندی یحلم بازنبق البیضا» (سربازی در رویای زنبق سفید» را درباره سربازی اسرائیلی که می‌داند علاقه‌اش به این آب و خاک تصنعی و از روی اجبار است، سرود. همچنین شعر «وطن» را که بخشی از آن در اینجا آمده است:

میهن من نه افسانه است نه یادواره
 این زمینی است که بسان پوست بر استخوانم کشیده شده
 و تارهای قلب من،
 چون مگسی که در علفزار این سو و آن سو بپرد
 ماوراء این زمین به نوسان در می آیند
 «سمیح القاسم» در شعر (الارض من بعدی) «زمین پس از من» این عقیده را
 که چگونه عرب فلسطینی در طول قرون عاشق زمینش شده است، بیان می کند:
 چه کسی باروهای سنگی پای کوهها را ساخت؟
 چه کسی نسیم را آموخت
 تا با درختان مهربان باشد؟
 چه کسی؟ آیا او نیای خوب من نبود؟
 چه کسی دشت را نواخت
 تا دانه های غله را
 سخاوتمندانه بزیانند؟
 چه کسی؟ آیا او پدر من و برادر سالمندش نبود؟
 چه کسی نام دوستان و خویشان را،
 یک به یک،
 بر تنه هر درخت نخلستان کند؟
 چه کسی؟ آیا جز این عاشق واله، کسی دیگر بود؟

وفاداری به هویت ملی

دیگر مشخصه قابل ذکر شعر فلسطینها، که نمودار واکنش صریح جمعیت
 عرب اسرائیل نسبت به اوضاع سیاسی - اجتماعی کشور است، تأکید جسورانه
 شاعر بر هویت ملی این مردم به عنوان «اعراب فلسطینی» می باشد.
 شاعران این عمل را، وظیفه میهنی خود به شمار می آوردند. بویژه وقتی

کوشش اسرائیل را برای نابود کردن شخصیت، فرهنگ و هویت اقلیت عرب می‌دیدند. «توفیق زیاد» در کتابش (عن الادب و لادب الشعبی الفلسطینی) در این باره می‌گوید:

«مقامات اسرائیلی با توقیف زمینها و سلب مالکیت از مالکین عرب نه تنها در صدد یهودی کردن کشور از نظر ارضی هستند، بلکه می‌خواهند از جهت معنوی هم کشوری یهودی بسازند. و چون تابحال موفق نشده‌اند کشور را از ساکنین عرب خالی کنند، می‌کوشند اندیشه اعراب باقی مانده را از وابستگیهای ملیشان، تهی سازند. این سیاست در تمام مناطق و در تمام زمینه‌ها دنبال می‌شود. از میان مأموران اداری که امور مربوط به جامعه عرب را برعهده دارند، حتی یک نفر عرب نیست. سیاست فوق به همین جا محدود نمی‌شود و در مورد روزنامه‌های عربی ایستگاههای رادیویی، وزارت فرهنگ و بسیاری نهادهای دیگر نیز، اعمال می‌شود. آنها مانع ایجاد تأثرهای عربی می‌شوند. به علاوه، در هیچ شهر یا دهی، کتابخانه عمومی عربی وجود ندارد. در مورد آموزش و پرورش، مفاهیم ملی‌گرایانه را کاملاً از برنامه درسی عربی حذف کرده‌اند و طرحی را دنبال می‌کند که این گونه گرایشها، کاملاً به فراموشی سپرده شوند. آنها حتی ترانه‌های میهنی عامیانه را ممنوع اعلام کرده‌اند. به دلیل چنین مسائلی است که شاعران، نویسندگان و روشنفکران لازم دانستند روح جوانان را با آنچه از آن محروم گشته‌اند، تغذیه کنند. به جرأت می‌توان گفت، لااقل شاعران، در نیل به این مقصود موفق بوده‌اند.»

به همین ترتیب، بعضی از نویسندگان مخالف اسرائیلی، روی دیگر سیاست دولت در مورد اقلیت عرب اسرائیلی را روشن ساخته‌اند. به نظر «ادوین ساموئل» نویسنده اسرائیلی:

«از زمان استقلال، اعراب اسرائیل محهور و تابع حکومتی خاص شده‌اند. فرمانروایان نظامی مناطق عربی در اداره امور جاری مناطق، تحت نظارت

وزارت کشور عمل می‌کنند. این مناطق عمدتاً در شمال و جنوب کشور قرار دارند. اعراب این مناطق برای رفتن به دیگر نقاط اسرائیل باید از مقامات نظامی روادید بگیرند. این نظام در مجموع پذیرفته نیست و نه تنها اعراب، بلکه آزاداندیشان یهودی نیز، مخالف آنند. آنها هنوز با تأسف و تلخی از محدودیتهائی که جنبش یهودیان روسیه با آن روبرو بود، یاد می‌کنند.»

بدین ترتیب، محیط، شاعران را واداشت که در بیداری آگاهی ملی مردم بکوشند و بر علائق تغییرناپذیر هویت قومی شان تأکید کنند. چنانکه «سمیح القاسم» می‌گوید:

بسان نخلی که در صحرا بکارند

و بوسه مادر که بر پیشانی گره خورده من بنشیند

بسان ستاره‌ای که بر عاشق بخندد

و نسیمی که صورت مرد خسته را خنک سازد

بسان لبخند آشنای دو بیگانه

و پرنده‌ای که به لانه باز می‌گردد

قلب من، اینگونه، برای هشیاری عرب می‌تپد.

یکی از معروفترین شعرهایی که در این زمینه سروده شد، (بطاقة هویت) «کارت شناسایی» اثر «محمود درویش» می‌باشد. او این شعر را اوایل دهه ۶۰ یعنی زمانی سرود که دنیا، هویت سیاسی اعراب فلسطین را تنها در چند رقم خلاصه می‌دید و این تصور در اذهان جای گرفته بود که اعراب فلسطین، مردمانی هستند بدون انگیزه، بدون هویت و بدون از علائق و وابستگیهای خاص. «درویش» مفهوم هویت سیاسی فلسطینیها را برگرفت، پرورش داد و آن را به فریادی بلند بدل ساخت. ترجیع‌بند این شعر صورت امری فعل نوشتن یعنی بنویس! «سجل» است که به تناوب تکرار می‌شود. این واژه، خطاب به یک منشی اسرائیلی که از شنیدن واژه «عرب» بیزار است، گفته می‌شود. خشم منشی زمانی به اوج می‌رسد که می‌بیند مردی که به نظر او تنها شماره ۱۹۴۸

است، هنوز به نسب و دودمان خانوادگیش می‌بالد. طنز شعر بسیار قوی است
و اشعار «ابراهیم توقان» را به یاد می‌آورد. شعر با این ابیات آغاز می‌شود:
بنویس!

من یک عرب هستم
و شماره کارت شناسائی من، پنجاه هزار است
هشت فرزند دارم و

نهمی بعد از تابستان به دنیا می‌آید
آیا، این خشم تو را برمی‌انگیزد؟
در ادامه، شاعر، به عبارت دیگر مرد عرب، می‌گوید علیرغم مشکلات
بیشمار، متانت و عزت عرب بودنش را فراموش نخواهد کرد:
بنویس!

من یک عرب هستم
که با دیگر یاران رنج کشیده‌ام، در معدن سنگ کار می‌کنم
و هشت فرزند دارم
نان و لباس و کتاب مدرسه‌شان را،
از دل سنگ بیرون می‌کشم
ولی به در خانه تو نمی‌آیم تا صدقه بگیرم
و خود را پست و حقیر سازم.
آیا، این، خشم تو را برمی‌انگیزد؟

سپس شاعر به اجدادش که از قرن‌ها پیش در این خاک ریشه داشته‌اند و به
مردمش و غروری که از آنها به ارث برده، اشاره می‌کند.
بخش آخر شعر، پیام اصلی شاعر را به همراه دارد:
بنویس!

من یک عرب هستم
و تو کسی هستی که

خاک گور اجدادم و
 کشتزار من و فرزندانم را ربوده‌ای
 و به جای آن، به من و نوادگانم، این سنگزار را داده‌ای.
 و آنطور که می‌گویند، حکومت به این هم نظر دارد.
 پس بنویس!... در بالای صفحه بنویس
 من

نه از کسی بیزارم و نه
 آنچه را از آن دیگریست، می‌ربایم
 ولی اگر گرسنه بمانم
 گوشت تن غاصب را می‌خورم
 پس، هشیار باش، هشیار باش و
 از خشم و گرسنگی من بهراس.

سادگی بیان و روشنی تصاویر

تمامی شعرهایی که تاکنون از شاعران گروه‌های متفاوت فلسطین ذکر کردیم، ویژگی یکسانی را که همانا سادگی در بیان و وضوح تصاویر و شبیه‌سازیهاست، منعکس می‌سازند. علت این امر آنست که مخاطبین شعر مقاومت را، در درجه نخست توده اعراب ساکن اسرائیل تشکیل می‌دهند. از اواسط دهه ۵۰، هر زمان و در هر کجا که جامعه عرب اسرائیل اقدام به برگزاری جشنواره شعر نمود، نظر شنوندگان بسیاری را جلب کرد. دهکده کفریاسین در تابستان ۱۹۵۷ محل برگزاری یکی از این جشنواره‌ها بود که طی آن ۱۲ شاعر فلسطینی اشعار خود را برای هزاران عرب حاضر در جشنواره، قرائت کردند. به نوشته «حبیب قهوچی» که خود در این جشنواره حضور داشت، بیشتر شعرها پیرامون سه موضوع زمین، روستا و دهقان بود. «قهوچی» در توصیف اینکه چرا این جشنواره‌ها برای اقلیت عرب اسرائیل

تا بدین پایه اهمیت پیدا کردند و چگونگی تأثیر این گردهم‌آنی‌ها را بر شاعرانی که بعدها «شاعران مقاومت» نامیده شدند، چنین می‌نویسد:

«در حقیقت از ۱۹۴۸، جشنواره‌های شعر برای اقلیت عرب اشغال‌شده به سنت تبدیل شده است. مردم همانگونه که چشم براه جشنهای ملی و مذهبی هستند، بی‌صبرانه در انتظار فرا رسیدن این جشنواره‌ها روزشماری می‌کنند. این مراسم، همان احساسات خوشایندی را در قلوب آنها زنده می‌کند که خواندن شعر در میهمانیها و گردآمدن‌های عصرانه، سنت شعرخوانی، بر نسل جوان نیز تأثیر عمیقی داشته و علاقه به شعر را در آنان برانگیخته است. گرایش جوانان به خواندن میراث گرانبار شعر عربی، سیاست حکومت در بی‌توجهی عمدی و عدم تدریس ادبیات عرب در مدارس دولتی را بی‌اثر و خنثی می‌سازد. در ضمن این جشنواره‌ها، نام و شهرت شاعرانی چون «محمود درویش»، «سمیح القاسم» و دیگران، را از مرزهای اسرائیل فراتر برده و در سرتاسر جهان عرب پخش کرده است. این دلایل، شاعران را واداشت که افکارشان را ساده و روشن بیان کنند تا شنوندگان و خوانندگان، توان درک پرداخته‌های ذهنی آنان را داشته باشند. چنانکه «رشید حسین» (۱۹۳۶-۱۹۷۷) می‌گوید:

مادر! هیچ‌کس خواندن را به تو نیاموخت

ولی خیلی‌ها، نخواندن را آموختند!

به این دلیل است که من،

همواره می‌کوشم

اشعارم را با زبانی ساده بسرایم.

به‌علاوه، همانطور که در فصل پیش ذکر شد، کاربرد عبارات و اصطلاحات و واژه‌های عامیانه و مردمی، به روشنی، محبوبیت و تأثیر شعر مقاومت افزود.

تعهد سیاسی

شعر مقاومت فلسطین، گرایش چپگرایانه دارد که این موضوع ناشی از شرایط خاص زندگی اعراب و شاعران در سایه حکومت اسرائیل می‌باشد. «غسان کنفانی» نویسنده‌ای که نخستین بار این شعر را به مردم خارج از اسرائیل معرفی کرد علل تظاهر چپگرایانه شعر مقاومت را اینگونه برمی‌شمارد:

الف - اکثر اعرابی که پس از ۱۹۴۸ در اسرائیل ماندند، روستائی بودند. این مردم در جریان جنبش‌های انقلابی و شورشهایی که در زمان قیمومیت بریتانیا رخ می‌داد، فعالانه شرکت داشتند و همانهایی بودند که در ۱۹۴۸ شدیدترین ضربه را متحمل شدند.

ب - شرایط بسیار بد زندگی، تبعیض ناروای دولت اسرائیل و مبارزه سخت و مداوم مردم برای بدست آوردن نان روزانه، همگی نشان خود را برجای گذاشتند.

ج - اغلب مردم بر این عقیده‌اند که موجودیت دولت اسرائیل نتیجه برنامه‌ها و نقشه‌های امپریالیسم بوده و دوام آن نیز بدون پشتیبانی کاپیتالیسم ممکن نیست. به نظر من، ماهیت احزاب سیاسی اسرائیل و رفتارشان در رویارویی با جمعیت عرب کشور می‌تواند مهمتر از دلایل فوق باشد.

«صبری جریس» نویسنده روشنفکر عرب که اخیراً اسرائیل را ترک کرد، موقعیت سیاسی - اجتماعی فلسطینیها را در اسرائیل پس از تشکیل دولت یهود، به تفصیل در کتابش به نام «مردم عرب اسرائیل» توصیف می‌کند.

«صبری» چشم‌انداز احزاب سیاسی مهم اسرائیل را نسبت به اعراب فلسطین به روشنی نشان می‌دهد. در مورد حزب «ماپای» می‌گوید: «در تاریخ یا ایدئولوژی این حزب چیزی وجود ندارد که نظر اعراب را جلب کند یا حمایت آنان را برانگیزد» و درباره حزب «ماپام» می‌گوید: این حزب نه

قدرت «ماپای» را داشت و نه اشتیاق حزب کمونیست را در دفاع از حقوق اعراب بروز می‌داد. حزب «ماپای» در داخل و خارج، در ایجاد زمینه پیشرفت اعراب، شکست خورد. «حزب کمونیست» برخلاف دو حزب قبلی، در بسیاری جهات به موفقیت‌های بزرگی رسید، به حدی که توانست اعراب کشور را تشویق کند به حزب پیوندند. به این دلیل، بسیاری از اعراب از جمله روشنفکران عرب عضو حزب کمونیست شدند. «صبری» دلایل موفقیت حزب کمونیست را اینطور خلاصه می‌کند:

الف - سیاست دولت اسرائیل در مورد اقلیت عرب: با خشن تر شدن رفتار حکومت نظامی و استملاک هرچه بیشتر اراضی اعراب، حزب کمونیست رهبری اعراب مخالف را در سیاست داخلی برعهده گرفت.

ب - سیاست خارجی دولت: گرایش به سوی ایالات متحده به قیمت واگذاری بلوک کمونیست، حزب کمونیست و اعراب را کنار هم قرار داد. به این ترتیب کمونیستها کوشش خود را در دو جبهه متمرکز ساختند، یعنی؛ حمایت از حقوق اعراب در سطح داخلی و تشویق وابستگی‌های ملی اقلیت عرب. تا جائیکه در دوازدهمین نشست کنگره حزبی خود در ۱۹۵۸، حزب کمونیست اسرائیل، از حق خودمختاری اعراب اسرائیل، حتی به قیمت کناره گیری از کمونیسم، دفاع کرد.

ج - نقش فعال نشریات کمونیستی: این نشریات پرورنده نسبتاً کاملی از تجربیات اعراب اسرائیل را نگاهداری می‌کردند و خوانندگان بسیاری در میان مردم عرب داشتند. روزنامه‌های ادبی - فرهنگی عربی که توسط کمونیستها بنیاد شده بودند مثل «الاتحاد»، «اتحاد»، (الجدید) «تازه»، (الغد) «فردا» و (الدرب) «جاده» امکان انتشار آزاد عقاید و اندیشه‌های نویسندگان و شاعران را فراهم می‌ساختند. درواقع آثار شاعرانی چون «محمود درویش»، «سمیح القاسم»، «توفیق زیّاد»، «سلیم جبران»، «رشید حسین» و دیگران، نخستین بار در این نشریات ظاهر شدند.

عوامل فوق مؤید این واقعیت است که چپگرایی و حمایت شاعران فلسطینی اسرائیل از ایدئولوژی کمونیسم به دلیل بهره‌وری از امکاناتی بود که حزب در اختیار آنان قرار می‌داد تا از طریق آن افکارشان را آزادانه بیان کنند و در تأمین بقا و حفظ هویت ملی خود بکوشند. این مسئله مورد تأیید بعضی از نویسندگان اسرائیلی نیز هست.

به علاوه یک نکته را باید در نظر داشت. پذیرش کمونیسم از جانب اعراب اسرائیلی همیشگی نبود و به قیمت فدا کردن احساسات ملی و میهنی آنان، تمام نشد. برای مثال، اواسط دهه پنجاه، حمایت اعراب از کمونیستها همدوش کشورهای عربی چون مصر و سوریه شکل می‌گرفت. اواخر دهه پنجاه که اختلاف کمونیستها و ملی‌گرایان در کشورهای عربی بالا گرفت، تنها سه نماینده کمونیست به مجلس (کنست) راه یافتند و این تعداد در مقایسه با ۱۹۵۵ به نصف تقلیل یافته بود. ولی با فرونشستن اختلافات یکبار دیگر، حزب کمونیست اسرائیل محبوبیت خود را بازیافت و در انتخابات ۱۹۶۱، صاحب ۵ کرسی نمایندگی شد.

در خاتمه، می‌توانیم تأثیر کشمکش اعراب و اسرائیل بر سر فلسطین را بر شعر فلسطین به شرح زیر خلاصه کنیم:

(۱) در مراحل اولیه کشمکش یعنی از ۱۹۱۷ که اعلامیه بالفور صادر شد، مسئله تنها در چند شعر آنهم درباره تملک اراضی فلسطین توسط یهودیان انعکاس یافت.

(۲) در مرحله بعدی که فلسطین تحت قیمومیت بریتانیا قرار گرفت، کشمکش اعراب و اسرائیل به موضوعی مهم در کنار سایر مسائل، تبدیل شد. یعنی همراه با معرفی عناوین تازه در شعر، کشمکش اعراب و اسرائیل نیز عبارات و اصطلاحات ویژه خود را در شعر وارد ساخت. در این مرحله، فلسطینیها هنوز به شخصیت ادبی متمایز و برجسته‌ای دست نیافته بودند. اگرچه شاعرانی چون «ابراهیم توقان» و «عبدالرحیم محمود» روح

تازه‌ای که از ملیت خواهیشان سرچشمه می‌گرفت، به شعر فلسطینی دمیدند. با این حال شعر آنان در سایه آثار شاعران سوری، لبنانی و مصری نمودی نداشت و نویسندگان این کشورها رهبری جنبش‌های ادبی عرب را برعهده داشتند. به عبارت دیگر، شعر فلسطینی، بیشتر از ادبیات عرب مایه می‌گرفت و کمتر ثمری به آن می‌بخشید.

۳) پس از ۱۹۴۸، تراژدی با همه ابعادش، تنها موضوع مورد بحث شاعران فلسطینی شد. اکنون این شعر را باید در چهارچوب تراژدی فلسطین، شناخت و ارزیابی کرد. شعر فلسطینی، در این مرحله به یک حرکت ادبی محکم با ویژگیهای برجسته خود تبدیل شد. این موضوع هم شاعران رانده شده و هم آنانی را که در لوای پرچم اسرائیل روزگار می‌گذراندند، دربرمی‌گیرد. در این برهه و برای نخستین بار در تاریخ ادبیات عرب، شعر فلسطین خیلی بیش از آنچه از ادبیات عرب گرفت، به رونق و غنای آن افزود.

تأثیر مسئله فلسطین بر شعر نوین عرب

بیشتر گفتیم که علیرغم مطرح بودن تهدید صهیونیسم علیه فلسطین در نشریات عربی شاعران عرب غیرفلسطینی تا زمان صدور اعلامیه بالفور در ۱۹۱۷، کمترین توجهی به آن نداشتند و نظرشان بیشتر به رابطه ترکها و اعراب، معطوف بود. اگرچه از ۱۹۱۷ تا ۱۹۲۹ چند شعر با مضمون هراس از تهدید صهیونیسم سروده شده ولی نمی‌توان ادعا کرد که مسئله در سطح گسترده‌ای در شعر آن دوره مطرح بود.

برخورد یهودیان و فلسطینیها در ۱۹۲۹ بر سر «دیوار ندبه»، را می‌توان نقطه عطفی در تاریخ شعر عرب دانست، چه از این زمان توصیف رویدادهای سیاسی فلسطین به عنوان موضوعی مهم به آثار شاعران سوری، لبنانی، کویتی، مصری، الجزایری و مهاجر راه یافت.

پس از شکست فلسطین و تشکیل دولت اسرائیل در ۱۹۴۸، جدال اعراب و اسرائیل کانون توجه شاعران عرب، فارغ از گرایشهای سیاسی و ایدئولوژیکی آنان قرار گرفت.

شکست ژوئن ۱۹۶۷، نه تنها بر شعر، بلکه به صورتهای دیگر ادبیات نیز تأثیر فراوان برجای گذاشت.

اکثر شاعران از این شکست فاجعه آمیز، تکان خوردند. گوئی با کابوس وحشتناکی روبرو شده اند. با این حال اشعار این دوره را نباید پیام آور ناامیدی و یأس خواند، به قول یک نویسنده، «شعر این دوره بازتاب شناخت واقعیات تلخ و تداوم مبارزه ای قهرمانانه است».

شکست ژوئن برای بعضی ها تحولی جدی به همراه داشت. برای مثال «نزار قبانی» سرودن اشعار عاشقانه را رها ساخت و به مسائل سیاسی که عمده آن کشمکش اعراب و اسرائیل بود، روی آورد.

حتی پیش از ۱۹۴۸، اسرائیل و حامیانش تنها کسانی نبودند که مورد انتقاد شاعران عرب قرار می گرفتند. رهبران و نظام جامعه عرب نیز، موجب برانگیختن خشم و نکوهش اکثر شاعران شد. بویژه در اشعاری که پس از ۱۹۶۷ سروده شدند، هر فرد عرب در مظان اتهام و تدقیق قرار گرفت.

از این گذشته، آگاهی شاعران بر ابعاد گسترده مسئله اعراب و اسرائیل به طرز بی سابقه ای پرورش یافت. تراژدی فلسطین، دیگر رنج و عذاب خاص فلسطینیها نبود، بلکه مشکل تمامی جهان عرب به شمار می آمد. شاعران کوشیدند که این مسئله را نه به کشمکش یهودیان با اعراب یا مسلمانان محدود کنند و نه صرفاً در چهارچوب نگرشهای سیاسی آن را مطرح سازند.

شاعران برای بیان اندیشه هایشان از دو روش استفاده کردند: روش مستقیم و روش تلویحی. آثاری که مستقیماً با مسئله برخورد می کنند به آسانی قابل فهمند و تحت عناوین مشخصی چون موضوع آوارگان، اشتیاق بازگشت به وطن، فریاد رهاسازی کشور، فدائیان و غیره، شکل می گیرند.

درک آثاری که تلویحاً به موضوع می‌پردازند، به دقت و موشکافی ویژه‌ای نیاز دارد چه ممکن است خواننده را به اشتباه بیندازد. روش اخیر، بر اسطوره و نماد استوار است و مستقیماً به طرفین درگیر در مسئله، اشاره نمی‌کند. اشعار «صلاح عبدالحمید»، «خلیل حاوی»، «آدونیس» و «فدوی توقان» که در بخش ۵ به تفصیل بررسی شد از این دست به شمار می‌آیند.

ذکر این نکته لازم است که کاربرد غیرمستقیم ممکن نگشت مگر پس از پیدایش «حرکت شعر آزاد» که با فاجعه فلسطین در سالهای آخر دهه چهل، هم‌زمان شد. داوری فوق براساس این واقعیت اظهار شده است که پیش از ۱۹۴۸ تنها سه شعر، با استفاده از نماد، درباره مسئله اعراب و اسرائیل سروده شدند. آنها عبارتند از: (الحبشی الذبیح) «ترکیه مقتول» (۱۹۳۱) اثر «ابراهیم توقان»، (الروض المستبی) «باغ توقیف شده» (۱۹۴۷) اثر «فدوی توقان» و (ورده فی کف الظالم) «گلی در دست ظالم» (۱۹۴۷) اثر یک شاعر گمنام عراقی. نماد به کار رفته در این اشعار، به ویژه در دومی و سومی کاملاً روشن و به آسانی قابل تشخیص است. تا آنجا که شاعر عراقی، در ابیات پایانی شعرش، فلسطین را به نام می‌خواند:

می‌دانی، این گل سرخ چیست؟

این گل، فلسطین است،

فلسطین، کشور رنج دیده

که مهاجمان، ویرانش ساخته‌اند

متأسفانه، کتابهایی که درباره نمود مسئله فلسطین در شعر نوین عرب به رشته تحریر درآمده‌اند، به ذکر اشعاری که مستقیماً درباره موضوع سروده شده‌اند، بسنده می‌کنند. این مسئله، پژوهشگر را به اشتباه می‌اندازد و چشم‌انداز محدودی را در برابرش می‌گستراند.

بسیاری از منتقدان و نویسندگان عرب بر این عقیده‌اند که آثار تلویحی و غیرمستقیم را نیز باید مورد توجه و دقت قرار دارد. آنها بخوبی از تأثیر مسئله

اعراب و اسرائیل، بر جنبه‌های مختلف شعر نوین عرب چون نگرش، آهنگ، حالت، تصویرسازی، نمادگرایی‌ها و غیره، آگاهند.

در ۱۹۶۴، نشریه «الادب» برای ۶ نویسنده و منتقد یعنی؛ «سهیل ادریس»، «منیر البعلبکی»، «متاع صفدی»، «احسان عباس»، «غسان کنفانی» و «محمد یوسف نجم» این پرسش را مطرح ساخت که به نظر شما مشکل فلسطین تا چه میزان بر ادبیات نوین عرب، تأثیر گذاشته است؟ پاسخ‌های آنان را می‌توان به این شرح، خلاصه کرد:

۱- نمود این مسئله به آثاری که مستقیماً درباره آن سروده شده‌اند، محدود نمی‌شود. آثار بسیار مهم و برجسته‌ای هستند که در پوشش و به‌صورتی نمادین به طرح موضوع می‌پردازند. این نکته نباید از دید پژوهشگران پنهان بماند.

۲- تراژدی فلسطین، شعر معاصر عرب را در مسیری نوبه چالش می‌گیرد و رنگ و هوای تازه‌ای به آن می‌بخشد. اگر این مسئله وجود نداشت، ماهیت شعر عربی کاملاً دگرگون می‌شد.

۳- مسئله فلسطین از دو جنبه کمتی و کیفی بر ادبیات عرب تأثیر گذاشته است. با این وجود باید در نظر داشت که پاسخ ادبیات به رخدادهای فاجعه‌آمیزی چون فلسطین، و ایجاد تغییرات بنیادی در آثار ادبی به‌زمان بیشتری نیاز دارد.

مطالعه تأثیر و نمود مسئله اعراب و اسرائیل بر ادبیات به‌طور کلی و بویژه شعر، پس از جنگ ژوئن ۱۹۶۷ رو به‌فزونی گذاشت و نویسندگان بیشتر از آنکه کمیت این آثار را در نظر بگیرند به بررسی ماهیت و چگونگی آن پرداختند. در صفحات باقیمانده، من به ذکر موضوعاتی می‌پردازم که کشمکش اعراب و اسرائیل در آنها بازتاب می‌یابند. منظور، اندیشه التزام، مرگ و احیای مجدد، هیجان و تلخکامی، و واکنش‌های برانگیخته شده بر اثر این حالتها می‌باشد.

واژه عربی «التزام» به معنای تعهد، مدت‌ها رکن اصلی قاموس ادبیات انتقادی معاصر عرب، را تشکیل می‌داد. اگرچه مفهوم این واژه تاحدی تعدیل شده است. به قول یک نویسنده، «التزام» نشانگر آنست که ادبیات باید حامل پیامی در خدمت علائق و عوامل ملی باشد، و صرف خوشایند خواننده نباید هدف ادبیات قرار گیرد. به عبارت دیگر، «تعهد» با اندیشه «هنر در خدمت هنر» که تظاهر بی‌نیازی و بی‌توجهی به مقصودی عالیتراست، برخورد پیدا می‌کند. اگر چنین بود، سنجش هنر با معیارهای غیرزیباشناختی، اخلاقی یا سیاسی، ناممکن می‌گشت.

«تعهد» در اندیشه معاصر عرب و ادبیات انتقادی، مفهوم تازه‌ای نیست. پیش از دهه پنجاه، چند نویسنده عرب همین موضوع را مورد بحث و کنکاش قرار دادند. «سلمی موسی» (۱۸۸۹-۱۹۵۷) نویسنده و اندیشمند مصری، کوشید تا این نظر را که ادبیات باید «از مردم و برای مردم» باشد، گسترش دهد. در لبنان «عمر فکوری» به ادبیات‌چی‌های «برج عاج‌نشین» حمله برد و در کتاب «ادیب فی السوق» (۱۹۴۴) خواستار ادبیات سیاسی و اجتماعی متعهد شد. بهر حال اوایل سالهای دهه ۵۰ بحث درباره تعهد و التزام در شعر، هسته اصلی آثار ادبی عرب را تشکیل می‌داد. همانطور که در فصل ۳ گفتیم، نشریه «الادب» در بیروت، ۱۹۵۳، باگزینش «تعهد» به عنوان پیام اصلی نشریه، بنیاد یافت. از آن تاریخ، این معنی، به «واژه کلیدی» و به قولی، «قانون بدون استثناء» تمام آثار انتقادی - ادبی عرب تبدیل شد.

اغلب نویسندگان و منتقدین، نفوذ مفهوم «تعهد» را در شعر، نتیجه تأثیر مشکل فلسطین بر ادبیات می‌دانند. «م.م. بداوی» در اینباره می‌گوید:

دو رویداد مهم که باعث گسترش مفهوم «تعهد» شدند، عبارتند از تراژدی فلسطین در ۱۹۴۸ و انقلاب مصر که با همه ابعادش در دفاع از خواست توده‌ها و پرولتاریا و پژوهش در سرتاسر جهان عرب، خود نتیجه ضمنی جنگ ۱۹۴۸ فلسطین، به شمار می‌آید.

«محمد منصور» منتقد دیگر معتقد است روی آوردن ادبیات عرب به «تعهد» طغیانی است علیه (شعر وجدانی) یا «شعر احساسی» که توسط «گروه دیوان» در مصر و «مکتب مهجر» در سالهای بیست و سی برپا شد. این نظر با عقیده قبلی منافات ندارد زیرا انتظار نویسندگان از ادبیات مبنی بر احساس تعهد نسبت به خواست توده عرب، تحت تأثیر تراژدی فلسطین ابراز می شد. سالهای پایانی قرن نوزدهم به بعد را که ابواب کشورهای عربی بروی جهان خارج بویژه غرب، گشوده شد معمولاً «دوره رنسانس» می نامند. اگرچه این عنوان معمولاً از سوی اندیشمندان عرب در رشته های مختلف، پذیرفته شده است ولی شاعران، آن را کورکورانه نپذیرفتند. آنها، همواره از خود پرسیده اند، آیا به واقع عصر حاضر، عصر بیداری اعراب است؟ آیا برآستی اعراب از رکودی که قرنهای گذشته را می فشرد، رهایی یافته اند؟ اگر چنین است، پس این شکستهای مداوم، عقب نشینی ها و خرد شدن ها، چه معنی می دهد؟

در طرح چنین پرسشهایی، معمولاً شاعران عرب، آنچه را که تاریخ نویسان و سیاستمداران به عنوان واقعیات پذیرفته شده می انگارند، مورد تردید قرار می دهند. برای بعضی از آنها ملت عرب هنوز ملت مرده ای است که رستاخیزش در لفاف رؤیا و نه حقیقت، پوشیده مانده است.

یکی از بهترین اشعاری که در این زمینه سروده شده، (النهاية) «پایان» (۱۹۱۷) اثر شاعر مهجر، «نصیب عریضه» می باشد که آنرا در سرزنش اعراب بخاطر تحمل ترکها سرود. در این اثر، شاعر، ملت عرب را پیکری بیجان و قابل دفن تصویر می کند که شایسته عزاداری نیست. کلام شاعر باخشم و اندوه فوق العاده ای آمیخته است:

بر او کفن ببوشانید و

دفنش کنید

تا که در عمق گور

سر بر لحد، باقی بماند.

بر او سوگواری نکنید

که او ملتی است مرده

و زنده ناشدنی.

شرافتش را لکه‌دار کردند

زمینش را به تاراج بردند

مردانش را به دار آویختند

ولی! خشم او برانگیخته نشد.

پس چرا باید برایش اشک بریزیم

تکه‌ای چوب خشکیده، کی دوباره سبز خواهد شد؟

این شعر از بسیاری جهات با شعر «لازاروس ۱۹۶۱» اثر «خلیل حاوی»

تشابه دارد. هر دو در مرگ ملت خود سوگواری دارند و از احیای مجدد آن ناامید.

همبستگی این دو اثر، علیرغم فاصله زمانی سرایش و به کارگیری روش صریح

و مستقیم توسط «عریضه» به آسانی قابل تشخیص است.

اندیشه مرگ و تولد دوباره ملت و تمدن عرب، در اشعار سیاسی شاعران

پیشرو «مکتب شعر آزاد» نقش عمده‌ای دارد. شاعران برجسته‌ای چون «بدر

شاکر السیاب»، «آدونیس»، «خلیل حاوی» و دیگران، ابعاد تازه‌ای به اندیشه

فوق بخشیدند و با بهره‌گیری از چهره‌های نمادین و اسطوره‌ای، روح تازه‌ای

در آن دمیدند که بیش از پیش به رونق و غنای آن افزود.

بدون شک کاربرد روزافزون این مفهوم در شعر معاصر عرب با مسئله

فلسطین ارتباط نزدیک دارد.

«آدونیس» که شعرش بر این اندیشه استوار است، در کتاب «گشایشی در

پایان این قرن» (۱۹۸۰) می‌نویسد:

«ما زندگی نمی‌کنیم، حیات روزانه ما نوعی مرگ گنگ است و عذاب

تاریخ ما را همانندی نیست»

و در بخشی دیگر می‌گوید:

«در طول ۹ قرن، غرب به سختی کوشید تا کشورهای عربی را در تاریکی مطلق نگاهدارد. اگر در گذشته، مبارزهٔ اعراب و غرب جنبهٔ معنوی داشت، امروزه با تشکیل دولت اسرائیل صورت عینی و ملموس به خود گرفته است. غرب می‌خواهد اعراب از دست رفتن زمین‌هایشان را از دل و جان بپذیرند، و شرایط غرب را در تثبیت وضع موجود بدون چون و چرا تحمل کنند.»

البته «آدونیس» ناامید نیست. در واقع معتقد است «از جنازهٔ عرب گلی در آینده خواهد روئید و این بدن مرده، دریا و آفتاب ماست.» خوشبینی او را در بخش دیگری از کتابش، خطاب به رهبران، اینگونه می‌یابیم:

«شما با منجمد کردن اعراب در باتلاق قرون وسطی، بخت او را در این عصر از بین برده‌اید و میان او و دنیای متمدن سدی ساخته‌اید. اگر عرب هنوز به‌طور معجزه‌آسایی در خاکستر زندگی نفس می‌کشد، از این‌روست که از جوهری ناب ساخته شده است.»

نمادهای افسانه‌ای و اسطوره‌ای متعددی چون «ابوالهول»، «امام حسین» و «مهیاری»، که توسط «آدونیس» در زمینه احیای ملت عرب، معرفی می‌شوند، تنوع خاصی به اشعار او بخشیده‌اند.

اندیشه مرگ و تولد دوباره در آثار «خلیل حاوی» نیز فراوان یافت می‌شود. دو مجموعهٔ شعری او به نامهای (نهر الرماد) «رودخانه خاکستر» (۱۹۵۷) و (بیدرالجوع) «گشتزار گرسنگی» نمونهٔ مشخصی در این مورد می‌باشد. ناگفته نماند «خلیل حاوی» در برخی از آثارش چون مجموعه شعری (الناس والريح) «نای و باد» (۱۹۶۱) و چند شعر دیگر خوشبینانه‌تر با مسائل روبرو شده بود.

آهنگ، نگرش و حالت اشعار نیز از تأثیر مسئلهٔ فلسطین، بی‌نصیب نمانده‌اند. به عقیده «خالد سعید»، «اندوه بیگانگی، تنهایی، محرومیت و مرگ اسفبار، نشان بارز شعر معاصر عرب شده‌اند.»

شرایطی که منجر به راه‌یابی این ویژگیها در شعر نسل جوان شد، توسط شاعران و نویسندگان و مستقیدین عرب به تفصیل بیان شده است. «عبدالوهاب البیاتی» از چهره‌های پیشروی شعر معاصر عرب می‌گوید، از اوایل دهه پنجاه که به عنوان یک شاعر شروع به تفحص و تدقیق در محیط اطراف خود کردم، فاجعه و اندوه، تنها واقعیات ملموسی بودند که در نظرم جان می‌گرفتند. این موضوع در مجموعه‌های شعری اولیه او چون (ملائک و شیاطین) «فرشته‌ها و شیاطین» (۱۹۰۵)، (ابریق‌المهشمه) «سبوی شکسته» (۱۹۵۴)، و (المجدللطفال والزیتون) «درود بر کودکان و زیتون» (۱۹۵۶)، به‌خوبی انعکاس می‌یابد. البته در مراحل بعد شعر «البیاتی» به‌انکار و در نهایت به طغیان علیه این حالتها برمی‌خیزد.

به گفته «عزالدین اسماعیل» تحول فوق یعنی به‌تصویر کشیدن اندوه، سپس انکار و در نهایت طغیان علیه علل و عوامل آن، آنطور که «بداوی» اظهار کرد، مسیر شعر معاصر عرب را از ۱۹۴۸ به بعد نشان می‌دهد.

بدین ترتیب می‌توان نتیجه گرفت که برخورد شعر معاصر عرب با مشکل فلسطین با معرفی عناوین تازه‌ی مربوط به کشمکش اعراب و اسرائیل آغاز می‌شود و به زوایای گسترده‌ی این شعر نفوذ می‌کند. اگر مشکل فلسطین نبود بلاشک ماهیت شعر نوین عرب دگرگون می‌شد، از دست رفتن فلسطین واقعیتی تلخ را تجسم بخشید تا شرایط را برای قدم نهادن در راهی که شعر عرب از اواخر دهه ۴۰ به این طرف پیمود، فراهم سازد.

شعر سه دهه گذشته، بازتاب ناامیدی، تلخکامی و عذابی است که قلب شاعر عرب را در سالهای اخیر به درد آورده است شعر معاصر عرب در پرتو تجربه فلسطین به آهنگ، نمادپروری و نشان تازه‌ای در سطوح زیربنائی شعر دست یافته است.

آخرین گفتار

آنچه تاکنون در تأثیر ونمود مشکل فلسطین بر شعر نوین عرب، در این کتاب گفته شد راهگشای بسیاری از مسائل مربوط به این موضوع برای پژوهندگان می باشد. رئوس مهم این مسائل به اجمال عبارتند از:

۱- مشکل فلسطین، برخلاف کلیه مسائلی که اعراب در تاریخ معاصر با آن روبه رو شده اند.

تمامی شاعران عرب را بدون در نظر گرفتن وابستگیهای سیاسی، ایدئولوژی یا مذهبی شان، متأثر ساخته است و شعرشان چشم انداز و نگرش همانندی در این مورد منعکس می سازد.

۲- شاعران، پیش از رمان نویسا و نویسندگان داستانهای کوتاه و نمایش نویسا و حتی زودتر از آنکه توجه مقامات رسمی عرب به رویدادهای سیاسی فلسطین جلب شود، نسبت به مشکل فلسطین واکنش نشان دادند. تازه پس از ۱۹۴۸ بود که این موضوع به طور گسترده ای به رمانها و داستانهای کوتاه و نمایشنامه راه یافت و در واقع سال ۱۹۶۷ را باید نقطه عطفی در ادبیات عرب انگاشت زیرا پس از این تاریخ بود که مشکل فوق به عنوانی فراگیر در آثار ادبی غیر سیاسی تبدیل شد.

۳- پیش از ۱۹۴۸ نیز رویدادهای فلسطین و مسائل وابسته به آن، در شعر شاعران عرب بازتاب می یافت. ولی تشکیل دولت اسرائیل که منجر به اخراج و آوارگی هزاران فلسطینی از خانه و وطنشان شد و شکستهای پی در پی

اعراب در مقابل اسرائیل، شاعر عرب را با عناوین تازه و اندیشه‌های نو، مسلح ساخت.

۴- در اشعار پیش از ۱۹۴۸ مذهب حضور چشمگیری داشت و پس از این تاریخ ملی‌گرایی و انسان‌دوستی به‌مراه مذهب، در سطح گسترده‌ای مطرح می‌شود.

۵- درحالی‌که شعر پیش از ۱۹۴۸ به یهودیها و بریتانیا به‌عنوان دشمنان اصلی توجه دارد، پس از این تاریخ و ایجاد دولت اسرائیل، توجه کمتری نسبت به یهودیها و صهیونیستها-نشان داده شد. شاید علت این امر آنستکه احساس می‌شود ترازوی فلسطین بیش از آنکه نتیجه حضور صهیونیستها باشد، به‌دلیل عدم حضور اعراب به وقوع پیوسته است. درسه دهه گذشته شاعر عرب کوشید تا در پرتو شکستهای مکرر و مداوم در مقابل اسرائیل، جامعه‌اش را بشناسد و خود را باز یابد.

۶- رویارویی شاعران با مشکل فلسطین از برخورد ساده و صریح گذر کرد و به نگرشی ضمنی و غیرمستقیم بر پایه اشارات تمثیلی و تصاویر اسطوره‌ای رسید. از اینرو، شاعر به‌جای آنکه به تعریف و تفسیر ظاهری رویدادها بپردازد، به روانکاوی فردی و گروهی اعراب پرداخت و واکنشهای روانی و اخلاقی آنان را در رابطه با شکست و از دست رفتن فلسطین مورد تجزیه و تحلیل قرار داد.

۷- ترازوی فلسطین باعث شد که شعر فلسطین به ویژگیهای خاص خود دست یازد. گذشته از این واقعیت که شعر فلسطین پس از ۱۹۴۸ نمایانگر تعالی فلسطینیها از مردمی بدبخت و فراموش شده به انسانهایی مصمم مقاوم و طغیانگر است که می‌توانند شرایط را مطابق میل خود تغییر دهند، این شعر بویژه پس از پیدایش «شعر مقاومت» یکی از ارکان و عوامل اصلی تشکیل‌دهنده ماهیت فعلی شعر نوین عرب شد. در تاریخ شعر عرب این نخستین بار است که فلسطین چنین نقش مهمی را برعهده می‌گیرد.

فهرست نامها

۱۳۲	احمد فهی	آدونیس، علی احمد سعید	۱۶۳-۱۷۵
۷۵-۹۰-۹۳	احمد محرم		۱۸۶-۱۸۷-۱۹۹-۲۰۰-۲۰۱
	اخلط صغیر، بشارة عبدالله خوری		۲۰۵-۲۳۷-۲۴۱-۲۴۲
۷۲-۸۱-۹۱		آفریقا	۶۵-۱۰۱
۵۵	اخوان المسلمین	آلمان	۱۰
۱۲۱-۱۲۲-۱۲۳-۱۲۵	الادب (نشریه)	آمریکا	۲۵-۱۳۶
۱۵۵-۱۷۸-۲۳۸-۲۳۹		آمریکای جنوبی	۱۵۴
۲۱۷	ادوین ساموئل	اباضه، عزیز	۸۷
۲۸-۱۰۹-۱۱۵-۲۰۰-۲۰۱-۲۱۲	اردن	ابراهیم، محمد حافظ	۶۶-۶۷-۶۸
۵۱-۷۰-۷۴-۱۲۸	اسپانیا	ابراهیمی، محمد بشیر	۵۶
۲۱۷	استانبول	ابوریشه، عمر	۹۳-۱۵۴-۱۶۰-۱۶۲
۳۳	استقلال (حزب)	ابن خلکان	۱۸۷
۳۱	استورس	ابن مماتی	۱۸۷-۱۸۸
۱۱۴	اسحاق موسی حسینی	ابوسلمه	۴۱-۴۵-۵۰-۱۸۱-۲۱۹
۶۷	اسرائیل (روزنامه)		۲۲۳-۲۱۹
	اسعدین مماتی ← ابن مماتی	ابوماضی، ایلیا	۵۶-۸۵-۸۶
۲۳-۱۳۹	اسکندرون	اتحاد (روزنامه)	۲۳۳
۶۹	اسماعیل	احسان عباس	۱۸۱-۲۰۶-۲۳۸
۶۸	اسمی، محمد	احمد دحبور	۱۸۶-۲۰۷-۲۰۸-۲۱۱
۲۱۸	اسمعی (روزنامه)	احمد زکی ابوشادی	۱۳۴
۶۳	اشمر، محمد	احمد سمیع الخلیدی	۲۱۸

۱۳۵	الباوردی، سعد	۶۳	افغانستان
۱۲۸	بحرین	۷۱	اقبال، میر محمد
۱۷۰	بدر توفیق	۱۳-۵۵-۵۶-۷۳-۷۸	الجزایر
	بدوی الجبل، محمد سلیمان احمد	۱۲۲-۱۳۴-۱۶۲-۹۶-۹۴	
۱۵۵-۱۵۶		۷۲	القباء (روزنامه)
	بدر شاکر السیّات ← السیّاب	۸	الکساندر دوم (تزار)
۱۱۶	برکت، حلیم	۲۵	النبی
۲۹-۳۰-۳۱-۳۲-۳۳-۳۴-۳۵	بریتانیا	۱۷۵-۱۷۶-۲۰۳	الیوت، تی. اس
۴۰-۴۴-۵۰-۵۷-۶۳-۶۴-۷۷-۸۱		۱۱۶-۱۸۱	امین شنار
۹۱-۹۲-۹۴-۹۵-۹۹-۱۰۲-۱۰۵		۵۱-۷۴-۷۵	اندلس
۱۰۹-۲۱۷-۲۱۹-۲۳۲-۲۳۴-۲۴۶		۱۱۸	اندونزی
۲۹-۳۰	بریتانیای کبیر	۲۵	انگلستان
۳۰	بز الحداد، ابراهیم	۱۰-۲۶-۳۰-۳۱-۳۲-۳۷	اورشلیم
۳۲-۳۳-۷۰	البتانی، ودیع	۳۸-۵۴-۵۵-۶۱-۶۲-۶۳-۶۴-۶۷	
	بشارة عبدالله خوری ← اخطل صغیر	۶۹-۷۷-۱۰۶-۲۱۵	
۵۵	بصائر (هفته نامه)	۸	اولیفانت، لارنس
۲۳	بصره	۱۰۵-۱۱۲-۱۳۶-۲۳۳	ایالات متحده
۹۵-۱۰۱-۱۱۵-۱۴۵	بغداد	۲۳	ایران
۱۷۵	بلند الحیدری		ایلیا ابوماضی ← ابوماضی
۶۴-۷۷	بلودان	۱۹۴	بابل
۱۱۳	بنگال، اویدگور	۵۶	بادس، عبدالحمید
۱۹۹	بنی امیه	۱۰۶	البارودی
۶۹	بنی فھر	۸-۹-۱۲-۱۹-۴۴	بال
۳۲	بنی یعقوب	۱۱۸-۱۱۹	باکیر، علی احمد
۱۳۸-۱۴۴-۱۵۹	البیاتی، عبدالوهاب	۲۲-۲۴-۲۵-۳۸-۳۹-۶۷	بالفور
۱۶۲-۱۸۵-۲۴۳		۶۸-۸۵-۱۳۶	
۳۰-۳۶	البتجالی، اسکندر خوری	۱۱۶	بانون، کوناتا

۵۵-۷۳	جزاوی، سعدالدین	۵۴-۷۳-۷۴-۹۸-۱۳۰	بیت المقدس
۵۵-۷۳	جزاوی، شیخ ابوالفضل	۱۵۲-۲۱۸	
۲۱۵	جليله	۱۴۵	بیت اللحم
۴۰	جمال پاشا	۱۱-۱۸-۱۹-۴۰-۱۱۳-۱۲۱	بیروت
۴۰-۵۸-۶۰-۱۰۹	جمال عبدالناصر	۱۴۵-۲۳۹	
۴۰	جمجوم، محمد	۳۲	پارکر
۲۱۸	جمعیت الادب	۲۴	پیکو، جورج
۵۵	جمعیت اسلامی (نشریه)	۲۳۳	تازه (روزنامه)
۷۴-۸۳-۸۹	جواهری، محمد مهدی	۹-۱۰-۱۳-۱۶-۶۳-۹۱-۲۱۹	ترکیه
۹۴-۹۵-۹۶-۱۰۲-۱۴۰-۱۶۷		۱۳۶	ترومن، هاری
۳۱-۳۲	جورج پنجم	۲۷	تل آویو
۹۸	جورج غریب	۱۶۴-۲۰۸-۲۰۹-۲۲۲	توفیق زیاد
۱۱۰	جولان	۲۲۳-۲۲۷-۲۳۲-۱۴۷-۱۷۵	
۵۵	جهاد اسلام (نشریه)	۱۴۷-۱۷۵	توفیق صتیق
۱۰۸	چیلدرز، ارسکین بی.	۳۴-۳۵-۳۸-۳۹-۴۲	توقان، ابراهیم
۶۲-۶۳	حاج امین	۴۳-۱۷۵-۴۶-۴۸-۵۰-۶۸-۱۴۲	
۴۷-۱۱۴	حاج عیسی، فخرالدین	۱۶۶-۲۱۹-۲۲۰-۲۳۴-۲۲۳-۲۲۹	
۴۰-۴۳	حاج محمد، عبدالرحیم	۲۲۴-۲۳۷-۲۲۹-۱۴۰	توقان، فدوی
	حافظ ابراهیم ← ابراهیم محمد حافظ	۱۴۲-۱۵۰-۱۶۰-۲۰۳-۲۰۴-۲۰۷	
۲۲۲	حبیب ریاد	۱۳۶-۱۶۲	تونس
۲۲۵-۲۳۰	حبیب قهوجی	۴۵-۹۸	التیان
۹۲	حبیبی، محمود	۷۶	تیتوس
۱۱۸	حجاز	۲۳۳	جاده (روزنامه)
۹۲	حجازی، عبدالنبی	۷	جافا
۴۰	حجازی، فؤاد	۱۴۵-۱۷۵-۱۹۶	جبرابراهیم جبرا
۱۸۶-۱۹۴-۱۹۹	حسین (ع)، امام	۱۷	جرجی زیدان
۲۰۰-۲۰۱-۲۴۲		۷۸	جریدی، محمد

۲۲۰-۲۲۳-۲۲۵-۲۲۸-۲۳۱-۲۳۳	حسین بن علی (شریف)	۲۳-۲۴-۵۱
۹۱	حسینی، جمال	۴۷
۱۹۵	حضر موت	۱۱۸
۱۸-۲۳-۲۴-۲۶-۸۹-۱۴۵	حکمت عقیلی	۱۸۱
۱۹۹-۲۱۴	حلب	۲۳
۲۱۵	حماة	۲۳
۱۲	حمص	۲۳-۹۱
۸-۲۵	حمیدبشیر، جعفر	۸۱
۱۲	حمید سعید	۱۸۰
۱۴۸	حنا، جوری	۱۱۵
۸۳	حنا مینا	۱۱۷
۲۲۲-۲۳۱-۲۳۳	حیدر حیدر	۱۱۷
۷۳-۷۶-۸۱-۹۰	حیفا	۲۶-۳۲-۴۴-۲۱۵
۹۸-۱۳۵-۱۵۴	خارطوم	۱۱۰
۶۹-۷۰	خامس، علی عبدالرحمان	۵۵
۱۱-۱۲-۱۳-۶۱-۶۲	خالدين وليد	۵۱-۷۵-۷۶
۳۰-۳۱	خالدی، حسین فخری	۴۷
۷۸	خدیر عبدالامیر	۱۱۶
۵۵	خطیب، محب الدین	۵۵
۲۴	خالده سعید	۲۴۲
۱۱۷	خلیل بیداس	۲۱۸
۶۸	خلیل حاوی	۱۶۱-۱۹۶-۲۰۰-۲۳۷
۱۹۸		۲۱۴-۲۴۲
۸۲	خلیل السکاکی	۲۱۸
	داود	۳۷
۵۷-۵۸-۶۱-۱۰۵-۱۰۶	دباغ، ابراهیم	۳۴-۳۶
۶۱	درویش، محمود	۱۶۴-۱۸۱-۱۸۲-۱۸۳
	دغاغ، عمر	
	دلیلہ	
	دمشق	
	دیریاسین	
	ذوالنون (روزنامه)	
	راتشیلد	
	راسم، عمر	
	راضی صدوق	
	رجیم، علی	
	رشید حسین	
	رشید سلیم الخوری	
	رصافی، معروف	
	رضا، محمدرشید	
	رماوی، شیخ علی	
	رمزی ناظم، ابوالوفا محمود	
	رمضان، عبدالعظیم	
	روسیه	
	رولندز، اچ.دی	
	روم	
	ریتا عواد	
	زبیری، محمد محمود	
	زریق، کنستانتین	
	زکی، احمد	

۱۳۹-۱۴۰	سلیمان العیسی	۶۸-۶۹	زهاوی، جمیل صدقی
۲۳۳	سلیم جبران	۱۵	الزهرای، عبدالحمید
۱۲۸-۱۴۶-۱۴۸	سلیم الحوص، محمود	۷۴-۸۵-۱۲۶	زهیر، سلیمان
۵۶	سیمر (ماهنامه)	۵۸	زیدان، امل
۱۷۸	سمیر سنبر	۴۰	الزیر، عطاء
۱۷۲-۱۸۱-۱۸۷-۱۸۹	سمیع القاسم	۸۹	زین شرارة، موسی
۱۹۱-۱۹۲-۱۹۳-۲۰۶-۲۰۸		۱۶۲	الزین، عباس عماره
۲۲۱-۲۲۲-۲۲۶-۲۲۸-۲۳۳		۶۸	ژاپن
۱۷	سوايه، لبيه ميخائيل	۷۱	ژنو
۳۸-۱۱۰-۱۳۶-۱۶۲-۱۸۸	سودان	۹۹	سالم بن علی اویس
۱۸-۴۵	سورسوق، ایلیاس	۷۳	سلیم خوری، رشید
۱۳-۱۴-۱۵-۲۳-۲۴-۲۶	سوریه	۱۹۳	سامسون
۲۸-۴۴-۵۷-۶۷-۷۰-۸۸-۸۷		۲۵-۶۹	ساموئل، سرهربرت
۹۴-۱۰۶-۱۰۹-۱۱۵-۱۲۲-۱۲۴		۲۵	سانرمو
۱۳۹-۱۵۵-۲۳۴-۱۹۸		۲۴	سایکس، مارک
۵۷	سوریة بزرگ	۱۱۶	سبال، تیستر
۱۵-۱۶	سوریة علیا	۲۳	سرخ، دریا
۱۲۲-۱۲۴-۱۷۷-۲۲۱	سوئز	۱۰۵	سطیع الحصری
۱۲۱-۲۳۸	سهیل ادريس	۴۱-۴۲	سعدی، شیخ فرحان
	السیاب، بدرشاکر	۸۲	سعدی شیرازی
۱۳۴-۱۳۷-۱۷۵-۲۴۱		۴۹	سعود بن عبدالعزیز
۶۷	سیاست (روزنامه)	۶۱	سعید، عبدالحمید
۷۶	سیده، جودی	۱۰۳	سعید عقل
۱۱۰	سینا	۲۱۸	سعیدالکرمی
۱۱۱-۱۱۲	شتیلا	۱۷۵	سلمی خضر الجیوسی
۷۵	شرتونی، محمدخوری	۲۳۹	سلمی موسی
۱۱۰	شقیری، احمد	۷۷-۱۳۶	سلیمان زهیر

١١٤	طه حسين	٢٢٠-٢٢١	شكري
١٠٧	عارف، عبدالسلام	١١٨	شكسبير
١٣-٢٢-٥٧	غازوري، نجيب	١٤-١٥	شميل، شبلي
٦٣	العاص، سعيد	٦٧	شورا (روزنامه)
١٤٠	عبدالباسط الصوفي	٦٦-٦٧-٦٨	شوقي، احمد
١٣٢	عبدالجبار عبدالحسين خضير	٨٧	شويكار
١٠-١٦	عبدالحميد (سلطان عثماني)	٥٦-٥٧	شهاب (روزنامه)
٤١-٤٣	عبدالخالق، مطلق	١٣٦	صابر فلهوت
١٨٠	عبدالرحمان غنيم	٨٢	صاحب التجارى
٦١	عبدالرحمن، عواطف	١٦١	صالح خرفى
٢٣٤	عبدالرحيم محمود	٤٦	صالح عبدالطيف
١٢٦	عبدالقدير رشيد نصيرى	٥٥	صالح، محمد صالح
٢٦	عبدالله (بن شريف حسين)	١١١-١١٣	صبرا
	عبدالله (پادشاه ماوراء اردن)	٢٣٢-٢٣٣	صبرى جريس
٦٤-١٠٦-١٣٠-١٣١		٦٧-٩٩	صدقي، اسماعيل
١٦٢	عبدالله زكريا الانصارى	٧٢	صديق، محمود محمد
١٦٠	عبدالله الطيب	١٤	صروف
٧-٩-١٢	عبدالمجيد (سلطان عثماني)	٦٣	صعب، حمد
١٦٢	عبدالمجيد ابو حسيو	٧٨-٩٩	مقر الشيب
٧٩	عبدالوهاب، محمد		صلاح الدين
٤٦	عبدالهادي، عونى	١٨-١٩-٥١-٧٥-٧٦-٧٧-١٨٧	
٨٢	عبود، مارون	١٧٥-١٧٧	صلاح عبدالصبور
٤٥-٤٧-٥١	العبوشى، برهان الدين	٢٣٧	صلاح عبدالحميد
٦٦	عتيق، عبدالعزيز	٥٥	صيرفى، محمد احمد
١١٦	عجيلى، عبدالسلام	٦٧	طاهر، محمد على
٢٣	عدن	١٥	طبرى، شيخ احمد
١٢٦-١٤٠-١٦١	عدنان الراوى	٤٩	طولكرم

عراق	۱۵-۲۶-۲۸-۴۳-۵۷-۶۴-۶۵	علی عریف	۱۶۲
	۷۳-۷۸-۹۴-۱۰۱-۱۰۷-۱۱۵	علی کنعان	۱۹۵
	۱۲۴-۱۲۶-۱۳۶-۱۴۰-۱۴۵-۱۶۲	عمر ابوریثه ← ابوریثه	
عربستان	۲۸-۵۴-۶۵-۹۹-۱۰۱-۱۱۸	عمر فکوری	۲۳۹
عربستان سعودی	۲۸-۶۳-۶۴-۶۵	عمروبن عاص	۶۰
	۸۷-۱۳۵-۱۶۵	عبدالخليفة، محمد	۷۳
العريض، ابراهيم	۱۲۸-۱۳۰	عیسی (ع)	۷۲-۷۳-۷۷-۸۰
عريضه، نصيب	۹۳-۹۸-۹۹-	عیسی العیسی	۲۱۸
	۲۴۰-۲۴۱	عیسی، محی الدین الحاج	۳۵-۳۷-۱۱۴
عرفات، یاسر	۱۱۱	غالی شکری	۲۲۰
عرفان (ماهنامه)	۶۲	غرناطه	۱۲۸
عزالدین اسماعیل	۲۴۳	غسان کنفانی	۱۱۷-۲۲۲-۲۳۲-۲۳۸
عزالدین المناصر	۱۸۱-۲۱۲	فارس، خلیج	۱۴۷
العزیز، ملک	۱۸۷	فاروق شوشه	۱۶۱
عزیزهارون	۱۴۰	فاروق، ملک	۷۸-۸۷-۸۸-۸۷-۱۰۷
العسلی، شکری	۱۸	فتح (نشریه)	۵۵
عطیه، فریده	۱۷	الفتاة	۲۳
عفوله	۱۸	فرانسه	۲۴-۲۵-۴۴-۵۷-۹۴-۱۰۹
عقاد، عباس محمود	۵۹	الفرج، خالد	۸۴
عقبة، طیب	۵۶	فرحات، الیاس	۸۱-۹۰-۹۳-۱۵۴
عکا	۳۵	فردا (روزنامه)	۲۳۳
عکرة	۱۸۷-۲۱۵-۲۱۷	فروغی، سلیمان تاجی	۱۹-۲۰-۲۲
علاءالدین، محمدحسن	۵۱	فجاج صديق ماکسیم	۱۲۶
علما، محمدعلی	۵۹	فلسطين (روزنامه)	۲۰-۲۱۸
علوبنا، محمدعلی	۶۱	فوله	۱۸-۱۹
علی الحلی	۱۴۰-۱۸۷	فیصل (شاه عراق)	۲۴-۲۶-۴۶-۹۹
علی الرماوی	۲۱۸	قاسم، عبدالکریم	۱۰۷

١٣٤	گلدامایر	٢٢٢	قاسم عباس
١٢	لامنز، هنری	٦٣-٦٧-٧٥-٨٧-١٠٩	قاهره
١٨٨	لاندا، جی. ام	١١٥-١٤٥	
١٥-٢٦-٢٨-٤٤-٥٧-٥٩-٦٣	لبنان	٢٣	قحطانیه
٦٥-٧٠-٧٢-٨٧-١١١-١١٢-١٢٦-٢١٧		٨٢-٩٣-٩٨-٩٥	قراوی
٢٤-٣٧-٦٥-٧١-١٦٥	لندن	١٨٧	قرقوش، ابوسعید
١٠١	لوئیس، برنارد	٣٤-٤١-٤٢-٦٣	قشام، عزالدی
١٧٥	لوئیس عواد	٩	قسطنطنیه
٢٨	لیبی	٥٩	قلمای، سهر
٢٧	مالت	١٠٦	قوتلی، شکری
٢٦-٦٣-٦٥-١٠٦	ماوراء اردن	٦٣	قوونجی، فوزی
٢٣٨	متاع صفدی	١٦٢	قییه
	محمد (ص)	(١٣٨) ١٦٢	کاظم جواد
٥٤-٧٢-٧٣-٧٧-٨٠-٢١٨		١٣٨	کامل سلیمان
٩٥	محمد اسمر	١١١-١١٢	کرامه
١٧٨	محمد جمیل شلاش	١٨٦-١٩٩	کربلا
١٦	محمد رشاد	٢١٥	کرمل
	محمد سلیمان الاحمد (بدوی الجبل)	٢١٥	کرمل (روزنامه)
١٥٥-١٥٦		٤١	الکرمی، عبدالکریم
١٢٧-١٤٥	محمد شمس الدین	٢١٥	کفر قاسم
٢١٨	محمد عادل زعیر	٣٤-١٤٣	کمال ناصر
٦٧-٨٦	محمد عبدالغنی حسن	١١١	کمپ دیوید
٥٨	محمد، عواد محمد	٥٧-١٠١	کنستانتین
٢٢٥	محمد القیسی	٥٥	کوکب الشرق (روزنامه)
١٩٥	محمد الماغوط	٧٨-٨٥-١٤٨-١٦٢	کویت
١٧٨	محمد مجذوب	٦٤	کیش، اف. اج
٢٤٥	محمد منصور	١٠٨	کلاب، سرجان باگوت

۴۸	مظفر، شیخ عبدالقادر	۲۳۸	محمد یوسف نجم
۹۱	المعرض (روزنامه)	۱۲۶-۱۳۶	محمود حسن اسماعیل
۱۵۳-۲۲۰-۲۲۱	معین بیسیو	۶۷	محمود، محمد
۱۶۱	مقبل العیسی	۷۹-۸۰	محمود طه، علی
۱۱	مقتطف (روزنامه)	۳۸-۴۰-۴۱	محمود، عبدالرحیم
۱۴	مقتم (روزنامه)	۴۳-۲۱۹-۴۹	
۷۴	مقلد، محمد زنوسی	۱۱۴	محمود سیف الدین ایرانی
۲۳-۲۴	مک ماهون، سرهتری	۷۲-۱۲۷	محمود محمد صدیق
۳۲	مک روی	۱۰۲	محمد هبوی
۳۴-۳۵	مک دونالد، رمزی		محمی الدین ← عیسی
۲۴-۵۴-۶۳-۷۲	مکه	۱۴۰	محمی الدین فارسی
۲۳۲	م.م. بداوی	۲۳	مدیترانه
۱۴۱	ممدوح عدوان	۲۳	مرسین
۶۱	منا (ماهنامه)	۹۸	مریم (ع)
۱۱-۱۲	منار (روزنامه)	۱۹۸	مریم مجدلیه
۱۹	مندل، نویل. ج	۶۲	مراغی، محمد مصطفی
۱۸۷	منصور	۱۸۴-۱۸۵-۱۹۴-۱۹۶	مسیح (ع)
۲۲۵	منصور کردوش	۱۹۸-۱۰۰	
۲۱۸	المنهل (نشریه)	۱۲-۱۶	مشرق (روزنامه)
۲۳۸	منیر البعلبکی	۱۱-۱۳-۲۴-۲۷-۲۸-۵۴-۵۵	مصر
۷۷-۹۸	موسی	۵۸-۵۹-۶۰-۶۱-۶۳-۶۴-۶۶	
۶۷	موسره، آلبرت	۶۷-۸۶-۸۷-۹۹-۱۰۰-۱۰۷	
۶۲	مولانا شوکت علی	۱۰۹-۱۱۲-۱۱۵-۱۱۸-۱۲۲	
۷	موتنه فیوری، سیرموس	۱۲۴-۱۵۵-۱۲۵-۱۱۷-۱۸۸	
۲۱۴	میسون	۱۹۳-۱۹۴-۱۹۸-۲۱۷-۲۴۰	
۴۷-۲۱۴-۲۱۷	نابلس	۳۲	مصطفی بهجت بدوی
۱۰۷	ناتینگک، آنتونی	۶۶-۶۸-۶۹	مطران، خلیل مطران

۲۵۶ فلسطین و شعر معاصر عرب

۹-۱۰-۱۴-۳۷	ہرتزل، تئودور	۲۲۲	نايف صالح
۴۲-۵۸	ہلال (روزنامہ)	۱۸۰	نبیہ شعار
۵۹	ہلال خطیب	۱۱۴	نجاتی صدقی
۱۸۸	ہلن میچنیک	۷۳	نجف
۲۳-۶۲	ہند	۱۵۵-۱۵۶-۱۵۷-۱۵۸	نزار قبانی
۱۸۹	ہیتر	۱۶۲-۱۶۷-۱۶۸-۲۳۶	
۵۹	ہیکل، محمد حسنین	۱۸-۷۲-۲۱۵	نزارہ
۶۳	یاسین، صبحی	۴۷-۶۹	نشاطی، راغب
۷-۴۵-۱۴۶-۱۴۸-۱۵۱	یافا	۱۷	نشاطی، محمد اسعاف
۱۹۵-۲۱۵			نصار، نجیب
۱۸۸	یاقوت رومی	۱۴-۱۵-۷۰	
۱۶	الیزیقی، ابراہیم	۱۵۴	نصر سمعان
۱۶۹	یسری خمیس	۷۶-۱۲۶	نصیری، عبدالقادر رشید
۱۶	یسوعی، لوئیس شیخو	۱۴	نمر
۷۳-۱۰۲	یعقوبی، محمد علی	۱۷-۲۱۸	النفائس العربیہ (نثریہ)
۲۸-۶۱-۶۴-۱۱۸-۱۴۵	یمن	۱۱۰	نوار غزہ
۱۲۲	یمن شمالی	۵۵	نور اسلام (نثریہ)
۱۴۴-۱۴۹-۲۲۲	یوسف الخطیب	۱۴	نوردو، ماکس
۱۷۵	یوسف الخال	۵۹	نیل
۲۱۸	یوسف النجاتی	۹	نیوزلینسکی، فیلیپ مایکل
۳۷	یوشع	۱۰۷	نیویورک
۱۹۳-۱۹۴	یونان	۱۱۷	ودیع طرازی
		۷۷-۸۵	ولید، ابو الفضل
		۱۳۷	ویتنام
		۹	وین
		۹۸-۱۴۱-۱۴۶-۱۸۵	ہارون ہاشم رشید
		۵۵	ہدی الاسلام (نثریہ)